

بسم الله الرحمن الرحيم



فصلنامه مطالعات زبان و گویش های غرب ایران
نشریه علمی

دانشگاه رازی

این مجله براساس نامه شماره ۲۱۴۹۱۷/۱۸/۳ تاریخ ۱۳۹۶/۰۹/۲۰ دفتر سیاست گذاری و برنامه ریزی امور پژوهشی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، از شماره ۸ بهار ۱۳۹۴ با اعتبار علمی - پژوهشی منتشر می شود.

این فصلنامه در پایگاه های زیر نمایه می شود:

- پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) www.isc.gov.ir
- پایگاه مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID) www.sid.ir
- بانک اطلاعات نشریات کشور www.magiran.com

دوره هشتم، شماره ۱، بهار ۱۳۹۹ هـ.ش / ۲۰۲۰ م.

شاپای چاپی: ۲۳۴۵-۲۵۷۹

شاپای الکترونیکی: ۲۶۷۶-۵۷۳X

فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران

دانشگاه رازی

دوره هفتم، شماره ۱، بهار ۱۳۹۹

صاحب امتیاز: دانشگاه رازی

مدیر مسئول: شجاع تفکری رضائی

سر دبیر: عامر قیطوری

ناشر: دانشگاه رازی

زبان نشریه: فارسی

قالب انتشار: الکترونیکی و کاغذی

نوع داوری: دوسو ناشناس

فاصله انتشار: فصلنامه

هیئت تحریریه

علی افخمی

استاد دانشگاه تهران

محمود بی‌جن‌خان

استاد دانشگاه تهران

علی درزی

استاد دانشگاه تهران

بهمن زندی

استاد دانشگاه پیام‌نور تهران

علی سلیمی

استاد دانشگاه رازی

ویدا شقاقی

استاد دانشگاه علامه طباطبائی

مدیر داخلی: لادن جواهری

کارشناس اجرایی: نسرين عزيزی، مریم حسینی

ویراستار فنی و صفحه‌آرا: هدی رضایی

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

نشانی: کرمانشاه، باغ ابریشم، دانشگاه رازی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر مجلات دانشکده، صندوق پستی:

۶۷۱۴۴۱۴-۹۴۱

وب‌گاه: <http://jlw.razi.ac.ir>

پست الکترونیکی: jlw@razi.ac.ir

دورنگار: ۰۸۳-۳۴۲۶۵۰۲۷

تلفن: ۰۸۳-۳۴۲۸۳۹۰۳

این نشریه حاصل فعالیت مشترک دانشگاه رازی و انجمن زبان‌شناسی ایران است.

این نشریه دارای مجوز ارشاد است.

راهنمای نگارش و ارسال مقالات

فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران از استادان و پژوهشگران دعوت می‌نماید تا مقالات خود را در حوزه‌های زبان‌شناسی نظری و کاربردی مرتبط با گویش‌های غرب ایران از جمله کردی، لکی، ترکی، لری، و فارسی برای چاپ در این مجله ارسال نمایند. مجله مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران خود را به داوری دقیق و سریع و چاپ به‌موقع مقالات متعهد می‌داند. با این حال، مسئولیت محتوا و مطالب مندرج در هر مقاله برعهده نویسنده است. در کنار انتشار مقالات کامل و گزارش پژوهش، بخشی از مجله به نقد کتب و آثار زبان‌شناسی اختصاص دارد. نویسندگان می‌توانند نقدهای خود را برای چاپ در این بخش ارسال کنند. حجم مطلوب این نقدها ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ واژه است.

- مقاله باید حاصل پژوهش نویسنده (یا نویسندگان) بوده و در نشریه دیگری منتشر نشده باشد و مادامی که داوری آن در این مجله به پایان نرسیده، به مجله دیگری ارسال نشود.

ساختار مقاله

- مقاله باید به ترتیب شامل عنوان، چکیده، واژه‌های کلیدی (۵ تا ۷ واژه)، مقدمه، پیکره اصلی مقاله یا بخش تحلیل، بحث و نتیجه‌گیری، و فهرست منابع باشد. پیشینه مرتبط که ذکر آن برای موضوع مقاله اهمیت اساسی دارد، در مقدمه آورده شود. چنانچه لازم باشد بخش مستقلی به چارچوب نظری اختصاص داده شود، برای نامگذاری آن بخش، از یک عنوان مفهومی استفاده شود. لطفاً از ذکر اهداف به‌صورتی که در یک رساله مرسوم است اجتناب شود. بخش‌های پیکره اصلی، بحث و نتیجه‌گیری متناسب با نوع مقاله می‌تواند با عناوین و بخش‌بندی‌های متفاوتی ارائه شود. وجود بخشی باعنوان روش پژوهش برای پژوهش‌های کاربردی الزامی است.

تهیه متن مقاله

مقالات باید بر روی کاغذ به ابعاد ۱۷/۶×۲۵ با قلم B لوتوس به اندازه ۱۳ و ۲۵ سطر در صفحه در فرمت word 2003 و حاشیه از بالا و پایین ۲/۵ و از راست و چپ ۲ سانتی‌متر تنظیم و به‌صورت

فایل word به سامانه مجله ارسال شود. اندازه قلم چکیده و واژه‌های کلیدی باید ۱۱ باشد. هر مقاله باید دارای چکیده انگلیسی با قلم Times New Roman به اندازه ۱۲ در حداکثر ۲۰۰ کلمه در صفحه‌ای جدا باشد؛ افزون بر این، فایل جداگانه‌ای شامل عنوان مقاله، نام نویسنده یا نویسندگان، مرتبه علمی آن‌ها، دانشگاه محل تدریس یا تحصیل و نشانی پستی و پست الکترونیکی و شماره تلفن آن‌ها باشد.

- حجم مقاله با احتساب تمام اجزای آن نباید بیشتر از ۲۰ صفحه یا ۶۵۰۰ واژه باشد.
- چکیده مقاله باید تصویری کلی از مقاله را در حدود ۲۰۰ واژه در اختیار خواننده قرار دهد و شامل بیان مسئله، هدف، روش پژوهش و یافته‌های پژوهش باشد.
- مقاله‌های برگرفته از پایان‌نامه باید از الگوی متعارف مقالات پیروی نمایند.
- بخش‌های مختلف مقاله باید دارای شماره مجزا باشد. بخش‌های مقاله با بخش (۱) که به مقدمه اختصاص دارد شروع می‌شود. عنوان هر بخش اصلی و زیربخش‌ها باید با یک سطر سفید از یکدیگر جدا و سیاه (بولد) نوشته شوند. سطر اول ذیل هر بخش، برخلاف سطر نخست پاراگراف‌های دیگر، نباید با تورفتگی آغاز شود.
- زیربخش‌های هر مقاله نباید از سه لایه، به فرض به صورت ۴-۱-۳ که بیان‌گر زیربخشی از بخش چهارم مقاله است، بیشتر باشد.
- معادل لاتین واژه‌های تخصصی مهم و نام افراد کمتر شناخته شده با قلم Times New Roman در اندازه ۱۰ به صورت پانوش درج شود. به جز اسامی خاص و نام اصول دستور زبان، سایر پانوش‌های لاتین با حروف کوچک آغاز شود.
- پانوش‌ها در هر صفحه دوباره از (۱) آغاز شود.
- در صورت استفاده از اختصارات ناآشنا، فهرست آن‌ها پیش از اولین کاربرد در پانوش ذکر شود.
- در تهیه نمودارهای درختی از ابزارهای Shapes استفاده شود و پس از ترسیم نمودار، کل اجزای آن انتخاب و Group شود.
- در واج‌نویسی داده‌ها از قلم IPA نسخه Doulus Sil استفاده شود.

منابع مالی

چنانچه نویسنده یا نویسندگان در تهیه مقاله از منابع مالی سازمان یا نهادهای خاصی استفاده کرده‌اند، یا قصد تشکر و قدردانی از کسانی را دارند که در نگارش مقاله از آن‌ها یاری گرفته‌اند

باید در اولین پانویشت و بدون شماره به این مطلب اشاره نمایند.

شیوه ارجاع دهی

- چنانچه به نام مؤلفی در داخل متن اشاره شده است؛ سال انتشار اثر در داخل پرانتز و در صورت تشخیص نویسنده، صفحه خاصی از اثر مورد اشاره پس از علامت دو نقطه (: در درون آن قرار داده شود.

- نقل قول‌های مستقیم بیش از سه سطر باید به صورت جدا از متن اصلی و با یک سانتی‌متر تورفتگی از هر طرف و با همان قلم متن، ولی به اندازه ۱۲ نگاشته شده و در انتهای آن نام نویسنده و سال انتشار اثر و پس از علامت دو نقطه، شماره صفحه‌ای که از آن نقل شده درج شود.

- منابع فارسی و لاتین در دو بخش مجزا (ابتدا فارسی و سپس لاتین) در پایان مقاله با ترتیب الفبایی به صورت ذیل آورده شود.

کتاب

یک نویسنده: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار). نام کتاب (به صورت کج‌نویسی). محل انتشار: ناشر.

باطنی، محمدرضا (۱۳۵۷). *نگاهی تازه به دستور زبان*. تهران: آگه.

چند نویسنده: نام خانوادگی نویسنده اول، نام نویسنده اول، نام نویسنده دوم نام خانوادگی نویسنده دوم و نام نویسنده چندم نام خانوادگی نویسنده چندم (تاریخ انتشار). نام کتاب (به صورت کج‌نویسی). محل انتشار: ناشر.

روشن، بلقیس و لیلا اردبیلی (۱۳۹۲). *مقدمه‌ای بر معناشناسی شناختی*. تهران: نشر علم.

کتاب ترجمه شده

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار ترجمه). نام کتاب (به صورت کج‌نویسی). مترجم: نام مترجم نام خانوادگی مترجم. محل انتشار ترجمه: ناشر.

لایکان، ویلیام (۱۳۹۱). *درآمدی تازه بر فلسفه زبان*. مترجم: کورش صفوی. تهران: انتشارات علمی.

پایان نامه و رساله

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار). نام پایان نامه (به صورت کج‌نویسی). پایان نامه مقطع رشته، نام دانشگاه.

آهنگر، عباسعلی (۱۳۷۹). *ساخت جمله ناهمپایه در زبان فارسی بر پایه نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی*. پایان نامه دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تهران.

مقاله

از مجله انگلیسی

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار). نام مقاله. نام مجله (به صورت کج نویسی)، سال یا دوره (به صورت کج نویسی) (شماره)، شماره صفحات.

Boas, F. (1919). Kinship Terms of the Kutenai Indians. *American Anthropologist*, 21 (1), 98-101.

از مجله فارسی

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار). نام مقاله. نام مجله (به صورت کج نویسی)، سال یا دوره (به صورت کج نویسی) (شماره)، شماره صفحات.

دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۴). مجهول در زبان فارسی. مجله زبان شناسی، ۲ (۱)، ۳۱-۴۶.

از مجموعه مقالات: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار). نام مقاله. در: نام ویراستار، نام مجموعه (به صورت کج نویسی)، (صص شماره صفحات). محل انتشار: ناشر.

باطنی، محمدرضا (۱۳۵۴). اصطلاحات خویشاوندی در زبان فارسی. در: محمدرضا باطنی، مسائل زبان شناسی نوین، (صص ۱۵۷-۱۷۴). تهران: انتشارات آگاه.

وبگاه اینترنتی

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (در صورت وجود تاریخ انتشار). عنوان مطلب مورد استفاده (به صورت کج نویسی). برگرفته از: آدرس اینترنتی.

- از شماره گذاری و یا قرارداد خط تیره در آغاز مدخل های فهرست منابع اجتناب شود.

- چنانچه در متن مقاله به بیش از یک اثر از نویسنده ای ارجاع داده می شود، در آثار دوم به بعد این نویسنده از ذکر مجدد نام و نام خانوادگی در فهرست منابع اجتناب و به ارائه سایر مشخصات آثار وی بسنده شود.

- چنانچه اثری در فهرست منابع بیش از یک سطر را به خود اختصاص می دهد؛ سطر دوم به بعد با استفاده از کلید Tab با یک سانتی متر فاصله بیشتر از متن ادامه یابد.

- نویسندگان باید در نگارش مقالات خود از رسم الخط مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی پیروی کنند.

هزینه داوری، ویرایش و چاپ مقاله دویست هزار تومان است که پیش از ارسال پذیرش دریافت می شود.

- مجله در ویرایش زبانی و فنی مقاله بدون تغییر محتوای آن آزاد است.

- هیئت تحریریه در پذیرش مقالات آزاد است.

حوزه انتشار، اهداف، و رویکرد نشریه

مجله مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران با هدف پیشبرد پژوهش درباره زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران به‌طور اخص و ارتقاء دانش نظری در باب زبان به‌طور اعم انتشار می‌یابد. در این منطقه از کشور گنجینه وسیعی از زبان‌ها و گویش‌های متنوع از جمله کردی، هورامی، لری، لکی، ترکی و فارسی وجود دارد که مطالعه آن‌ها از جنبه‌های گوناگون بسیار حائز اهمیت است. این مجله مجال و محمل مناسبی برای نشر مقاله‌های اصیل نظری و توصیفی در زمینه این زبان‌ها و گویش‌ها خواهد بود؛ افزون بر این، مطالعات مردم‌شناختی، نشانه‌شناختی، اجتماعی، تاریخی و فرهنگی مرتبط با این زبان‌ها و گویش‌ها که براساس نظریه‌های زبان‌شناسی صورت گرفته باشند، نیز از زمینه‌های مورد توجه این نشریه هستند.

فهرست مطالب

- ۱..... ساخت تأکید در کردی..... مسعود دهقان، کورش صابری
- ۱۵..... استعاره‌های مفهومی زمان در زبان فارسی: رویکردی شناختی - پیکره‌ای..... فاطمه رئیسی، آریتا افراشی، شهین نعمت‌زاده، مریم مقدسین
- ۳۱..... بررسی مفهوم‌سازی نیروهای ذهنی انسان در *مرزبان‌نامه*..... نرجس بانو صبوری، بلقیس روشن
- ۵۱..... بررسی چندمعنایی واژگانی در صفات ساده ترکی آذربایجانی: رویکردی شناختی..... ناصر عباسی، محمدرضا اروجی، بهزاد رهبر
- ۷۳..... نمود واژگانی در زبان فارسی: مطالعه‌ای برپایه رویکرد سنج‌ای..... موسی غنچه‌پور، زهره احمدی پور اناری
- ۹۵..... رابطه دستوری‌شدگی و بینافردیت در تعیین منشأ افعال کمکی وجه‌نما..... سپیده کوه‌کن، یان ناتس، ارسلان گلفام



Res. article

Focus Construction in Kurdish

Masoud Dehghan^{1✉}, Kourosh Saberi²

1- Assistant Professor of Linguistics, Department of English Language and Linguistics, Faculty of Literature and Foreign Languages, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran. 2- Assistant Professor of Linguistics, Department of English Language and Literature, Razi University, Kermanshah, Iran.

Received: 2019/17/09

Accepted: 2019/26/10

Abstract

This study aims to investigate the focus construction and its markers in Kalhori Kurdish. It should be noted that focus is shown with phonetic, morphologic or syntactic markers in different languages. The data were collected through observation and interview with Kalhori Kurdish speakers in Kermanshah. The findings showed that the focus markers in Kalhori Kurdish include /ke/ and /xo/ used in the same sense. Moreover, it was found that although these two focus markers have the same meaning, their usage varies in different declarative, imperative, interrogative (yes/no questions & wh-questions) and exclamatory sentences. However, in exclamatory sentences the speakers use none of these two markers to show emphasis. The results indicated that although the speakers use both focus markers in declaratives and yes/no questions, /ke/ is simply used in imperatives and wh-questions. Also, the research findings showed that /ke/, as a focus marker, is used less than /xo/.

Keywords: focus marker, information structure, Functionalism, Kalhori Kurdish.

Citation: Dehghan, M., Saberi, K. (2020). Focus Construction in Kurdish. *Journal of Western Iranian Languages and Dialects*, 8 (28), 1-13. (In Persian)





ساخت تأکید در کردی

مسعود دهقان^۱✉، کورش صابری^۲

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی و زبان‌شناسی، دانشکده زبان و ادبیات، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران. ۲- استادیار گروه زبان انگلیسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

دریافت: ۱۳۹۸/۶/۲۶ پذیرش: ۱۳۹۸/۸/۴

چکیده

پژوهش پیش رو ساخت تأکید و نشان‌گرهای آن را در کردی کلهری بررسی کرده است. تأکید در زبان‌های مختلف با نشان‌گرهای آوایی، صرفی یا نحوی مختلف نشان داده می‌شود. در نوشتار حاضر داده‌ها به شیوه میدانی و از راه مصاحبه با گویشوران کرد زبان در شهر کرمانشاه گردآوری شد. یافته‌ها نشان داد که نشان‌گرهای تأکید در کردی کلهری /ke/ و /xo/ هستند که گویشوران آن‌ها را در معنای یکسان به کار می‌برند. بررسی‌ها نشان داد که اگرچه این دو نشان‌گر معنای یکسانی دارند، اما کاربرد آن‌ها در جملات مختلف خبری، امری، پرسشی (آری/نه و پرسش‌واژه‌ای) و تعجبی باهم تفاوت دارد، این درحالی است که در جملات تعجبی، گویشوران از هیچ‌کدام از این دو عنصر نشانه تأکید استفاده نمی‌کنند. نتایج نشان داد که گویشوران در گونه خبری و پرسشی آری/نه هر دو نشان‌گر را به کار می‌برند، درحالی که در جملات امری و پرسش‌واژه‌ای تنها نشان‌گر تأکید /ke/ به کار می‌رود؛ همچنین یافته‌های پژوهش، بیان‌گر آن است که نشان‌گر تأکید /ke/ نسبت به نشان‌گر /xo/ در کردی کلهری از کاربرد کمتری برخوردار است.

کلیدواژه‌ها: نشان‌گر تأکید، ساخت اطلاع، نقش‌گرایی، کردی کلهری.



۱- مقدمه

تأکید مفهوم و نظام پیچیده‌ای دارد که در یک بند^۱، حاوی آن‌دسته از اطلاعاتی است که بار اطلاعی نو^۲ را با خود حمل می‌کند، درست در نقطه مقابل اطلاعاتی که از بار اطلاعی کهنه^۳ برخوردارند. نشان‌گر^۴ تأکید در نظام آوایی و صرفی زبان‌ها نیز بار معنایی و اطلاعی واژه را تغییر می‌دهد که در سطح هجا و واژه از آن به‌مثابه تکیه^۵ واژه یاد می‌شود و درواقع بلندی هجایی را نسبت به هجاهای دیگر نمایان می‌سازد. مفهوم تأکید^۶ ازجمله مفاهیم مطرح در حوزه تحلیل گفتمان به‌شمار می‌رود که از دو برداشت متفاوت برخوردار است، یکی به‌مثابه عنصری برجسته‌تر از دیگر عناصر و سازه‌هایی که در هم‌نشینی آن قرار گرفته‌اند (والدووی^۷، ۱۹۹۰؛ والدووی و انگدال^۸، ۱۹۹۶) و مفهوم دیگر آنکه ساخت اطلاعی^۹ با دیگر عناصر هم‌نشین در آن ساخت تفاوت دارد که درواقع همان نشانه تأکید است (جکنداف^{۱۰}، ۱۹۷۲؛ والدووی، ۱۹۹۵).

پژوهش حاضر می‌کوشد تا با هدف بررسی این نشان‌گر گفتمانی، یعنی ساخت اطلاع، در سطح بند نشان دهد که نشان‌گرهای تأکیدی در کردی کلهری کدام‌ها هستند و کاربرد آن‌ها در درون بند چگونه است؛ بنابراین می‌توان گفت که تأکید تنها مفهومی گفتمانی نیست، بلکه با تکیه بند نیز در ارتباط است. به‌باور والدووی (۱۹۹۰) آرایش واژگانی یک بند، در نشان‌دادن تأکید آن بند دخیل است. براساس این، برخی از ساخت‌های نحوی در حالت نشان‌دار، همچون ساخت اسنادی^{۱۱}، شبه‌اسنادی^{۱۲}، ساخت گروه اسمی مضاعف^{۱۳} و امثال آن‌ها در نشان‌دادن تأکید جمله نقشی اساسی دارند؛ به‌عبارتی، هریک از این ساخت‌های نحوی نقش ارتباطی، کلامی و القائی متفاوت و ویژه خود را دارند. همچنین، والدووی بر این باور است که زبان‌شناسان بین دو نوع تأکید تفاوت قائل هستند. نوع اول تأکیدی است که تنها اطلاع نو را در اختیار مخاطب می‌گذارد و نوع دوم، تأکیدی است که با اطلاع نو گوینده در تقابل است

1. clause
2. new information
3. given information
4. marker
5. focus
6. E. Vallduvi
7. E. Engdahl
8. information structure
9. R. Jackendoff
10. cleft structure
11. pseudo cleft structure
12. double NP construction

و تنها ماهیتی مشخص ساز دارد؛ افزون بر این، به ضرورت در هر جمله وجود ندارد و نشان دار است. لمبرکت^۱ (۱۹۹۴: ۲۰۷) بر این باور است که نشان گر تأکید، سازه‌ای در درون بند است که نمی‌توان آن را در زبان گفتار لازم دانست، یعنی از دیدگاه لمبرکت، این عنصر در زبان گفتاری غیر قابل پیش‌بینی بوده و به لحاظ کاربردشناختی نیز غیر قابل بازیابی است.

پیرامون مقوله تأکید در زبان، پژوهش‌هایی انجام شده است. راسخ‌مهند (۱۳۸۴) انواع تأکید در زبان فارسی و همچنین تفاوت‌های بین آن‌ها را بررسی کرده و نشان داده است که در زبان فارسی می‌توان به دو نوع تأکید اطلاعی و تقابلی اشاره کرد؛ همچنین وی، میان تأکید اطلاعی جمله که دارای اطلاع نو است و نیز تأکید تقابلی که تأکید نشان‌دار است، تمایز قائل شده است. آل‌بویه لنگرودی و دیگران (۱۳۹۵) در پژوهشی این موضوع را بررسی کرده‌اند که زبان مجموعه‌ای از نشانه‌هاست که برای پیام‌رسانی به کار می‌رود. آن‌ها در پژوهش خود به این نکته اشاره می‌کنند که برای انتقال درست و هدفمند پیام میان گوینده و شنونده، باید آن پیام با نشانه‌هایی همراه شود که آن‌ها این نشانه‌ها را تأکید یا توکید نامیده‌اند. یافته‌های این پژوهش نشان داده است که ابزارهای تأکید، کارکرد تأکیدی خود را در عربی از دست داده‌اند و تنها برای تقویت و استحکام بافت کلام به کار می‌روند.

رفیعی (۱۳۹۶) مبحث تأکید و روش‌های مؤکد کردن اقسام کلمه را بررسی کرده و نشان داده است که اقسام کلمه در زبان فارسی چگونه مؤکد می‌شوند. نتایج نشان داده است که تمام اقسام کلمه در زبان فارسی این قابلیت را دارند که با به کارگیری روش‌هایی مؤکد شوند؛ همچنین، یافته‌ها بیان گر آن است که تأکید در این زبان به دلایل خاص نحوی و بلاغی انجام می‌گیرد.

شریفی و صبوری (۱۳۹۷) نشانه تأکید در برخی از گویش‌های فارسی خراسان را بررسی و خاطرنشان کرده‌اند که گویش‌ها از هر سه استان شمالی، رضوی و جنوبی انتخاب شده‌اند. نگارندگان نشان دادند که گویش‌های مورد بررسی به لحاظ نشانه تأکید به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ گروهی که تنها از نشان گر /ke/ استفاده می‌کند و گروهی دیگر از دو گروه نشان گر تأکیدی /ku/ /ke/ و /xa/ /xo/ /x/ استفاده می‌کنند.

شایان ذکر است که ماهیت روش انجام پژوهش پیش رو، به صورت توصیفی - تحلیلی بوده و داده‌ها با استفاده از روش میدانی و از راه مصاحبه با گویشوران کردی کلهری گردآوری شده است؛ همچنین داده‌های گردآوری شده نیز با استفاده از مفهوم ساخت اطلاع از دیدگاه لمبرکت (۱۹۹۴) تحلیل

و ارزیابی شده‌اند. پس از گردآوری داده‌ها مشخص شد که گویشوران، در جملات مختلف برای تأکید بر اطلاعات برجسته^۱ در تقابل با اطلاعاتی که اطلاعات پس‌زمینه^۲ نامیده می‌شوند، دو نشانه /xo/ و /ke/ را به کار می‌برند تا با به‌کارگیری این دو نشانه، اطلاعاتی را که در یک بند از بار اطلاعی برجسته‌تری نسبت به دیگر عناصر هم‌نشین برخوردارند، به خواننده یا شنونده منتقل کرده باشند.

۲- ساخت اطلاع و مقوله‌های آن

ساخت اطلاع یکی از مفاهیم مطرح در دستور نقش‌گرا و مبحث تحلیل گفتمان است که آغاز آن به مکتب پراگ بازمی‌گردد. درست هنگامی که متسیوس^۳ (۱۹۳۱) پایه‌گذار مکتب پراگ^۴، مفهوم نمای نقشی جمله^۵ را مطرح کرد. درواقع وی جمله را خارج از بافت مورد نظر بررسی نکرد؛ بلکه جمله را در گستره جمله‌های پیشین یا گستره بافت موقعیتی بررسی کرد؛ به عبارتی، نقشی که جمله در گستره جمله‌های پیشین، یعنی بافت یا بافت موقعیتی^۶ ایفا می‌کند. وی، همچنین، واضح مفاهیم اطلاع کهنه^۷ و اطلاع نو^۸ بود. به بیان فنی، *theme* برگرفته از اطلاع کهنه و *rheme* برگرفته از اطلاع نو است که هلیدی^۹ (۱۹۶۷) از *theme* به مثابه آغازگر پیام و *rheme* به منزله پایان‌بخش یاد کرده است؛ بنابراین، ازدید زبان‌شناسان، ساخت اطلاع عبارت است از توزیع اطلاع کهنه و نو در سطح جمله.

براساس این و در تقابل با مفهوم نمای نقشی جمله که متسیوس آن را وضع کرد، باید گفت که ساخت اطلاع گوینده‌محور است، حال آنکه نمای نقشی جمله شنونده‌محور است؛ زیرا در نمای نقشی جمله، توزیع اطلاعات کهنه و نو در گستره جمله‌های پیش از آن مد نظر است. والدووی (۱۹۹۰) به جای اصطلاحات *theme* و *rheme* اصطلاحات زمینه^{۱۰} و تأکید را به کار برده است. وی بیان کرد که این مفاهیم، برگرفته از استعاره هواپیمایی است که قصد پرواز دارد؛ به عبارتی، او شروع حرکت هواپیما روی زمین و در باند فرودگاه را به مثابه مفهوم زمینه و سپس بلندشدن از باند و پرواز آن را به منزله مفهوم تأکید در نظر گرفته است.

1. foregrounding information
2. back grounding information
3. V. Mathesius
4. Prague school
5. functional sentence perspective
6. situational context
7. theme
8. rheme
9. M. A. K. Halliday
10. ground

لمبرکت (۱۹۹۴) برای دو مفهوم اطلاع کهنه و اطلاع نو از اصطلاحات مبتدا و تأکید استفاده کرده است. وی برای هریک از این اصطلاحات انواعی به دست داد و برای اصطلاح مبتدا، انواع مبتدای تقابلی^۱، غیر تقابلی^۲، نخستین^۳ و مبتدای دومین^۴ را مطرح کرده است؛ افزون بر این، وی برای اصطلاح تأکید، سه نوع ساخت تأکیدی به دست داده است که نگارندگان در ادامه آن‌ها را بررسی خواهند کرد.

۲-۱- ساخت تأکید

لمبرکت (۱۹۹۴: ۲۹۶) در مورد ساخت تأکید، سه نوع تأکید را از هم بازشناخته است: الف) تأکید موضوعی^۵، ب) تأکید گزاره‌ای^۶ و ج) تأکید جمله‌ای^۷. در ساخت موضوعی، هر موضوعی در جمله، شامل فاعل، مفعول و متمم می‌تواند در کانون قرار گرفته و تأکید شود. در این نوع ساخت تأکیدی، هر موضوع یا اسمی که می‌تواند در جایگاه کانون تأکید شود، تأکید موضوعی خواهد بود؛ برای مثال، مخاطب در پاسخ به جمله پرسشی:

(۱) چه کسی جزوه را کپی کرد؟

می‌گوید:

الف. رضا جزوه را کپی کرد.

بنابراین رضا در این جمله از نوع تأکید موضوعی است؛ زیرا در اینجا، گروه اسمی‌ای هست که در کانون جمله قرار دارد و آن گروه اسمی، یک موضوع است.

اگر بگوییم:

(۲) جزوه چی شد؟

و در پاسخ گفته شود:

الف. جزوه کپی شد.

بنابراین، کپی شد پاسخ پرسشی خواهد بود که در این مثال به آن تأکید محمولی گفته می‌شود؛ از این رو، در جمله (۲ الف)، تأکید از نوع موضوعی نیست؛ به عبارتی، در این جمله، کل گروه فعلی، به تعبیر

-
1. contrastive topic
 2. noncontrastive topic
 3. primary topic
 4. secondary topic
 5. argument structure focus
 6. predicate structure focus
 7. sentence structure focus

زبان‌شناسی زایشی، از نوع ساخت تأکید محمولی است؛ اما در تأکید جمله‌ای، کلّ جمله اطلاع‌نو خواهد بود که در آن تمامی عناصر هم‌نشین در یک جمله در کانون قرار دارند؛ برای نمونه، پاسخی که به پرسش (۳) داده می‌شود، از نوعی تأکید جمله‌ای است که می‌تواند به صورت (۳ الف) باشد:

(۳) چی شد؟

الف. رضا جزوه را کپی کرد.

در مثال (۳ الف)، تمام جمله مورد نظر شنونده پیام قرار گرفته است.

لمبرکت ادامه می‌دهد که افزون بر این سه نوع ساخت تأکیدی، در زبان‌ها سازوکارهای مختلفی برای بیان تأکید وجود دارد. او یکی از سازوکارها را تکیه نواختی می‌داند؛ برای نمونه:

(۴) من جزوه را به رضا دادم.

(۵) من جزوه را به رضا نمی‌دهم.

در جمله (۴)، تأکید بر روی موضوع و گروه اسمی رضا است؛ درحالی‌که در جمله (۵) بر روی گروه اسمی و موضوع کتاب تأکید شده است. سازوکار دیگری که برای بیان تأکید به کار می‌رود، استفاده از ساخت‌های اسنادی و شبه‌اسنادی است؛ مانند نمونه‌های زیر:

(۶) رضا بود که جزوه را به من داد. (اسنادی)

(۷) آنچه رضا به من داد جزوه بود. (شبه‌اسنادی)

همچنین است در مورد ساخت وجودی^۱ یا عرضه‌ای^۲ در زبان انگلیسی که در این ساخت، فاعل پس از فعل می‌آید و درواقع جایگاه تأکید و کانون است؛ مانند نمونه زیر در زبان انگلیسی.

8) There is a pamphlet in my bookcase.

در چمدانم جزوه‌ای هست.

در جمله (۸)، گروه اسمی *a pamphlet* که پس از ساخت *there* وجودی آمده است به منزله اطلاع‌نو که همان جایگاه کانونی است، در نظر گرفته می‌شود؛ به عبارتی، در این ساخت، اطلاعی که به گفتمان عرضه می‌شود، اطلاع‌نو است و همین امر سبب می‌شود تا همواره در زبان انگلیسی پس از *there*

1. existential construction

2. presentational construction

وجودی از حرف تعریف *a* به جای *the* استفاده شود.

۳- بررسی عناصر نشانه تأکید در کردی کلهری

نشان‌گرهای تأکید در کردی کلهری /ke/ و /xo/ هستند که گویشوران آن‌ها را در معنای یکسان به کار می‌برند و به طور معمول این دو نشانه تأکید پس از آنچه قرار است مبتداسازی شوند، می‌آیند. شایان ذکر است که هر دو نشانه تأکید در بیشتر جملات خبری، با کاربرد یکسان، در جایگاه یکسان و در معنای یکسان به کار می‌روند؛ مانند نمونه‌های زیر که در آن‌ها جایگاه پیش از نشان‌گرهای /xo/ و /ke/ جایگاه کانون یا همان تأکید است.

- 9) to **ke/xo** xas zan -i
 (دوم شخص مفرد) -ی دانستن خوب خب/ که تو
 تو که/ خب خوب می‌دانی
- 10) ?æwæ **ke/xo** xwæj das -æ xæw
 خواب نشانه ماضی نقلی زدن خودش خب/ که او
 او که/ خب خودش را به خواب زده است
- 11) mæ **ke/xo** xwæm wætəm.
 گفتم خودم خب/ که من
 من که/ خب خودم گفتم
- 12) namæ-Jæ post kərđi **ke/xo**
 خوب/ که کردن پست نشانه معرفه - نامه
 نامه را پست کردی که/ خب
- 13) qæza - Jæ rəšja **ke/xo**.
 خوب/ که ریختن نشانه معرفه - غذا
 غذا ریخته شد که/ خب
- 14) miwæ -Jæ **ke/xo** xor -ja.
 بای مجهول - خوردن که/ خب نشانه معرفه - میوه
 خب خورده شد / میوه که
- 15) merd -ə **ke/xo**.
 خوب/ که سوم شخص مفرد - مردن
 مُرد که/ خب
- 16) či -d **ke/xo**
 که/ خب دوم شخص مفرد - رفتن

رفتی که /خب

همان‌گونه که در نمونه‌های پیش گفته مشاهده شد، گویشوران نشان‌گرهای تأکید /ke/ و /xo/ را در جمله‌های خبری در شرایط یکسان و بامعنای یکسان به کار می‌برند؛ اما نکته اینجاست که در جملات پرسشی شرایط استفاده از این دو نشانه تأکید متفاوت است؛ به عبارتی، گویشوران در جملات پرسشی آری/نه، تنها از نشان‌گر تأکید /ke/ استفاده می‌کنند.

- 17) malæ -Jæ sæn -i ke/xo?
 خانه نشانه معرفه - خریدن دوم شخص مفرد - خوب/که
 خانه را خریدی که /خب؟

در این حالت، کلّ جمله مورد تأکید است؛ به عبارتی، در این مثال، عمل خریدن مورد تأکید گوینده کلام بوده است؛ اما چنان‌چه هدف گوینده تنها خانه/ی باشد که عمل خریدن روی آن واقع شده است، در این صورت جمله بالا به صورت زیر بیان می‌شود:

- 18) malæ -Jæ ke san -i?
 خانه نشانه معرفه - که خریدن دوم شخص مفرد -
 خانه را که خریدی؟

چنان‌چه به جای نشان‌گر تأکید /ke/ در دو جمله (۱۷) و (۱۸) از نشانه تأکید /xo/ استفاده کنیم، بدین معناست که گوینده انتظار شنیدن معنای مثبت جمله پرسشی پیش گفته را از شنونده دارد. اگرچه ممکن است پاسخ مثبت نباشد.

- 19) malæ -Jæ xo san -i?
 خانه نشانه معرفه - خوب/که خریدن دوم شخص مفرد -
 خانه را خب خریدی؟

بنابراین نشان‌گر تأکید /ke/ زمانی استفاده می‌شود که گوینده از آنچه می‌خواهد از شنونده بپرسد، اطلاعی ندارد و با پرسش خود قصد دارد به اطلاعات بیشتری دست یابد. درحالی‌که گویشوران نشان‌گر تأکیدی /xo/ را در صورتی به کار می‌برند که از پیش اطلاعاتی درخصوص پرسش خود داشته باشند و تنها به منظور تأیید دانش اطلاعات ذهنی خود آن پرسش را مطرح می‌کنند.

در خصوص جملات پرسشی که با ضمائر پرسشی آغاز می‌شوند، وضعیت متفاوت است؛ به عبارتی، در جملات پرسشی همراه با ضمائر پرسشی، گویشوران تنها یکی از دو نشان‌گر تأکیدی

کردی کلهری را به کار می‌برند. در این گونه جملات، گویشوران از نشان‌گر تأکید /xo/ استفاده می‌کنند؛ مانند نمونه‌های زیر که تأییدی بر این ادعا هستند.

- 20) kəj či -d xo?
 خوب دوم‌شخص مفرد- رفتن کی
 کی رفتی / می‌خواهی بروی خب؟

درمورد جمله (۲۰) باید گفت که گویشوران، فعل /čid/ را در هردو زمان گذشته و آینده به کار می‌برند؛ بنابراین، گویشوران با در نظر گرفتن بافت زمانی مورد نظر خود، معنای زمان گذشته و آینده آن را درک می‌کنند؛ از این رو، گویشوران در جملات پرسشی همراه با ضمیر پرسشی تنها از نشان‌گر تأکیدی /xo/ استفاده می‌کنند. نمونه‌های زیر مؤید این مطلب هستند:

- 21) kəj tij -əj beč -im xo?
 خب (اول‌شخص جمع) -یم رفتن (دوم‌شخص مفرد) -ی آمدن کی
 کی می‌ای بریم خب؟

شایان ذکر است که در نمونه‌هایی همچون جمله (۲۱)، اگر به دو صورت بند پایه و پیرو آن را بیان کنیم، می‌توانیم از /ke/ به‌مثابه ضمیر موصولی و نشان‌گر تأکیدی استفاده کنیم که در این صورت می‌توانیم ضمیر موصولی را نیز حذف کنیم. همان‌گونه که در جمله (۲۲) آمده است:

- 22) kəj tij -əj (ke) beč -im?
 (اول‌شخص جمع) -یم رفتن (که) (دوم‌شخص مفرد) -ی آمدن کی
 کی می‌آیی (که) برویم.

- 23) ʔæra či -d xo?
 خوب (دوم‌شخص مفرد) -ی رفتن چرا
 چرا خب رفتی / می‌خواهی بروی؟

- 24) ki ʔæw qesæ kerd xo?
 خوب سوم‌شخص مفرد- کردن حرف آن چه کسی
 چه کسی خب آن حرف را زد؟

- 25) čü dərs xwæn-id-æ xo?
 خوب نشانه نقلی- دوم‌شخص مفرد- خواندن درس چگونه
 چگونه درس خوانده‌ای خب؟

نشان‌گر /xo/ نه تنها در انتهای جمله، بلکه در ابتدای جمله نیز می‌تواند به کار رود؛ همچنین بسته به

تأکید می‌تواند پس از هرکدام از کلمات درون جمله نیز به کار رود.

26) xo čæ kerd-i?

دوم شخص مفرد- کردن چه خوب

خب چکار کردی؟

گویشوران در این نوع جملات پرسشی که حاوی پرسش‌واژه هستند، هرگز از نشان‌گر تأکید /ke/ به جای /xo/ استفاده نمی‌کنند و کاربرد نشان‌گر تأکید /ke/ در این نوع ساخت کاملاً بی‌معنا است؛ مانند نمونه‌های زیر که گویشوران آن‌ها را بی‌معنا می‌دانند.

27) *čæ kerd-i ke?

دوم شخص مفرد-کردن چه که

*چکار کردی که؟

28) *čü dærs xwæn- id -æ ke?

نشانۀ نقلی- دوم شخص مفرد- خواندن درس چگونه که

*چگونه درس خوانده‌ای که؟

همان‌گونه که پیداست، گویشوران کردی کلهری، جملات (۲۷) و (۲۸) را جملاتی بدساخت می‌دانند که برای این گویشوران بی‌معناست.

در مورد دیگر مثال‌هایی که با ضمایر پرسشی و به‌عبارتی با پرسش‌واژه آغاز می‌شوند نیز وضع بدین‌گونه است؛ اما در جایی که نشان‌گر /ke/ برای تأکید به کار نمی‌رود، می‌تواند پس از ضمایر پرسشی نیز بیاید. در جمله (۲۹)، عنصر /ke/ به‌مثابۀ ضمیر موصولی به کار رفته است و در این جایگاه به‌عنوان نشان‌گر تأکید در نظر گرفته نمی‌شود:

29) ki -jæ ke næ-zan-e

سوم شخص مفرد- دانستن- پیشوند فعلی منفی ساز که هست- کی

آیا کسی هست که نداند

همان‌گونه که گفته شد، در جملات خبری از هر دو نشانۀ /ke/ و /xo/ استفاده می‌شود؛ اما وقتی که گوینده‌ای بخواهد در پاسخ به فردی که به نشانۀ /عتراض/ از انجام دادن یا ندادن کاری جمله‌ای را بیان کند، در این صورت تنها از یکی از نشان‌گرهای تأکید استفاده می‌کند و به‌عبارتی، در این صورت، نشان‌گر /xo/ کاربردی‌تر خواهد بود؛ بنابراین، با به‌کاربردن نشان‌گر تأکید /xo/، گوینده قصد و نیت خود را با نیت فرد مخاطب هم‌سو کرده تا در راستای خواستۀ او کاری را انجام دهد؛ مانند نمونه‌هایی که در

زیر آمده است:

30) mɛ ke tej-æm!

اول شخص مفرد-آمدن که من

من که می‌آیم

در جمله (۳۱)، گوینده از نشان گر /xo/ استفاده کرده است تا مخاطبش را از انجام‌دادن آن کار ناراحت نکرده باشد؛ به عبارتی او در پاسخ به این پرسش‌ها که چرا تو نمی‌آیی؟ یا صورت مثبت آن چرا تو می‌آیی؟ از نمونه‌های (۳۱) و (۳۴) استفاده کرده است. گویی همچون جملات پرسش‌واژه‌ای، گوینده خبر نیز باید از نشان گر /xo/ استفاده کند.

31) mɛ xo tej-æm!

اول شخص مفرد-آمدن خب من

من خب می‌آیم

همان‌طور که درخصوص جملات پرسشی آری/ نه بیان شد، چنان‌چه به صورت پرسشی آری/ نه جمله بالا را از کسی بپرسیم، هردو نشان‌گر تأکیدی /ke/ و /xo/ کاربردی خواهند بود و تنها تفاوتی که در اینجا می‌توان بدان اشاره کرد، آن است که درخصوص نشان‌گر تأکید /ke/ گوینده تا حدی به پاسخ مثبت مخاطبش اطمینان دارد؛ مانند نمونه‌های زیر که مؤید این مطلب هستند:

32) to ke tej-æj?

دوم شخص مفرد-آمدن که تو

تو که می‌آیی؟

33) to xo tey-æj?

دوم شخص مفرد-آمدن خب تو

تو خب می‌آیی؟

چنان‌چه فعل جمله (۳۱) را به منفی تبدیل کنیم، هردو نشانه /ke/ و /xo/ کاربرد دارند، اما همان‌گونه که در جمله (۳۱) نیز بیان شد، کاربرد /xo/ در این مثال نشان‌دهنده نوعی هم‌کلامی و هم‌رنگ‌شدن با نیت و قصد مخاطب است، زیرا مخاطب، جمله (۳۴) را در پاسخ به پرسش چرا تو می‌آیی که غیر صریح به معنای نیامدن است، بیان کرده است؛ به عبارتی، گویی گوینده از آمدن مخاطب اطمینان دارد و مخاطب نیز معنای ضمنی گوینده مبنی بر نیامدن را نیز درک کرده است و به همین دلیل او از نشان‌گر تأکید /xo/ استفاده می‌کند تا به گوینده نشان دهد که باوجود میل باطنی‌اش و به‌خاطر احترام به وی، این

پاسخ را بیان کرده است.

34) me xo ne -jæt-jæm.

اول شخص مفرد- آمدن- پیشوند منفی ساز فعل

من خب نمی‌آیم

همچنین در جملات امری نیز گویشوران تنها نشان‌گر تأکیدی /xo/ را به کار می‌برند و در این نوع جملات، کاربرد نشان‌گر تأکید /ke/ جمله را بی‌معنا می‌کند. نمونه‌های زیر مؤید این مطلب هستند:

35) beč -im xo.

خوب (اول شخص جمع) -یم رفتن

خب بریم / بریم خب

36) büšæw xo.

خوب گفتن

خب بگو

37) bæw xo

خوب آمدن

خب بیا

۴- نتیجه‌گیری

تأکید، آن بخش از جمله است که اطلاع نو دربر دارد و درمقابل آن، بخش ابتدایی جمله است که مبتدا نام دارد و اطلاع نو ندارد. تأکید ازسویی، با ساخت آوایی زبان در ارتباط است و به نظر برخی از زبان‌شناسان، رابطه متناظری با تکیه جمله دارد و ازسوی دیگر، با ساخت نحوی جمله در ارتباط است و تابع اصل فرافکنی است. همان‌گونه که نگارندگان در پژوهش حاضر به آن اشاره کردند، تأکید درواقع نشان‌دهنده واژه یا عبارت اصلی‌ای است که درخصوص آن پرسش شده است یا گوینده قصد تأکید بیشتری روی آن بخش را دارد؛ به عبارتی، واژه‌ای که گوینده پیام، قصد انتقال آن را به مخاطب خود دارد. یافته‌ها نشان داد که در کردی کلهری، همچون دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی که در آن‌ها گویشوران برای تأکید بخشی از جمله همچون واژه، عبارت یا کلّ جمله، نشان‌گرهای خاصی را به کار می‌برند، در این گویش از زبان‌های ایرانی نیز گویشوران به منظور تأکید از نشان‌گرهای /ke/ و /xo/ استفاده می‌کنند که با توجه به نوع جمله (شامل جملات خبری، پرسشی و امری) در بافت‌های مختلف به کار می‌روند.

نتایج نشان داد که در جملات خبری کردی کلهری، گویشوران هردو نشان‌گر تأکید را با معنا و

کاربرد یکسان به کار می‌برند، مگر اینکه گوینده‌ای بخواهد در پاسخ به اعتراض مخاطب خود چیزی را بیان کند که در این صورت تنها باید از نشان‌گر تأکیدی /xo/ استفاده کند. درحالی‌که در جملات پرسشی، بسته به نوع جمله پرسشی (اعم از آری/نه یا پرسش‌واژه‌ای) وضعیت متفاوت است. در جملات پرسشی آری/نه، گویشوران هردو نشان‌گر /ke/ و /xo/ را در بافت‌های مختلف و به‌جای یکدیگر به کار می‌برند، حال آنکه در جملات پرسش‌واژه‌ای، تنها از نشان‌گر تأکید /xo/ استفاده می‌کنند و کاربرد نشان‌گر تأکید /ke/ در این بافت، موجب بی‌معنایی جمله پرسشی می‌شود؛ همچنین بررسی‌ها نشان داد که در جملات امری نیز گویشوران تنها نشان‌گر تأکیدی /xo/ را به کار می‌برند و کاربرد نشان‌گر /ke/ بی‌معنا به نظر می‌رسد؛ بنابراین، یافته‌ها نشان داد که در کردی کلهری، نشان‌گر /xo/ به‌مراتب از کاربرد بیشتری نسبت به نشان‌گر /ke/ برخوردار است.

منابع

- آلبویه لنگرودی، عبدالعلی و سریه شیخی قلات (۱۳۹۵). کارکرد نشانه‌های تأکید در زبان عربی معاصر و معادل‌یابی آن در زبان فارسی (با تکیه بر ترجمه کتاب الأیام طه حسین و مقدمه للشعر). پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، ۶ (۱۴)، ۴۰-۱۳.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۴). بررسی انواع تأکید در زبان فارسی. مجله زبان و زبان‌شناسی، ۱ (۱)، ۱۹-۵.
- رفیعی، داود (۱۳۹۶). روش‌های تأکید کلمه در زبان فارسی. دوفصلنامه علوم ادبی، ۷ (۱۲)، ۱۶۷-۱۶۴.
- شریفی، شهلا و نرجس بانو صبوری (۱۳۹۷). بررسی نشانه تأکید در گویش‌های فارسی خراسان. نشریه زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، ۱۰ (۱۸)، ۱۵۹-۱۵۱.

Reference

- Halliday, M. A. K. (1967). Notes on Transitivity and Theme in English (Part 2). *Journal of Linguistics*, 3 (2), 199-244.
- Jackendoff, R. (1972). *Semantic Interpretation in Generative Grammar*, Cambridge: MIT Press.
- Lambrecht, K. (1994). *Information Structure and Sentence form*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Mathesius, V. (1931). *Functional Linguistics*. Proc. First Congress of Slavists, Prague.
- Vallduvi, E. (1990). *The Information Component*. Ph.D. Dissertation. University of Pennsylvania.
- & E. Engdahl (1996). The linguistic realization of information packaging. *Linguistics Journal*, 34 (343), 459-519.



Res. article

Conceptual Metaphors of time in Persian: A cognitive and Corpus-based Approach

Fatteme Raiisi^{1✉}, Azita Afrashi², Shahin Nematzadeh³, Maryam Moghadasin⁴

1- Ph.D. Student of Cognitive Linguistics, Institute for Cognitive Science Studies, Tehran, Iran.

2- Associate Professor of Linguistics, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.

3- Assistant Professor of Linguistics, Institute for Cognitive Science Studies, Tehran, Iran. 4- Assistant Professor, Faculty of Psychology and Education, Kharazmi University, Tehran, Iran.

Received: 2019/23/04

Accepted: 2019/06/07

Abstract

Metaphor is a systematic mapping between two conceptual domains. In metaphor; an experimental domain called as source domain is mapped into another domain as target domain. This research is about conceptual metaphors of time in a sample of corpus in Persian database. This corpus included contemporary Persian written texts similar to Everyday language of Persian speakers. The sample was administered, then conceptual metaphors of time and its synonyms were extracted. The sample of this corpus was 15 texts from contemporary writers including: (Hedaiat, 1315), (Golestan; 1327& 1353), (Ebrahimi, 1382 & 1345), (Jamalzadeh, 1340), (Daneshvar, 1348), (Golshiri, 1348), (Ale Ahmad, 13337), (Hedaiat, 1332), (Saiedi, 1353), (Dolat Abadi, 1379 & 1367), (Pezeshzad, 1349) & (Parsi Pour, 1369). After corpus analysis, 405 metaphoric statements with 18 mappings were extracted. Results showed primary domains, "object", "matter", "direction" and "place" are most frequently used as corpus primary domains for time metaphorical statements. In other words, primary domains as moving object, direction, place, fixed place and moving human are primary domains for time all of which refer to a particular aspect of the concept of place.

Keywords: Cognitive linguistics, time metaphors, Persian language, Corpus analysis.

Citation: Raiisi, F., Afrashi, A., Nematzadeh, Sh., Moghadasin, M. (2020). Conceptual Metaphors of time in Persian: A cognitive and Corpus-based Approach. *Journal of Western Iranian Languages and Dialects*, 8 (28), 15-29. (In Persian)





استعاره‌های مفهومی زمان در زبان فارسی: رویکردی شناختی - پیکره‌ای*

فاطمه رئیسی^۱✉، آریتا افراشی^۲، شهین نعمت‌زاده^۳، مریم مقدسین^۴

۱- دانشجوی دکتری زبان‌شناسی شناختی، پژوهشکده علوم شناختی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.
۲- دانشیار گروه زبان‌شناسی، پژوهشکده علوم شناختی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. ۳- استادیار گروه زبان‌شناسی شناختی، پژوهشکده علوم شناختی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. ۴- استادیار گروه روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

پذیرش: ۱۳۹۸/۴/۱۵

دریافت: ۱۳۹۸/۲/۳

چکیده

استعاره نوعی نگاشت منظم بین دو حوزه مفهومی است. در استعاره حوزه‌ای تجربی که حوزه مبدأ خوانده می‌شود، بر حوزه دیگری که حوزه مقصد است، نگاشت می‌شود. مفاهیم انتزاعی مانند زمان، به‌وسیله استعاره مفهومی در ذهن بشر درک و مفهوم‌سازی می‌شوند. هدف پژوهش حاضر بررسی استعاره‌های مفهومی حوزه زمان در زبان فارسی است. روش این مطالعه، تحلیل پیکره‌ای و شامل متون نوشتاری زبان فارسی معاصر از پایگاه داده‌های زبان فارسی است. نمونه این پیکره، شامل (۳۶) متن از نویسندگان معاصر همچون آل‌احمد (۱۳۳۳ و ۱۳۴۳)، ابراهیمی (۱۳۴۵ و ۱۳۸۲)، بهرنگی (۱۳۴۲)، پارسی‌پور (۱۳۶۹)، پیرزاد (۱۳۷۹)، جعفری (۱۳۸۶)، جمالزاده (۱۳۴۳)، چوپک (۱۳۲۸)، حجازی (۱۳۰۸)، دانشور (۱۳۴۸)، دولت‌آبادی (۱۳۶۷)، ریاحی (۱۳۸۵)، گلستان (۱۳۵۳)، فلاح (۱۳۹۴)، مستور (۱۳۹۷)، نفیسی (۱۳۳۰) و هدایت (۱۳۳۲ و ۱۳۱۵) است. پس از تحلیل پیکره، (۶۰۵) عبارت استعاره‌ای زمان در (۱۱) نگاشت استخراج شد. نتایج نشان داد که پرکاربردترین حوزه‌های مبدأ برای درک و بیان استعاره‌ی زمان براساس این پیکره، شیء، ماده، مسیر، مکان و ظرف هستند؛ بنابراین، از بررسی میزان بسامد بالای حوزه‌های مبدأ شیء و ماده می‌توان نتیجه گرفت که این نوع مفهوم‌سازی از زمان، نشان‌گر ویژگی‌های درون‌فرهنگی است که بر نگرش نویسندگان معاصر زبان فارسی اثر گذاشته است.

کلیدواژه‌ها: زبان‌شناسی شناختی، استعاره‌های زمان، زبان فارسی، رویکرد پیکره‌ای.

استناد: رئیسی، فاطمه؛ افراشی، آریتا؛ نعمت‌زاده، شهین؛ مقدسین، مریم (۱۳۹۹). استعاره‌های مفهومی زمان در زبان فارسی: رویکردی شناختی - پیکره‌ای. *فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران*، ۸ (۲۸)، ۱۵-۲۹.

*. پژوهش حاضر با حمایت و پشتیبانی ستاد توسعه علوم و فناوری‌های علوم شناختی نگاشته شده است.

۱- مقدمه

زمان از موضوعات جالب و چالش‌برانگیزی است که در دوره‌های مختلف، مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است و از دیدگاه‌های مختلف به آن پرداخته شده است. ازدید روان‌شناسان و متخصصان علوم شناختی، زمان مفهومی ذهنی، درونی و وابسته به فرد است. بدین معنا که مفهوم زمان از فردی به فرد دیگر (از جامعه‌ای به جامعه دیگر) و حتی در یک فرد، از زمانی به زمان دیگر در نوسان و تغییر است. ایمانوئل کانت^۱ اولین کسی است که به جنبه‌های درونی زمان اشاره کرده است. او زمان را ابزاری در ذهن انسان می‌داند که به تجارب فردی و اجتماعی وابسته است (علیزاده‌فرد و دیگران، ۱۳۹۵). مفهوم زمان، مفهومی تجربی نیست، بلکه ایده‌ای است حیاتی که مبنای تمام ادراکات انسان در نظر گرفته می‌شود (پوپل^۲، ۲۰۰۴). باوجود حضور فراگیر^۳ زمان در جهان تجربی، احساس زمان^۴، احساس ویژه‌ای به شمار می‌رود. ناملموس بودن، نبود اندام حسّی خاص برای ادراک زمان و نامتناظر بودن^۵ زمان ادراکی با زمان فیزیکی موجب شده است که عوامل بسیاری مانند توجه، حافظه، انگیزتگی و حالت‌های هیجانی، همگی تعدیل‌کننده‌های بالقوه ادراک زمان در نظر گرفته شوند (ویتمن و وان واسن هوو^۶، ۲۰۰۹).

استعاره^۷ عبارت است از دادن نامی به چیزی یا ارائه توصیفی درباره چیزی، به نحوی که آن نام یا توصیف، به‌طور قراردادی یا به‌شکل متعارف، به چیز دیگری متعلق باشد (براون^۸، ۲۰۰۰). یکی از متداول‌ترین تعریف‌های استعاره، انتقال معنی از چیزی به چیزی دیگر است. در استعاره، مقایسه‌ای ضمنی صورت می‌گیرد که در آن، عنصر اول (موضوع، مشبه یا مستعارله) به عنصر دوم (محمول، مشبه به یا مستعارمنه) تشبیه می‌شود و معنی از عنصر دوم به عنصر اول منتقل می‌شود، بدون اینکه از مشبه، آشکارا سخنی به میان آمده باشد؛ مانند اصطلاح گرگ‌صفت که خصوصیتی از گرگ مانند درنده‌خویی، خشونت و بی‌ملاحظگی به شخصی یا قومی نسبت داده می‌شود (قاسم‌زاده، ۱۳۷۸: ۹).

در زبان‌شناسی شناختی^۹ که یکی از مکتب‌های جدید زبان‌شناسی است، زبان بخشی از نظام فکری بشر به‌شمار می‌رود؛ به عبارت دیگر، زبان با توانایی‌های شناختی، تجارب جسمانی و ویژگی‌های

1. E. Kant
2. E. Poppel
3. ubiquitous
4. sense of time
5. isomorphic
6. M. Wittmann & V. Van Wassenhove
7. metaphor
8. H. D. Brown
9. cognitive linguistics

ارتباطی و فرهنگی هر انسانی هم‌سو است. ازدید فلسفی، زبان‌شناسان شناختی مانند لیکاف^۱، انسان را موجودی فلسفی می‌دانند و معتقدند که ذهن انسان از نظر ماهوی، جسمانی شده است. بدین معنا که در مرحله اول، یادگیری و شناخت انسان از راه دستگاه حسی - حرکتی و هیجانی آغاز می‌شود، در مرحله دوم، به کمک تجربه محیطی شکل می‌گیرد، در مرحله سوم، پدیده‌های جهان پیرامون، به وسیله زبان مقوله‌بندی می‌شوند. در این مرحله، شیوه مقوله‌بندی تجربه‌های محیطی به کمک زبان، به طور عمده به شیوه استعاری است (نیلپور، ۱۳۹۴: ۱۲۸). دیدگاه مربوط به ذات استعاری نظام مفهومی انسان را اولین بار لیکاف و جانسون^۲ (۱۹۸۰) مطرح کردند. آن‌ها بیان کردند که دسترسی مستقیم به نظام مفهومی آدمی مقدور نیست و برای کشف ساختار این نظام، می‌توان از بازنمود آن، یعنی زبان بهره جست. درواقع، زبان الگوهای اندیشه و ویژگی‌های ذهنی انسان را منعکس می‌کند و مطالعه زبان از این منظر، مطالعه الگوهای مفهوم‌سازی ذهنی است.

استعاره مفهومی^۳ اصطلاحی در زبان‌شناسی شناختی است که به درک ایده یا حوزه‌ای مفهومی براساس ایده یا حوزه مفهومی دیگری اشاره می‌کند؛ برای مثال، هنگامی که گفته می‌شود قیمت‌ها بالا می‌رود، از مفهوم بالا رفتن در حوزه مفهومی جهت‌ها برای درک کمیت‌ها استفاده شده است. حوزه مفهومی می‌تواند متشکل از هرگونه سازمان‌دهی منظم تجربیات انسانی باشد (فلدمن و نارایانان^۴، ۲۰۰۴). بررسی چگونگی شکل‌گیری زمان در نظام مفهومی بشر، منجر به رخداد برخی مسائل مهم در حوزه علوم شناختی شده است. لیکاف و جانسون معتقدند، هرگونه درکی که از مفهوم زمان داریم، وابسته به مفاهیم دیگری همچون حرکات، مکان، فضا و رویدادها است. براساس این، مفهوم‌سازی مقدم بر تجربه است؛ همچنین، هیچ لفظی در مورد زمان وجود ندارد و بدون نظام استعاری ساخت‌مند، نمی‌توان زمان را مفهوم‌سازی و در نتیجه تجربه کرد (لیکاف و جانسون، ۱۹۹۹: ۲۰۷).

در این زمینه پژوهش‌هایی صورت گرفته است که از جمله می‌توان موارد زیر را نام برد: یوسفی‌راد (۱۳۸۲) استعاره‌های زمان را در زبان فارسی بررسی کرده و نشان داده است که استعاره تصویری زمان به مثابه حرکت در مدل ذهنی گویشور زبان فارسی برای درک تصویری زمان وجود دارد. گلفام و دیگران (۱۳۸۸) استعاره‌های زمان را در شعر فروغ فرخزاد بررسی کردند و نشان دادند که این

1. G. Lakoff

2. G. M. Johnson

3. conceptual metaphor

4. J. Feldman & S. Narayanan

استعاره‌ها به همان صورتی که در گفتار روزمره فارسی‌زبانان وجود دارد، مانند *زمان شیء است*، *زمان مکان است* و *زمان ماده است*، در شعر فروغ نیز یافت می‌شوند. رضائزاد رامهرمزی (۱۳۸۹) مقوله‌بندی استعاری *زمان* را در زبان فارسی بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که در زبان فارسی از استعاره‌های شیء‌بنیاد و مکان‌بنیاد برای بیان مفهوم‌سازی *زمان* بهره گرفته می‌شود.

افراشی (۱۳۹۲) انواع استعاره‌های *زمان* را در زبان فارسی بررسی کرده و نتیجه گرفته است که در زبان فارسی، ادراک *زمان*، براساس مکان، محوری افقی دارد؛ همچنین، در زبان فارسی، *زمان* بر مبنای مقوله شیء، تقابل و حرکت به صورت استعاری مفهوم‌سازی می‌شود. نصیب ضرابی و پهلوان‌نژاد (۱۳۹۳) در مطالعه‌ای حرکات استعاری دست‌های فارسی‌زبانان را در هنگام به‌کاربردن قیده‌های مختلف *زمان* بررسی کردند و نتیجه گرفتند که درک استعاری *زمان* برای فارسی‌زبانان، محوری افقی، از عقب به جلو و بالعکس دارد.

جاماسبی (۱۳۹۵) سه استعاره مفهومی *زمان*، *حالت* و *تغییر* را در دو دفتر شعر زمزمه‌ها و شب‌خوانی از کتاب آینه‌ای برای صداها، اثر محمدرضا شفیعی کدکنی بررسی کرده و یافته است، در این دو دفتر، مفهوم استعاری *زمان* به صورت مکان درک می‌شود. کوشکی (۱۳۹۶) استعاره مفهومی *زمان* را در دیوان ناصر خسرو و آثار آخر شاهنامه و از این اوستای اخوان ثالث به‌طور تطبیقی بررسی کرده و دوازده نگاشت‌نام از اخوان و چهارده نگاشت‌نام از ناصر خسرو را به‌دست آورد که بالاترین میزان نگاشت‌نام‌های اخوان ثالث عبارت بودند از: *زمان انسان است*، *زمان مکان است*، *زمان حرکت است* و *زمان شیء است*؛ همچنین بالاترین میزان نگاشت‌نام‌های ناصر خسرو عبارت بودند از: *زمان حرکت است*، *زمان انسان است*، *زمان شیء است* و *زمان کالا است*. شکری و شمسی‌زاده (۱۳۹۷) کیفیت استعاره‌های *زمان* در تاریخ بیهقی را بررسی کردند و به سه نوع طبقه‌بندی *زمان* به‌مثابه شیء، *زمان* به‌مثابه فضا و *زمان* به‌مثابه موجود جاندار در این اثر دست یافتند.

در پژوهش حاضر، پژوهش‌گر سعی دارد تا با بهره‌گیری از پایگاه داده‌های زبان فارسی، پیکره‌ای متوازن از متون نویسندگان معاصر زبان فارسی را انتخاب کرده و در تحلیلی شناختی - پیکره‌ای، انواع استعاره‌های *زمان* نهفته در آن را براساس چارچوب نظریه لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) بررسی کند؛ بنابراین، هدف از نوشتار پیش رو، پاسخ به پرسش‌های ذیل است: انواع نگاشت‌ها برای بیان و ساخت استعاری *زمان* براساس مطالعه پیکره‌ای کدام هستند؟ براساس پیکره مورد مطالعه، پربسامدترین حوزه‌های مبدأ در استعاره‌های مفهومی *زمان* در زبان فارسی، کدام هستند. در نتیجه، از رهگذر

پاسخ‌دهی به این پرسش‌ها می‌توان چگونگی مفهوم‌سازی استعاری نویسندگان و تاحدودی سخن‌گویان زبان فارسی را از مفهوم زمان مشخص کرد.

۲- چارچوب نظری

در این قسمت، مباحث نظری در زمینه استعاره مفهومی، استعاره مفهومی زمان و انواع حوزه‌های مبدأ استعاره‌های زمان پرداخته می‌شود.

۱-۲- استعاره مفهومی

چارچوب نظری مورد استفاده در این مطالعه، نظریه استعاره مفهومی لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) است. در این چارچوب، استعاره روشی در نظر گرفته می‌شود که به وسیله آن حوزه‌ای ذهنی^۱، براساس اصطلاحات و مفاهیم حوزه‌های دیگر مفهوم‌سازی می‌شود؛ به عبارت دیگر، استعاره، عبارت است از نگاشت^۲ بین حوزه‌ای^۳ در نظام مفهومی^۴. به طور معمول در استعاره، از مفاهیم و اصطلاحات حوزه‌های ملموس و عینی، برای مفهوم‌سازی و توصیف حوزه دیگر که غالباً انتزاعی است، بهره گرفته می‌شود (لیکاف، ۱۹۹۳: ۲۱۲). اولین بار لیکاف و جانسون به این نتیجه رسیدند که مفاهیم انتزاعی در حوزه مفهومی ذهن با بهره‌گیری از مفاهیم عینی سازمان‌بندی می‌شوند؛ یعنی زبان به ما نشان می‌دهد که انسان در ذهن خویش، مفاهیم انتزاعی را براساس مفاهیم عینی بیان یا درک می‌کند.

اساسی‌ترین مسئله مطرح‌شده در نظریه استعاره مفهومی، نگاشت است. براساس این، مجموعه‌ای از استلزام‌های^۵ نظام‌مند میان حوزه‌های مبدأ و مقصد وجود دارند که عناصر مفهومی سازه‌ای^۶ حوزه مقصد را بر عناصر سازه‌ای حوزه مبدأ نگاشت می‌کنند. به این تناظرها یا استلزامات به صورت تخصصی «نگاشت» می‌گویند. حوزه مقصد در استعاره‌های مفهومی، مستقل از حوزه مبدأ هستند. بیان عناصر حوزه مقصد، بدون توسل به حوزه مبدأ دشوار است. پس زمانی استعاره مفهومی معنا می‌یابد که نگاشت‌های نظام‌مند میان حوزه مبدأ و حوزه مقصد شناخته شوند. این شناخت و آگاهی هوشیارانه نیست و هر عنصری از حوزه مقصد به صورت ناخودآگاه بر عنصری از حوزه مبدأ منطبق می‌شود و عبارت‌های زبان استعاری نیز، با انطباق‌ها و استلزام‌های پذیرفته‌شده میان مبدأ و مقصد هماهنگ هستند

1. mental domain
2. mapping
3. cross-domain mapping
4. conceptual system
5. correspondence
6. constituent conceptual element

(کوچش^۱، ۱۳۹۳: ۲۱).

۲-۲- استعاره مفهومی زمان

یکی از پرسش‌های اساسی درباره عملکرد ذهن این است که ما چگونه می‌توانیم درباره چیزهایی که ندیده‌ایم یا لمس نکرده‌ایم، بیندیشیم یا چگونه می‌توانیم درباره حوزه‌های ناملموسی مانند زمان استدلال کنیم. راه‌حل پیشنهادی علم شناخت برای این پرسش این است که شناخت از حوزه‌های انتزاعی مانند زمان بر مبنای شناخت حوزه‌هایی که به تجربه درمی‌آیند، صورت می‌گیرد (افراشی، ۱۳۹۵: ۱۲۰). به‌طور کلی، زمان از دیدگاه روان‌شناختی نیز مدّ نظر متخصصان علوم شناختی است؛ یعنی آن مفهومی از زمان که جنبه درونی دارد و فرد با توجه به تجربیات شخصی، استعاره‌های زبانی و فرهنگ، در ذهن و شناخت خود آن را شکل می‌دهد؛ زیرا بی‌شک تنها این نوع مفهوم‌سازی از زمان وجود دارد و همه انسان‌ها آن را تجربه می‌کنند و در زبان، سیستم مفهومی آن بازتاب می‌یابد (ایوانز^۲، ۲۰۱۳).

در طول تاریخ و در فرهنگ‌های گوناگون برای تعریف زمان از مدل‌های مختلفی استفاده شده است که از جمله آن‌ها می‌توان مدل‌های خطی^۳، دایره‌ای^۴ و مارپیچی^۵ را نام برد (ری^۶، ۱۹۹۱). در مدل خطی زمان تک‌بعدی است و بنابر نظریه‌های مختلف از گذشته به حال و سپس آینده یا در جهت عکس حرکت می‌کند. در مدل دایره‌ای، زمان مدار بسته‌ای را تشکیل می‌دهد که گذشته و آینده به‌دنبال هم، روی این دایره قرار دارند. در مدل مارپیچی، زمان سه‌بعدی است و می‌توان در زمان به سمت بالا و پایین یا به اطراف حرکت کرد. اگرچه این مدل‌ها در ظاهر با یکدیگر تناقض دارند، اما همه آن‌ها در این نکته مشترک هستند که زمان بر مبنای مکان مفهوم‌سازی می‌شود.

۲-۳- انواع حوزه‌های مبدأ استعاره‌های زمان

حوزه‌های مبدأ مختلفی برای مفهوم‌سازی زمان وجود دارند؛ اما رایج‌ترین آن‌ها مکان و شیء است. مفهوم‌سازی زمان بر اساس مکان، یک ویژگی همگانی میان زبان‌ها به‌شمار می‌رود. یکی دیگر از شیوه‌های مفهوم‌سازی زمان، دریافت آن به‌مثابه شیء قابل اندازه‌گیری و قابل شمارشی است. دریافت زمان بر اساس تقابل بین سکون و حرکت از دیگر ابزارهای مفهوم‌سازی زمان است (افراشی، ۱۳۹۷).

1. Z. Koveces
2. V. Evans
3. linear
4. cyclic
5. spirial
6. C. Ray

۲-۳-۱- زمان شیء با ارزش است.

امروزه در جوامع صنعتی، ارزش کار با زمانی که برای آن صرف می‌گردد، تعریف می‌شود و زمان، موجودی بسیار ارزشمند به‌شمار می‌آید. در تمام فرهنگ‌ها، بسیاری از فعالیت‌های روزمره براساس زمان ارزش‌گذاری مالی می‌شوند؛ به‌طور مثال، حقوق کارمندان به‌صورت هفتگی، ساعتی یا ماهیانه پرداخت می‌شود، قیمت مکالمات تلفنی و سود وام‌های بانکی، همه بر مبنای زمان هستند. در نتیجه، ما زمان را به‌گونه‌ای درک و تجربه می‌کنیم که گویا می‌توان آن را ذخیره یا خرج کرد، می‌توان آن را هدر داد یا سرمایه‌گذاری کرد. نگاشت‌هایی مانند *زمان پول است*، *زمان منبع محدودی است* و *زمان کالای باارزشی است*، مفاهیمی استعاری و برگرفته از زندگی امروزه ما هستند (ارتونی^۱، ۱۹۹۳: ۲۴۳).

۲-۳-۲- زمان مکان است.

مفاهیم زمان و مکان از دیرباز در تاریخ بشر مورد توجه اندیشمندان حوزه‌های مختلف به‌ویژه فلاسفه بوده‌اند. در علم فیزیک زمان و مکان هر دو از مفاهیم بنیادی و اولیه به‌شمار می‌روند و بسیاری از مفاهیم دیگر براساس این دو مفهوم تعریف می‌شوند. در زبان نیز، زمان و مکان اغلب همراهی و هم‌نشینی بسیاری با یکدیگر دارند، چنان‌که در بسیاری از زبان‌ها برای زمان و مکان یک واژه وجود دارد (الکساندر^۲، ۱۹۲۰: ۲۷۹)؛ مانند واژه *گاه* در زبان فارسی که هم معنی وقت و لحظه می‌دهد و هم معنی مکانی دارد و حتی می‌توان به‌وسیله آن اسم ترکیبی زمان و مکان ساخت؛ مثل *بهارگاه*؛ به‌عبارت دیگر، بیشتر اوقات زمان در استعاره‌های مفهومی، برحسب تجربه مکانی مانند حرکت از راه مکان، ساختار بندی می‌شود؛ زیرا زمان یکی از حوزه‌های تصویری انتزاعی بوده و همواره با چیزی ملموس و عینی مانند مکان قابل درک است (ایوانز و گرین^۳، ۲۰۰۶).

گالتون^۴ (۲۰۱۱: ۷۰۱) معتقد است که زمان چهار ویژگی مشترک با مکان دارد. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از: گسترش، خطی بودن، جهت‌دار بودن و گذرابودن. به‌باور او، گسترش، یعنی زمان از اجزای جداگانه‌ای تشکیل شده است (مانند لحظات متمایز). خطی بودن به این معنا است که هر سه نقطه از زمان (گذشته، حال و آینده) را که در نظر بگیریم، یکی از این نقاط بین دو نقطه دیگر واقع شده است.

1. A. Ortony
2. S. Alexander
3. M. Green
4. A. Galton

جهت‌دار بودن مربوط به قرینگی بین گذشته و آینده است و گذرابودن به ناپایداری و عبور زمان از مکان یا فضا اشاره می‌کند.

۲-۳-۳- زمان حرکت است.

لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) هنگام مطرح کردن نظریه استعاره مفهومی، به این نکته اشاره کردند که در زبان انگلیسی، گذشت زمان، حرکت است^۱، استعاره بسیار پرکاربرد و متداولی است. در این استعاره، زمان حال در مکانی قرار گرفته است که فرد در آن حضور دارد. آینده در مکانی جلوتر از فرد و گذشته در مکانی پشت سر یا پیش از فرد واقع شده است. در این استعاره، هریک از عناصر ناظر یا زمان می‌توانند حرکت کنند، در حالی که دیگری در مکان ثابتی قرار دارد. براساس این، لیکاف (۱۹۹۳) دو حالت مختلف از استعاره‌های زمان مبتنی بر مکان را در زبان انگلیسی از هم مجزا کرده است. در حالت اول، ناظر ثابت است و زمان از برابر وی می‌گذرد. او این حالت را استعاره حرکت زمان می‌نامد. در حالت دوم، زمان‌های مختلف آینده، حال و گذشته مکان ثابتی دارند و فرد از میان آن‌ها حرکت می‌کند. لیکاف این استعاره را حرکت ناظر می‌نامد. در این حالت، زمان‌ها موقعیت‌های مکانی ثابتی هستند. ناظر، از گذشته به حال و سپس به سوی آینده حرکت می‌کند و مقاطع زمانی، مانند مسافت‌هایی در مکان به‌نظر می‌آیند. زمانی که ناظر از آن بگذرد، به گذشته می‌پیوندد و هر زمانی که ناظر در آن واقع است، زمان حال نام دارد. ناظر در حین حرکت به سمت آینده، می‌تواند چیزی را با خود به آن زمان ببرد. این بدان معنا است که فرد می‌تواند باعث به‌وجود آمدن تغییراتی در آن زمان مشخص شود.

۳- روش پژوهش

روش پژوهش حاضر پیکره‌ای بود. داده‌های این مطالعه از (۳۶) اثر معاصر زبان فارسی از پایگاه داده‌های زبان فارسی (بازه زمانی ۱۳۰۰ تاکنون) بود که به‌صورت نمونه‌گیری هدف‌مند^۲ انتخاب شد؛ به عبارت دیگر، در این مطالعه کوشش شده که متون فارسی به‌گونه‌ای انتخاب شوند که به‌لحاظ سبک، سیاق و نوع ژانر ادبی، از تنوع قابل توجهی برخوردار باشند و به ایجاد توازن در پیکره کمک کنند. پس از انتخاب متون، مراحل زیر طی شد:

در گام اول، کلیدواژه‌های زمان از فرهنگ طیفی (فراروی، ۱۳۸۷) استخراج شد که عبارت بودند از: زمان، زمانه، وقت، اوقات، مدت، ساعت، فرصت، لحظه، گذشته، گذشتن، سپری‌شدن، آینده، پیش، بعد،

ابد، ازل، شب، روز، هفته، ماه، سال، عصر، غروب و فصول. در گام دوم، مجموع پیکره‌ای (۷۲۰) صفحه‌ای (از هر اثر ۲۰ صفحه، ۳۶۰ × ۲۰) به صورت نمونه‌گیری تصادفی انتخاب شد. در گام سوم، جملات حاوی کلیدواژه‌های زمان به صورت دستی استخراج شد که در مجموع (۳۰۷۳) جمله دربردارنده کلیدواژه‌های زمان بودند و در نهایت، (۶۰۵) جمله استخراج شد که در آن، زمان به صورت استعاره‌ای، مفهوم‌سازی شده بود. به منظور استخراج استعاره مفهومی زمان از روش‌های ذیل استفاده شد:

- ۱- یافتن واژه مرتبط با مفهوم زمان، ۲- جستجوی دستی از متون درون پیکره، ۳- جستجوی واژه‌های حوزه مقصد و ۴- جستجوی واژه‌های حوزه مبدأ.

پیکره مورد استفاده در این پژوهش از پایگاه داده‌های زبان فارسی انتخاب شد و عبارت بود از: پری‌چهر (حجازی، ۱۳۰۸)، بوف کور (هدایت، ۱۳۱۵)، آذرماه آخر پاییز (گلستان، ۱۳۲۷)، نیمه‌راه بهشت (نقیسی، ۱۳۳۰)، پروین دختر ساسان (هدایت، ۱۳۳۲)، اورازان (آل احمد، ۱۳۳۳)، تات‌نشین‌های بلوک زهرا (آل احمد، ۱۳۳۷)، مدیر مدرسه (آل احمد، ۱۳۳۷)، خاک و آدم (جمال‌زاده، ۱۳۴۰)، تل خون (بهرنگی، ۱۳۴۲)، آسمان و ریسمان (جمال‌زاده، ۱۳۴۳)، گز اصفهان (جمال‌زاده، ۱۳۴۳)، خسی در میقات (آل احمد، ۱۳۴۳)، روز اول قبر (چوبک، ۱۳۴۴)، بار دیگر شهری که دوست می‌داشتم (ابراهیمی، ۱۳۴۵)، دندیل (ساعدی، ۱۳۴۵)، سووشون (دانشور، ۱۳۴۸)، شازده احتجاب (گلشیری، ۱۳۴۸)، اندیشه (حجازی، ۱۳۴۹)، دایی جان ناپلئون (پزشک‌زاد، ۱۳۴۹)، آرزو (حجازی، ۱۳۵۱)، ملکوت (صادقی، ۱۳۵۱)، اسرار گنج درّه جنی (گلستان، ۱۳۵۳)، توپ (ساعدی، ۱۳۵۳)، قصه‌های بهرنگ (بهرنگی، ۱۳۵۶)، آهوی بخت من گزل (دولت‌آبادی، ۱۳۶۷)، طوبا و معنای شب (پارسی‌پور، ۱۳۶۹)، چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم (پیرزاد، ۱۳۷۹)، روزگار سپری‌شده مردم سال خورده (دولت‌آبادی، ۱۳۷۹)، مصابا و رؤیای گاجرات (ابراهیمی، ۱۳۸۲)، انتری که لوطی‌اش مرده بود (چوبک، ۱۳۸۳)، هم‌خونه (ریاحی، ۱۳۸۵)، کافه پیانو (جعفری، ۱۳۸۶)، پاییز فصل آخر سال است (مرعشی، ۱۳۹۳)، زمستان با طعم آلبالو (فلاح، ۱۳۹۴) و روی ماه خداوند را ببوس! (مستور، ۱۳۹۷).

۴- یافته‌های پژوهش

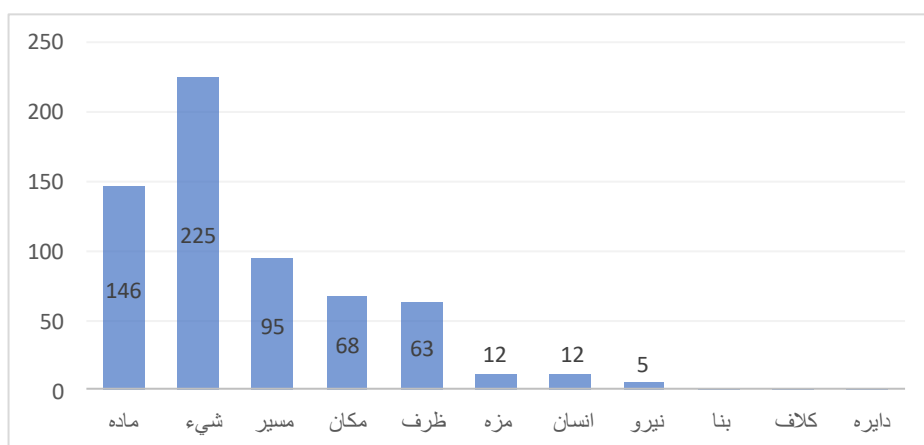
در پیکره این مطالعه، (۶۰۵) جمله استعاره‌ای زمان به صورت (۱۱) نگاشت، به دست آمد. این نگاشت‌ها به ترتیب عبارت بودند از: زمان شیء است، زمان ماده است، زمان مسیر است، زمان مکان است، زمان ظرف است، زمان مژه است، زمان انسان است، زمان نیرو است، زمان بنا است، زمان کلاف است و زمان دایره است.

۴-۱- مقایسه حوزه‌های مبدأ استعاره‌های زمان

پس از استخراج (۶۰۵) جمله حاوی استعاره‌های زمان از (۳۶) اثر معاصر زبان فارسی، (۱۱) حوزه مبدأ شناسایی شد که در جدول (۱) با درج بسامد، رخداد آن‌ها ارائه شده‌اند. همان‌طور که این جدول نشان می‌دهد، جمله‌های استعاری زمان با حوزه مبدأ شیء با (۲۲۵) مورد به‌طور قابل ملاحظه‌ای از فراوانی بیشتری برخوردار هستند؛ همچنین، بررسی حوزه‌های مبدأ نشان می‌دهد که (۱۴۶) مورد مربوط به حوزه مبدأ ماده؛ (۹۵) مورد مربوط به حوزه مبدأ مسیر؛ (۶۸) مورد مربوط به حوزه مبدأ مکان؛ (۶۳) مورد مربوط به حوزه مبدأ ظرف؛ (۱۲) مورد مربوط به حوزه مبدأ مزه؛ (۱۲) مورد مربوط به حوزه مبدأ انسان؛ (۵) مورد مربوط به حوزه مبدأ نیرو و (۲) مورد مربوط به حوزه مبدأ بنا هستند و برای هرکدام از حوزه‌های مبدأ کلاف و دایره تنها یک مورد فراوانی وجود دارد (جدول ۱).

جدول (۱). حوزه‌های مبدأ برای مفهوم‌سازی زمان و میزان بسامد آن‌ها در پیکره

تکرار در پیکره	حوزه مبدأ	تکرار در پیکره	حوزه مبدأ
۱۲	انسان	۱۴۶	ماده
۵	نیرو	۲۲۵	شیء
۲	بنا	۹۵	مسیر
۱	کلاف	۶۸	مکان
۱	دایره	۶۳	ظرف
-	-	۱۲	مزه



نمودار (۱). پربسامدترین حوزه‌های مبدأ مورد استفاده برای مفهوم‌سازی زمان

چنان‌که نمودار بالا نشان می‌دهد؛ (۳۶٪) از مجموع حوزه‌های مبدأ متعلق به حوزه شیء؛ (۲۳٪)

مربوط به حوزه ماده؛ (۱۵٪) مربوط به حوزه مسیر؛ (۱۱٪) مربوط به حوزه مکان؛ (۱۰٪) مربوط به حوزه ظرف؛ (۲٪) مربوط به حوزه‌های مزه و انسان و (۱٪) مربوط به حوزه‌های بنا، کلاف و دایره هستند.

۴-۲- انواع نگاشت‌ها همراه با نمونه

در این قسمت، برای هر نگاشت، نمونه‌ای از دل پیکره مورد مطالعه، ارائه شده و در زیر کلیدواژه‌های مربوط به زمان مورد نظر، خط کشیده شده است.

۴-۲-۱- زمان شیء است.

۱) زمان به سرعت می‌گذرد که اصلاً فرصت به گفتگوهای خاله‌زنکی نمی‌دهد. (آل‌احمد، ۱۳۳۷)
در این جمله، زمان شیء در حال گذری تلقی می‌شود.

۴-۲-۲- زمان ماده است.

۲) در هر حال یک هفته وقت برد، کاری که نیم‌روز بسش بود. (گلستان، ۱۳۵۳)
در این جمله، وقت مانند ماده‌ای مفهوم‌سازی می‌شود که باید روی آن کار کرد.

۴-۲-۳- زمان مسیر است.

۳) در طول مدت زناشویی‌اش بود که آسوده و سریع گفت: طلاق می‌دم. (گلستان، ۱۳۲۷)
در این جمله، طول مدت زناشویی به صورت یک مسیر نگاشت می‌شود.

۴-۲-۴- زمان مکان است.

۴) گفتیم از اینجا برویم. رفتیم اما انگار راه بیرون شدن از زمان برایمان نبود. (حجازی، ۱۳۴۹)
در این جمله، زمان مانند مکانی مفهوم‌سازی شده است که از آنجا خارج شده‌اند.

۴-۲-۵- زمان ظرف است.

۵) چقدر خوب بود! اگر می‌شد توی همان هفته اول تولد، نظر آدم را بپرسند که دلش می‌خواهد چی صدایش کنند. (جعفری، ۱۳۸۴)

در این جمله، هفته در قالب یک ظرف مفهوم‌سازی شده است.

۴-۲-۶- زمان مزه است.

۶) چرا نمی‌دانیم تلخی زمان زندان را؟! (گلشیری، ۱۳۴۸)

در این جمله، زمان زندان گویی مزه تلخی دارد.

۴-۲-۷- زمان انسان است.

(۷) او همیشه تا لنگ ظهر خواب است. (جعفری، ۱۳۸۴)

در این جمله، ظهر به صورت یکی از اعضای بدن انسان مفهوم‌سازی شده است.

۴-۲-۸- زمان نیرو است.

(۸) روزها جانت را می‌گیرند و شب نمی‌شوند. (مرعشی، ۱۳۹۳)

در این جمله، روزها به صورت نیرویی مفهوم‌سازی می‌شوند که با قدرت، جان فرد را می‌گیرند.

۴-۲-۹- زمان بنا است.

(۹) شب و روز فروخواهند ریخت. (ابراهیمی، ۱۳۴۵)

در این جمله، شب و روز مانند ساختمانی در نظر گرفته شده است که گویی خراب می‌شوند.

۴-۲-۱۰- زمان کلاف است.

(۱۰) اکنون نزدیک دو سال می‌گذرد. کلاف زمان را نمی‌شود باز کرد و از نو پیچاند. (گلستان، ۱۳۲۷)

در این جمله، زمان مانند کلافی است که می‌توان آن را باز کرد و از نو پیچاند.

۴-۲-۱۱- زمان دایره است.

(۱۱) دو پای ساعت از گشتن به دور بی‌نتهای زمان، وامانده، خسته می‌رود. (هدایت، ۱۳۱۵)

در این جمله، زمان مانند یک دایره دوار در نظر گرفته شده است.

۵- بحث و نتیجه‌گیری

هدف از پژوهش حاضر، بررسی استعاره‌های مفهومی زمان در زبان فارسی با رویکرد شناختی - پیکره‌ای بود که براساس این، حوزه‌های مبدأ و نگاشت‌های استعاری زمان در گزیده‌ای از متون معاصر زبان فارسی تحلیل پیکره‌ای شد. نتایج نشان داد، از بین (۳۶) اثر مورد بررسی با (۶۰۵) جمله استعاری زمان و (۱۱) نگاشت، بیشترین حوزه مبدأ متعلق به شیء با (۲۲۵) و (۳۶٪) و کمترین حوزه‌های مبدأ متعلق به کلاف و دایره با (۱٪) فراوانی بود. بدین ترتیب، براساس داده‌های به دست آمده، می‌توان چنین گفت که اگرچه مفهوم زمان مفهومی انتزاعی است و با کمک استعاره‌های مفهومی، درک و مفهوم‌سازی می‌شود؛ اما باز نمود مفاهیم انتزاعی‌ای مانند زمان که نمی‌توان آن‌ها را مشاهده یا لمس کرد، به باز نمود تجربه‌های ادراکی - حرکتی در حوزه‌های شناختی، مانند مکان، نیرو، حرکت و... وابسته است (تالمی^۱،

(۱۹۸۸).

طبقه‌بندی حوزه‌های مبدأ زمان نشان داد که بیشترین تعداد نگاشت استعاره‌های مفهومی زمان متعلق به *زمان شیء/ است* با (۲۲۵) بسامد و *زمان ماده/ است* با (۱۴۶) بسامد هستند که این موضوع نشان‌گر نوعی بصری‌سازی زمان در آثار معاصر است. یافته‌های این مطالعه، با نتایج مطالعه رضائزاد رامهرمزی (۱۳۸۹) هم‌سو است که فارسی‌زبانان برای درک مقوله زمان از استعاره‌های مکان‌بنیاد و شیء‌بنیاد استفاده می‌کنند. از طرفی، با نتایج افراشی (۱۳۹۲) هم‌سو است که درک استعاری زمان بر مبنای مقوله شیء در بین فارسی‌زبانان رایج است؛ همچنین با نتایج کوشکی (۱۳۷۹) هم‌سو است که بالاترین بسامدهای نگاشت نام‌های استعاره مفهومی زمان را در آثار مورد مطالعه‌اش، *زمان مکان/ است* و *زمان شیء/ است* به دست آورد.

لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) معتقدند که درک مقوله زمان بر اساس شیء و مکان، ریشه ذاتی و طبیعی دارد. دستگاه بینایی انسان، گیرنده‌های خاصی برای درک شیء و مکان دارد؛ اما برای درک زمان، گیرنده خاصی در این سیستم وجود ندارد؛ از این رو، طبیعی است که زمان بر مبنای شیء یا حرکت آن در مکان درک شود. در نتیجه، فراوانی بالای نگاشت‌های *زمان شیء/ است* و *زمان ماده/ است* در این مطالعه، نشان از آن دارد که در زبان فارسی، *زمان* برای فارسی‌زبانان مفهوم *یستایی* دارد. این نوع بازنمایی از زمان، حکایت از تفکر ویژه‌ای در باب زمان دارد که منعکس‌کننده نوعی جهان‌بینی همراه با عینی‌سازی امور انتزاعی (همچون زمان) است و چه‌بسا ریشه چنین تفکری در فرهنگ و بافت اجتماعی گویشور زبان فارسی است؛ به عبارت دیگر، این نوع مفهوم‌سازی از زمان نشان‌گر ویژگی‌های درون‌فرهنگی است که بر نگرش نویسندگان معاصر زبان فارسی نیز اثر گذاشته و منجر به ایجاد الگوی مادی و عینی برای درک و بیان زمان شده است. در نتیجه، یافته‌های پژوهش حاضر بر این دیدگاه صحه می‌گذارند که بافت فرهنگی می‌تواند اثر نیرومندی بر مفهوم‌سازی امور انتزاعی از جمله زمان داشته باشد.

منابع

- آل‌احمد، جلال (۱۳۳۷). *مدیر مدرسه*. تهران: کتاب‌های پرستو.
- ابراهیمی، نادر (۱۳۴۵)، *بار دیگر شهری که دوست می‌داشتیم*. تهران: روزبهان.
- افراشی، آریتا (۱۳۹۲). ادراک و بازنمود زبانی زمان: تحلیل شناختی. در: *مجموعه مقالات همایش زبان‌شناسی و آموزش زبان فارسی*، (صص. ۱۰۷-۱۲۱). فارس: علوم و تحقیقات فارس.
- (۱۳۹۵). *مبانی معناشناسی شناختی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- (۱۳۹۷). *استعاره و شناخت*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- جاماسبی، مریم (۱۳۹۵). *بررسی استعاره‌های مفهومی زمان، حالت و تغییر در اشعار شفیعی کدکنی در چارچوب معنی‌شناسی شناختی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام‌نور استان گیلان.
- جعفری، فرهاد (۱۳۸۶). *کافه بیان*. تهران: چشمه.
- حجازی، محمد (۱۳۴۹). *اندیشه*. تهران: ابن سینا.
- رضانژاد رامهرمزی، امیر (۱۳۸۹). *مقوله‌بندی زمان در زبان فارسی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبائی.
- شکری، یداله و سمانه شمسی‌زاده (۱۳۹۷). *بررسی استعاره‌های زمان در تاریخ بیهقی با رویکرد زبان‌شناسی شناختی*. *مطالعات زبانی و بلاغی*، ۹ (۱۸)، ۲۱۱-۲۳۲.
- علیزاده‌فرد، سوسن؛ طیبه محتشمی؛ مرجان حقیقت‌گو و فیلیپ جورج زیمباردو (۱۳۹۵)، *بررسی خصوصیات روان‌سنجی فرم کوتاه پرسش‌نامه چشم‌انداز زمان در جمعیت بزرگسالان شهر تهران*. *دوفصلنامه روان‌شناسی بالینی و شخصیت*، ۱۴ (۲)، ۱۶۹-۱۵۷.
- فراروی، جمشید (۱۳۸۷). *کتاب فرهنگ طیفی*. تهران: هرمس.
- قاسم‌زاده، حبیب‌الله (۱۳۷۸). *شناخت و استعاره*. تهران: فرهنگیان.
- کوچش، ژلتن (۱۳۹۳). *مقاله‌ای کاربردی بر استعاره*. مترجم: شیرین پورابراهیم. تهران: سمت.
- کوشکی، فاطمه (۱۳۹۶). *بررسی تطبیقی استعاره مفهومی زمان در اشعار ناصرخسرو و اخوان ثالث*. *مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران*، ۵ (۱۹)، ۳۷-۶۱.
- گلستان، ابراهیم (۱۳۲۷). *آذر ماه آخر پاییز*. تهران: نشر بازتاب نگار.
- (۱۳۵۳). *اسرار گنج دره جنی*. تهران: آگاه.
- گلشیری، هوشنگ (۱۳۴۸). *شازده احتجاب*. تهران: نیلوفر.
- گلفام، ارسلان؛ عالی‌ه کرد زعفرانلو کامبوزیا و سیما حسن‌دخت فیروز (۱۳۸۸). *استعاره زمان در شعر فروغ فرخزاد از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی*. *نقد ادبی*، ۲ (۷)، ۱۲۱-۱۳۶.
- مرعشی، نسیم (۱۳۹۳). *پاییز فصل آخر سال است*. تهران: سرچشمه.
- نصیب‌ضرابی، فهیمه و محمدرضا پهلوان‌نژاد (۱۳۹۳). *تبلور مفهوم زمان: براساس حرکات استعاری داستان*. *پژوهش‌های زبانی*، ۵ (۱)، ۱۰۹-۱۲۸.
- نبلی‌پور، رضا (۱۳۹۴). *زبان‌شناسی شناختی، دومین انقلاب فرهنگی معرفت‌شناسی در زبان‌شناسی*. تهران: هرمس.
- هدایت، صادق (۱۳۱۵) *بوف کور*. تهران: جاویدان.

یوسفی‌راد، فاطمه (۱۳۸۲). بررسی استعاره زمان در زبان فارسی؛ رویکرد معناشناسی شناختی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تربیت مدرس.

References

- Alexander, S. (1920). Space, time & deity. *The Gilfford lectures as Glasgow*, (pp.1916-1918). London: Macmillan and co., limited.
- Brown, H. D. (2000). *Principles of Language Learning and Teaching*. London: Longman.
- Evans, V. & M. Green (2006). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. L. Erlbaum: Edinburgh university press.
- (2013). *Language and time: A cognitive linguistics approach*. New York: Cambridge University Press.
- Feldman, J. & S. Narayanan (2004). Embodied meaning in a neural theory of language. *Brain and Language*, 89 (2), 385-392.
- Galton, A. (2011). Time flies but space does not: Limits to the spatialization of time. *Journal of pragmatics*, 43 (3), 695-703.
- Lakoff, G. (1993). *The contemporary theory of metaphor*. In Ortony. *Metaphor & thought*: (2th edition). Cambridge: Cambridge University Press.
- & G. M. Johnson (1980). *Metaphors we live by*. Chicago: University of Chicago Press.
- & G. M. Johnson (1999). *Philosophy in the Flesh: The Embodied Mind and its Challenge to Western Thought*. New York: Basic Books.
- Ortony A. (1993). *Metaphor and thought*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Poppel, E. (2004). Lost in time: historical foundation and the 3-second-window of temporal intergation. *Acta Neurobiologica*, (64), 295-310.
- Ray, C. (1991). *Time, space and philosophy*. London: Routledge.
- Talmy, L. (1988). Force Dynamics in Language and Cognition, *Cognitive Science*, 12, 49-100.
- Wittmann, M. & V. Van Wassenhove (2009). The experience of time: Neural mechanisms and the interplay of emotion, cognition, and embodiment. *Philosophical Transactions of the Royal Society*, (364), 1809-1813.



Res. article

The Study of Conceptualization of Mental Forces in Marzban-name

Narjes Banou Sabouri^{1✉}, Belghis Rovshan¹

1- Associate Professor of Linguistics, Payame Noor University, Tehran, Iran.

Received: 2019/05/06

Accepted: 2019/07/08

Abstract

This research is an attempt to study the conceptualization of mental forces of human in Marzban-name. The present research is descriptive-analytic and is conducted via bibliographical methodology. Based upon the findings, the conceptualization of the mental forces fundamentally centers on the source domains of “human”, “substance”, “natural phenomenon”, “container” and “animal” in this text. In addition, out of 58 metaphors found, human-based metaphors had the highest frequency. It seems that the recognition of human validity and significance has led to a special emphasis on the role of these factors as important elements through the transfer of human characteristics to the mental forces. The mapping takes place from objective structure to the mental one. In this regard, the features of the objective conceptual domains are considered as the source domain and the mental and abstract conceptual domains are recognized as the result.

Keywords: cognitive semantics, conceptualization, conceptual metaphor, mental forces, Marzban-name.

Citation: Sabouri, N. B., Rovshan, B. (2020). The Study of Conceptualization of Mental Forces in Marzban-name. *Journal of Western Iranian Languages and Dialects*, 8 (28), 31-50. (In Persian)





بررسی مفهوم‌سازی نیروهای ذهنی انسان در مرزبان‌نامه

نرجس بانو صبوری^۱، بلقیس روشن^۱

۱- دانشیار، گروه زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

دریافت: ۱۳۹۸/۳/۱۵

پذیرش: ۱۳۹۸/۵/۱۶

چکیده

پژوهش حاضر مفهوم‌پردازی نیروهای ذهنی انسان در *مرزبان‌نامه* را بررسی کرده است. این بررسی به روش توصیفی - تحلیلی و به صورت کتابخانه‌ای انجام شده است. بر اساس یافته‌های پژوهش، در *مرزبان‌نامه* مفهوم‌سازی نیروهای ذهنی به طور عمده بر بنیاد حوزه‌های مبدأ/انسان، شیء و ماده، پدیده‌های طبیعی، ظرف و حیوان انجام پذیرفته است؛ همچنین از (۵۸) استعاره مورد بررسی، بیشترین استعاره در حوزه مبدأ/انسان بوده است. چنین می‌نماید که شناخته شده بودن اعتبار و اهمیت انسان، سبب شده که از رهگذر انتقال ویژگی‌ها و خصوصیات انسانی به نیروهای ذهنی، بر نقش این نیروها به مثابه عناصر مهمی تأکید ویژه شود؛ همچنین در همه موارد، نگاشت از ساختار عینی به ساختار ذهنی صورت پذیرفته است و بدین روش ویژگی‌ها و خصوصیات حوزه مفهومی عینی به مثابه حوزه مبدأ قرار گرفته و شناخت از حوزه مفهومی ذهنی و انتزاعی حاصل شده است.

کلیدواژه‌ها: معنی‌شناسی شناختی، مفهوم‌سازی، استعاره مفهومی، نیروهای ذهنی، *مرزبان‌نامه*.

استناد: صبوری، نرجس بانو؛ روشن، بلقیس (۱۳۹۹). بررسی مفهوم‌سازی نیروهای ذهنی انسان در *مرزبان‌نامه*. *فصلنامه مطالعات زبان‌ها و*

گویش‌های غرب ایران، ۸ (۲۸)، ۵۰-۳۱.



۱- مقدمه

استعاره یکی از راهبردهای چندمنظوره برای انتقال معنای ادراکی است؛ به عبارتی یکی از نخستین راهبردها برای غنی‌سازی واژگان است (ویستر^۱، ۲۰۱۹: ۲۸-۲۹). ادیبان بیشتر استعاره را موضوعی زینتی می‌دانند که مربوط به بخش زیبایی‌شناختی زبان است و در آن یک یا چند واژه خارج از معنای معمول خود و برای بیان معنایی مشابه به کار می‌رود (هاوکس^۲، ۱۳۸۰: ۱۳۵).

امروزه آنچه از مفهوم کلی استعاره برمی‌آید این است که استعاره کاربرد چیزی به جای چیز دیگر برپایه مشابهت یا قیاس است. چنین برداشتی از مفهوم استعاره تنها خاص ادبیات و زبان ادب نیست؛ چنانچه می‌توان گفت که انسان در زندگی هرروزه خویش ناگزیر از کاربرد استعاره در معنای عام آن است و استعاره‌ها با زندگی روزمره انسان درآمیخته‌اند.

استعاره از اصلی‌ترین و بنیادی‌ترین موضوعات مطرح‌شده در معنی‌شناسی شناختی^۳ است که از دهه ۱۹۷۰ مورد توجه لیکاف^۴ و دیگران قرار گرفت. روان‌شناسان و زبان‌شناسان استعاره را به مثابه ابزار مهم شناخت و ارتباطات بازشناخته‌اند (ارتونی و فاینسیلبر^۵، ۱۹۸۹: ۱۸۱). اهمیت مطالعات مربوط به استعاره تاندازه‌ای است که منعکس‌کننده ماهیت زبان‌شناسی شناختی^۶ است (ایوانز و گرین^۷، ۲۰۰۶). اگر زبان‌شناسی شناختی را بررسی ویژگی‌های زبان بدانیم که با آن دیگر جنبه‌های شناخت انسانی منعکس می‌شود، استعاره برجسته‌ترین مظاهر این ویژگی‌ها به‌شمار می‌آید (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶؛ روشن و اردبیلی، ۱۳۹۲: ۱۱۴).

مرزبان‌نامه یکی از متون فارسی دری در اوایل قرن هفتم هجری است. *نثر مرزبان‌نامه* فنی و مصنوع است. در جای‌جای متن کتاب، انواع صنایع بدیعی به‌ویژه تشبیه و استعاره را می‌توان یافت. از آنجاکه *مرزبان‌نامه* به بیان پند و اندرز و انتقاد اختصاص دارد، نیروهای ذهنی انسان همچون عقل و خرد و اندیشه و دیگر قوا کارکرد ویژه‌ای در این متن دارند و از این رو، مفهوم‌پردازی‌های متنوع و گاه بدیعی درخصوص این قوای ذهنی در آن به کار رفته است.

درخصوص مفهوم‌سازی نیروهای ذهنی در زبان فارسی پژوهشی به انجام نرسیده است؛ اما درباره

1. B. Winter

2. T. Hawks

3. cognitive semantics

4. G. Lakoff

5. A. Ortony & L. Fainsilber

6. cognitive Linguistics

7. V. Evans & M. Green

کاربرد استعاره‌های مفهومی در متون کلاسیک ادب فارسی پژوهش‌های چندی در اختیار است. ویسی حصار و دیگران (۱۳۹۲) استعاره‌های مفهومی *رباعیات خیام*؛ زرقانی و آیاد (۱۳۹۳) *تطور استعاره عشق* در اشعار سنایی، عطار و مولانا؛ ماندعلی و دیگران (۱۳۹۶) استعاره مفهومی عشق در اشعار ابن فارض و سلطان ولد؛ بارانی و دیگران (۱۳۹۵) کاربرد استعاره‌های مفهومی در *قصاید ناصر خسرو*؛ عباسی (۱۳۹۷) استعاره مفهومی عشق در *تذکرة الاولیاء*؛ سراج و محمودی بختیاری (۱۳۹۷) استعاره‌های هستی‌شناختی در *شاهنامه فردوسی*؛ اسپرهم و تصدیقی (۱۳۹۷) استعاره مفهومی عشق در *مثنوی مولوی*؛ صبوری و ذبیح‌نیا عمران (۱۳۹۷) مفهوم‌سازی‌های چشم در *غزلیات حافظ*؛ و ولی‌زاده پاشا و دیگران (۱۳۹۷) مفهوم‌سازی عشق در *غزلیات شمس* و ارتباط آن را با مضامین قرآنی بررسی کرده‌اند.

پژوهش حاضر چگونگی مفهوم‌سازی نیروهای ذهنی در کتاب *مرزبان‌نامه* را در چارچوب نظریه معاصر استعاره^۱ یا استعاره مفهومی^۲ بررسی کرده و برپایه سه پرسش شکل گرفته است: مفهوم‌سازی نیروهای ذهنی انسان در *مرزبان‌نامه* چگونه انجام شده است؛ به عبارتی، نیروهای ذهنی در *مرزبان‌نامه* با کدام حوزه‌های مبدأ بازنمایی شده‌اند و دیگر، کدام حوزه مبدأ از کاربرد بیشتری در مفهوم‌سازی نیروهای ذهنی در *مرزبان‌نامه* برخوردار بوده است. سوم، آیا می‌توان دلیل خاصی برای کاربرد بیشترین حوزه مبدأ در این متن برشمرد؟

نوشتار پیش رو به روش توصیفی - تحلیلی و به صورت کتابخانه‌ای انجام شده است. داده‌های پژوهش برگرفته از کتاب *مرزبان‌نامه* (سعدالدین و راوینی، ۱۳۸۴) است. نگارندگان نخست همه جمله‌هایی را که دربردارنده استعاره‌های مفهومی مبتنی بر نیروهای ذهنی بودند، جمع‌آوری کردند. لازم به یادآوری است جمله‌هایی که دربردارنده استعاره‌های مفهومی تکراری بودند، حذف شدند. بدین ترتیب (۵۸) جمله گردآوری و سپس استعاره‌های مفهومی برپایه حوزه‌های مبدأ دسته‌بندی و تحلیل شدند.

۲- استعاره سنی و استعاره شناختی

تاریخ مطالعه استعاره به ارسطو بازمی‌گردد. ارسطو استعاره را به‌کاربردن نام چیزی برای چیز دیگر برشمرده است (هاوکس، ۱۳۸۰: ۱۹). ارسطو استعاره را نه به‌مثابه مکمل کارکرد زبان، بلکه نوعی تزیین یا آرایه به‌شمار آورده و کاربرد ویژه استعاره را بیشتر در شعر می‌داند تا در بلاغت و منطق (پانتر^۳،

1. contemporary theory of metaphor
2. conceptual metaphor
3. D. Panter

۱۳۹۴: ۲۴).

از قدیمی‌ترین تعریف‌هایی که درخصوص استعاره ارائه شده، می‌توان به تعاریف جاحظ و عبدالله بن معتمر اشاره کرد. جاحظ می‌گوید: «استعاره نامیدن چیزی است به نامی جز نام اصلی‌اش، هنگامی که جای آن چیز را گرفته باشد» و عبدالله بن معتمر استعاره را جانشین کردن کلمه‌ای برای چیزی که پیش از این بدان شناخته نشده باشد، می‌خواند (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۱۰۹-۱۱۰). همایی (۱۳۷۰: ۲۵۰) استعاره را این‌گونه تعریف کرده است: «استعاره عبارت است از آنکه یکی از دو طرف تشبیه را ذکر و طرف دیگر را اراده کرده باشند. لفظ را مستعار و معنی مراد یا مشبّه را مستعارله و مشبّه‌به را مستعارمنه و وجه‌شبه را جامع می‌گویند.» شمیسا (۱۳۷۶: ۱۵۴) استعاره را نوعی مجاز و در عین حال تشبیه تعریف کرده و بر آن است که مهم‌ترین نوع مجاز، مجاز به علاقه مشابهت است که آن را استعاره می‌خوانند. به عقیده وی، استعاره و تشبیه هر دو یکی هستند و استعاره درحقیقت، تشبیه فشرده است. شفیع کدکنی (۱۳۷۲: ۱۱۸) بر آن است که هیچ‌یک از صور خیال شاعرانه به‌اندازه استعاره در آثار ادبی و به‌ویژه شعر اهمیت نداشته است و از نظر تحول تاریخ ادبیات یک زبان، به‌روشنی می‌توان دریافت که سرانجام هر تشبیه خوب، استعاره است.

معنی‌شناسی شناختی دیدگاه جدیدی درخصوص استعاره بیان داشته و فصلی نو در این‌خصوص گشوده است. لیکاف و جانسون^۱ (۱۹۸۰) برای نخستین‌بار خوانش دیگری از استعاره ارائه کردند. بر این اساس، استعاره تنها محدود به حوزه زبان نیست، بلکه سراسر زندگی هرروزه انسان را نیز دربر می‌گیرد. استعاره‌ها در نظام مفهومی انسان، بر چگونگی اندیشیدن، درک، استدلال و تصوّر وی تأثیر نهاده و بدین‌ترتیب مفاهیم بسیاری، به‌ویژه مفاهیم انتزاعی برپایه استعاره‌ها ساختار بندی شده و بازنمایی می‌شوند (یو^۲، ۲۰۰۹: ۳۰).

ازمنظر استعاره مفهومی، در فرایند استعاره ارتباطی استلزامی-زبانی بین حوزه عینی‌تر و حوزه انتزاعی‌تر وجود دارد. ازاین‌رو هر استعاره مفهومی، یک حوزه مبدأ^۳ و یک حوزه مقصد^۴ دارد؛ حوزه‌ای که از عبارت‌های آن برای درک حوزه مفهومی دیگر استفاده می‌شود، حوزه مبدأ و حوزه‌ای که از این رهگذر دریافت می‌شود، حوزه مقصد است (کوچش^۵، ۲۰۱۰: ۴). تناظرهای میان این دو حوزه،

1. M. Johnson
2. N. Yu
3. source domain
4. target domain
5. Z. Kövecses

نگاشت^۱ خوانده می‌شود. استعاره‌های مفهومی در قالب فرمول *الف، ب است*، بیان می‌شوند. حوزه مبدأ بیشتر حوزه‌ای عینی و فیزیکی است؛ درحالی‌که حوزه مقصد، انتزاعی است (یو، ۲۰۰۵: ۳۰). به‌باور جانسون و روهرر^۲ (۲۰۰۷: ۳۷) فراگیرترین ادعای نظریه استعاره مفهومی این است که مفاهیم انتزاعی با نگاشت‌های نظام‌مند، از حوزه‌های مبدأ بدن‌مند به حوزه‌های انتزاعی مقصد تعریف می‌شوند.

کوچش (۲۰۱۰: ۱۸-۲۸) رایج‌ترین حوزه‌های مبدأ را چنین برمی‌شمارد: *بدن انسان، سلامت و بیماری، حیوانات، گیاهان، ساختمان‌ها و ساختارها، ماشین‌ها و ابزار، بازی و ورزش، پول و مبادلات تجاری، آشپزی و غذا، گرما و سرما، روشنایی و تاریکی، نیروها و حرکت و جهت؛ همچنین وی رایج‌ترین حوزه‌های مقصد را این‌گونه فهرست می‌کند: احساسات، تمایلات، اخلاق، اندیشه، جامعه / ملکیت، سیاست، اقتصاد، روابط انسانی، ارتباطات، زمان، زندگی و مرگ، دین و وقایع و کنش‌ها.*

گریدی^۳ (۱۹۹۷) به دو نوع استعاره اولیه^۴ و استعاره مرکب^۵ اشاره دارد. استعاره‌های اولیه استعاره‌هایی بنیادین هستند و استعاره‌های مرکب از ترکیب استعاره‌های اولیه ساخته می‌شوند. به‌باور وی، استعاره اولیه به‌گونه‌ای قراردادی، تداعی‌کننده مفهیمی است که به‌صورت یکسان بنیادین بوده و به‌طور مستقیم مورد تجربه و درک قرار می‌گیرند (روشن و اردبیلی، ۱۳۹۲: ۱۳۴). صفوی (۱۳۸۷: ۲۶۷-۲۶۸) عنوان کرده است که سادوک^۶ و بلک^۷ میان استعاره زنده^۸ و استعاره مرده^۹ تمایز قائل شده‌اند. استعاره زنده، استعاره جدیدی است که کاربرد عام نیافته و در فهرست واژگان زبان ثبت نشده است؛ استعاره مرده، انتخابی است که در گذشته صورت پذیرفته و به فهرست واژگان زبان راه یافته است.

استعاره‌های مفهومی از نظر نقش شناختی‌شان به سه دسته ساختاری^{۱۰}، هستی‌شناختی^{۱۱} و جهت‌ی^{۱۲} قابل تقسیم‌اند:

1. mapping
2. T. Rohrer
3. J. Grady
4. primary metaphor
5. compound metaphor
6. J. M. Sadock
7. B. Black
8. live metaphor
9. dead metaphor
10. structural
11. ontological
12. orientational

در استعاره‌های ساختاری، حوزه مبدأ، ساختار ادراکی کمابیش نیرومندی برای حوزه مقصد به وجود می‌آورد. با توجه به نقش شناختی این نوع استعاره‌ها، گوینده قادر خواهد بود مقصد/لف را به وسیله ساختار مبدأ شناسایی کند (کوچش، ۲۰۱۰: ۳۷).

استعاره‌های هستی‌شناختی، ساختار شناختی کمتری نسبت به استعاره‌های ساختاری برای مفاهیم مقصد ایجاد می‌کنند. کارکرد شناختی این استعاره‌ها این است که به مقوله‌های عام مفاهیم انتزاعی مقصد اعتبار هستی‌شناختی بخشیده و پدیده‌های انتزاعی جدیدی به وجود می‌آورند (کوچش، ۲۰۱۰: ۳۸).

استعاره‌های جهت‌ی ساختار مفهومی کمتری برای حوزه مقصد نسبت به استعاره‌های هستی‌شناختی ایجاد کرده و مفاهیم جهت‌گیری فضایی همانند بالا-پایین، جلو-عقب، داخل-خارج را مفهومی می‌کنند. کارکرد استعاری این جهت‌گیری‌های فضایی از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که بدن انسان مکان‌مند و فضایی است (کوچش، ۲۰۱۰: ۴۰).

افزون بر تقسیم‌بندی سه‌گانه پیش‌گفته، کوچش (۲۰۱۰: ۵۷) از کلان‌استعاره‌ها^۱ یاد می‌کند. مقصود از کلان‌استعاره آن است که خود بازنمود صوری پیدا نمی‌کند؛ اما به همه خرده‌استعاره‌های^۲ متن انسجام می‌بخشد.

از آنجاکه موضوع جستار حاضر بررسی استعاره‌های مفهومی در یکی از متون ادب زبان فارسی است، تفاوت‌های استعاره از دو دیدگاه سنتی و معاصر را به نقل از لیکاف (۱۹۹۳: ۲۰۲) به طور مختصر بیان می‌شود: استعاره در دیدگاه سنتی ابزاری زبانی است؛ اما نظریه استعاره مفهومی، استعاره را مقوله‌ای می‌داند که با اندیشه ارتباط دارد. از دیدگاه سنتی، زبان روزمره، زبانی حقیقی بوده که تهی از استعاره برشمرده می‌شود و استعاره در شمار صنایع ادبی و زبان مجازی قرار می‌گیرد؛ اما نظریه استعاره مفهومی به این تفاوت بین حقیقت و مجاز قائل نبوده و بر آن است که زبان روزمره سرشار از استعاره است. در دیدگاه سنتی استعاره عبارت از واژه و عبارت و در نظریه استعاره مفهومی، استعاره عبارت از نگاشت است. دیدگاه سنتی استعاره را ابزاری می‌داند که به زیبایی کلام می‌انجامد و نظریه استعاره مفهومی، استعاره را نشانه و تجلی بیرونی و عینی مفاهیم ذهنی بشری برمی‌شمرد.

۳- مرزبان‌نامه

مرزبان‌نامه را مرزبان بن رستم بن شروین از شاهزادگان طبرستان در اواخر قرن چهارم هجری به زبان

طبری نگاشت و سپس سعدالدین وراوینی در اوایل قرن هفتم هجری (۶۰۸-۶۲۲) از گویش طبری به زبان فارسی دری ترجمه کرد. پیش از سعدالدین وراوینی، محمد بن غازی دبیر و وزیر سلیمان‌شاه بن قلج ارسلان، در سال (۵۹۸) کتاب را اصلاح و انشا کرد و آن را *روضه العقول* نامید (بهار، ۱۳۶۹، ج ۳: ۱۵).

مرزبان‌نامه در شمار آثار فنی و مصنوع ادب فارسی جای دارد. سعدالدین وراوینی این کتاب را از نظر شیوه نگارش و نثرنویسی به پیروی از سبک نصرالله منشی مترجم *کلیله و دمنه* از عربی به فارسی نگاشته است (خطیب‌رهبر، ۱۳۸۴: الف).

بهار (۱۳۶۹، ج ۳: ۱۹) آورده است:

«بالجمله *مرزبان‌نامه* معروف نیز یکی از جواهر پربهای تاج ادبیات فارسی است؛ بلکه می‌توان گفت که این کتاب و *کلیله و دمنه* دو گوهر جنبه‌اند که توأمأ بر دیهیم کلام فارسی قرار دارند و نور دیگر جواهر هم از این دو مستعار است و تا کسی در نثر فارسی غور و تأمل و تحقیق و تتبع کامل نکرده باشد، حقیقت این سخن نداند و قیمت این دو گوهر شب‌چراغ نشناسد.»

صفا (۱۳۶۶، ج ۲: ۱۰۰۶-۱۰۰۷) *مرزبان‌نامه* را چنین توصیف می‌کند:

«*مرزبان‌نامه* وراوینی از جمله شاهکارهای بلامنازع ادب فارسی در نثر مصنوع مزین است و می‌توان آن را سرآمد همه آن‌ها تا اوایل قرن هفتم دانست. بسیاری از موارد *مرزبان‌نامه* از حدّ نثر مصنوع متداول گذشته و صورت شعری دل‌انگیز یافته است. کلام وراوینی در این‌گونه موارد شامل تشبیهات و اوصافی است که پیش از آن تنها در شعر دیده می‌شد و نویسندگان خود را از ایراد آن معافی در نثر مستغنی می‌دانستند.»

در *مرزبان‌نامه* برای بیان پند و اندرز و انتقاد از زبان جانوران و گیاهان استفاده شده تا شنوندگان را نوشداروی تلخ نصیحت ناگوار نیفتد؛ همچنین نویسنده فاضل کتاب، با مهارت منشیانه خویش، نثر را به زیورهای بدیعی آراسته و هر جا که اقتضای سخن بوده، از به‌کارگیری صنایع ادبی غفلت نورزیده و حدیث و خبر و مثل و بیتی تازی یا پارسی به سخن افزوده است (خطیب‌رهبر، ۱۳۸۴: ب). بدین ترتیب *مرزبان‌نامه* متنی است سرشار از انواع صنایع بدیعی همچون سجع و موازنه و مترادفات، انواع جناس، تشبیه، استعاره و کنایه، مراعات نظیر و ارسال مثل (خطیب‌رهبر، ۱۳۸۴: ب-ط).

۴- مفهوم‌سازی نیروهای ذهنی در *مرزبان‌نامه*

در *مرزبان‌نامه* از شماری نیروهای مختلف ذهنی انسان همچون *عقل*، *ادراک*، *اندیشه*، *خرد*، *فکرت*، *خاطر*، *ضمیر*، *دماغ*، *حافظه*، *فهم*، *مخیله* و *ذهن* یاد شده است. از آنجاکه متن *مرزبان‌نامه* به پند و اندرز و

انتقاد اختصاص دارد، نیروهای ذهنی این چنین، نقش و کارکردی اساسی در شکل‌گیری محتوای این متن دارند و نویسنده همواره کوشیده است پند و اندرز و انتقاد را با تکیه بر این نیروها بیان دارد تا سخنانش نزد خواننده از پشتوانه محکم و قابل اعتمادی برخوردار باشد. این قوا در متن مجموعه‌ای را انسجام می‌بخشند که کارایی، قدرت و توانایی ذهنی انسان را در رویارویی با امور مختلف به‌تصویر می‌کشند. در *مرزبان‌نامه* پند و اندرز و انتقاد نه به‌شیوه مستقیم، بلکه در لفافه و به‌طور غیرمستقیم بیان شده است؛ از این رو در این متن با مفهوم‌سازی‌های متعددی در کل و به‌طور خاص در زمینه نیروهای ذهنی روبه‌رو هستیم. این نیروهای ذهنی در این متن به‌طور عمده با بهره‌گیری از مفاهیم عینی مفهوم‌پردازی شده‌اند و در بازنمایی آن‌ها از حوزه‌های مبدأ گوناگون که ملموس و فیزیکی هستند، یاری گرفته شده است. بررسی مفهوم‌پردازی نیروهای ذهنی در *مرزبان‌نامه* نشان از آن دارد که این مفهوم‌پردازی‌ها بر بنیاد حوزه‌های مبدأ *انسان*، *حیوان*، *شیء* و *ماده*، *پدیده‌های طبیعی* و *ظرف صورت* پذیرفته است.

۴-۱- مفهوم‌سازی نیروهای ذهنی بر بنیاد حوزه مبدأ انسان

اسم‌نگاشت‌ها (۲۳ مورد)

عقل انسان / امیر / کارفرما / مفتی است. (جمله‌های ۱ تا ۴)

ادراک / خرد / اندیشه / خاطر / فهم انسان است. (جمله‌های ۵ تا ۹)

فکرت مشاطه (آرایشگر) است. (جمله ۱۰)

بازنمودهای زبانی در *مرزبان‌نامه*

۱) سیمست که سمت جهالت بر ناصیه عقل آدمی‌زاد می‌نهد. (روایینی، ۱۳۸۴: ۵۳۴)

۲) و بدانک ترا عقل بر هفت ولایت تن امیر است. (روایینی، ۱۳۸۴: ۲۰۳)

۳) دو کارفرمایست بر عمارت دو سرای گماشته یکی عقل و دیگر شرع. (روایینی، ۱۳۸۴: ۷۲۲)

۴) و چندانک در روی کار نگه کرد از مفتی عقل رخصت این فعل نمی‌یافت. (روایینی، ۱۳۸۴: ۶۲۷)

۵) و جوشش و طپیدن دست ادراک به دامن دولت توان رسانید. (روایینی، ۱۳۸۴: ۵۷)

(۶)

با خرد هم رجوع باید کرد تا خرد خود به ما چه فرماید

(روایینی، ۱۳۸۴: ۴۸۷)

- (۷) شیراز تبلرزه اندیشه تو بسوزد. (وراوینی، ۱۳۸۴: ۳۶۲)
- (۸) و خاطر من از سرّ درون تو آگاهست. (وراوینی، ۱۳۸۴: ۶۸۵)
- (۹) تا قاصر نظری را اینجا پای فهم در فرسنگ غلط نیاید. (وراوینی، ۱۳۸۴: ۳۰۰)
- (۱۰) و مشاطه چرب‌دست فکرت را در آرایش لعبتان شیرین‌شمایل دست برگشودم. (وراوینی، ۱۳۸۴: ۲۳)
- در جمله‌های (۱) تا (۱۰)، از حوزه مبدأ/انسان برای مفهوم‌سازی نیروهای ذهنی بهره برده شده است. در این نظام استعاری، نگاشت ساختار عینی به ساختار ذهنی برپایه مجاز عینی به جای ذهنی به خلق کلان‌استعاره نیروی ذهنی/انسان است یا ذهن، انسان است می‌انجامد. در هریک از این موارد، نیروی ذهنی به سان انسانی کامل جلوه‌گر شده و ویژگی‌ها و کنش‌های انسانی به او منتقل می‌شود؛ به عبارتی در این استعاره‌ها از حوزه شناختی/انسان، ویژگی‌ها، صفات، رفتار و کنش‌های انسانی همچون داشتن عضو بدن (جمله‌های ۱، ۵ و ۹)، حاکمیت و فرمانروایی/داشتن (۲ و ۳)، فتوادادن (۴)، امرفرمودن (۶)، دچار تبلرزه شدن (۷)، آگاهی/داشتن از اسرار (۸) و آرایشگری کردن (۱۰) به حوزه مقصد، یعنی نیروهای ذهنی عقل، ادراک، خرد، اندیشه، خاطر و فهم فرافکن شده و در همه آن‌ها شاهد مجاز جزء به کل، یا به عبارتی نیروی ذهنی به جای انسان هستیم.
- در جمله‌های (۲) تا (۴)، عقل در مقام امیر، کارفرما و مفتی (فتوادهنده) مفهوم‌پردازی شده و بر دیگر عناصر بدن حاکمیت دارد. هریک از استعاره‌های عقل/امیر/کارفرما/مفتی است خرده‌استعاره عقل/انسان است، به شمار می‌روند که خود خرده‌استعاره‌ای است از کلان‌استعاره نیروی ذهنی/انسان است یا ذهن/انسان است؛ همچنین در جمله (۱۰)، فکرت همچون آرایشگر ماهری مفهوم‌سازی شده و ویژگی‌های وی به فکرت فرافکن شده است. این استعاره نیز خرده‌استعاره فکرت/انسان است و آن نیز خرده‌استعاره نیروی ذهنی/انسان است به شمار می‌رود. در دیگر جمله‌ها هریک از اسم‌نگاشت‌های عقل/انسان است (جمله ۱) و ادراک/خرد/اندیشه/خاطر/فهم/انسان است (۵ تا ۹)، خرده‌استعاره نیروی ذهنی/انسان است یا ذهن/انسان است به شمار می‌روند.
- در جمله‌های پیش گفته، اقلام واژگانی مربوط به حوزه‌های مبدأ و مقصد در جمله وجود دارد و از این رو یافتن استعاره‌های مفهومی دشوار نمی‌نماید؛ برای مثال در جمله (۱)، از عبارت ناصیه عقل استعاره مفهومی عقل/انسان است (بنابراین پیشنهادی دارد) یا در جمله (۷)، از واژه‌های تبلرزه و اندیشه، استعاره مفهومی اندیشه/انسان است (بنابراین دچار تبلرزه شده است) برانگیخته می‌شود.
- استعاره‌هایی که در آن‌ها از حوزه مبدأ/انسان برای مفهوم‌سازی مفاهیم دیگر استفاده می‌شود، از نوع

شخصیت‌بخشی^۱ هستند که بارزترین نوع استعاره‌های هستی‌شناختی به‌شمار می‌آیند. از رهگذر این استعاره‌ها می‌توان به تنوع فراوانی از تجربیات درخصوص پدیده‌های غیر انسانی براساس انگیزه‌ها، ویژگی‌ها و فعالیت‌های انسانی پی برد (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۳۲) به‌باور لیکاف (۱۹۹۳: ۲۲۹)، شخصیت‌بخشی برپایه استعاره سطح - عام رویداد/کنش است قابلیت توجیه دارد. وی با توجه به اشعاری که مرگ را به‌مثابه راننده، کالسکه‌ران، دروگر و ویران‌گر بازنمایی می‌کنند، چنین توضیح می‌دهد که در اینجا می‌توان رویدادی همانند مرگ را براساس کنشی دریافت که دارای کنش‌گر بوده و در این حالت کنش‌گر شخصیت می‌یابد.

کوچش (۲۰۱۰: ۱۸) در مبحث مربوط به رایج‌ترین حوزه‌های مبدأ، حوزه مبدأ/انسان را از این‌رو مطلوب برمی‌شمرد که این حوزه به‌طور شفاف بازنمایی شده و برای انسان کاملاً شناخته‌شده است.

۴-۲- مفهوم‌سازی نیروهای ذهنی بر بنیاد حوزه مبدأ حیوان

اسم‌نگاشت (۱ مورد)

خاطر حیوان است. (جمله ۱۱)

بازنمودهای زبانی در مرزبان‌نامه

(۱۱) و عنان خواطر فاسد و هواجس پریشان ایشان را هیچ صاحب کفایت فرونتواند گرفت. (وراوینی، ۱۳۸۴: ۶۵۷)

در جمله بالا، نگاشت از حوزه شناختی حیوان بر خاطر در حوزه مقصد منطبق شده است؛ درواقع در اینجا نگاشت از ساختار عینی که حیوان و جاندار است، به ساختار ذهنی که نیروی ذهنی خاطر است، صورت پذیرفته است. این استعاره، خرده‌استعاره‌ای است از استعاره نیروی ذهنی حیوان است که خرده‌استعاره انسان/حیوان است محسوب می‌شود. در این جمله نیز اقلام واژگانی مربوط به حوزه مبدأ و مقصد، یعنی عنان و خاطر در جمله به‌کار رفته و استعاره مفهومی خاطر حیوان است از جمله برانگیخته می‌شود.

کوچش (۲۰۱۰: ۱۹) بر آن است که حوزه مبدأ حیوان حوزه‌ای بسیار زایا بوده و انسان‌ها بیشتر برحسب ویژگی‌های حیوانات درک می‌شوند. وی یادآور می‌شود که استفاده از اعضای بدن حیوانات برای مفهوم‌سازی‌های استعاری حوزه‌های انتزاعی امری رایج است.

۴-۳- مفهوم‌سازی نیروهای ذهنی بر بنیاد حوزه مبدأ شیء و ماده

اسم‌نگاشت‌ها (۲۰ مورد)

عقل آینه/ چراغ/ وسیله است. (جمله‌های ۱۲ تا ۱۴)

ادراک چراغ است. (جمله ۱۵)

خرد جام جهان‌نما است. (جمله ۱۶)

خاطر لوح/ آینه/ شیء یا ماده‌ای سوختنی/ طلا/ پرده است. (جمله‌های ۱۷، ۱۸، ۲۵، ۲۶ و ۲۹)

دماغ/ مغز دستگاه (ماشین) است. (جمله‌های ۱۹ و ۲۳)

حافظه لوح است. (جمله ۲۰)

مخیله صحیفه (کتاب) است. (جمله ۲۱)

ذهن آینه است. (جمله ۲۲)

خرد گوهر است. (جمله ۲۴)

اندیشه شیء یا ماده‌ای خمیرشدنی/ چرم است. (جمله‌های ۲۷ و ۲۸)

بازنمودهای زبانی در مرزبان‌نامه

۱۲) و نقشی که در آینه عقل ایشان مرتسم نمی‌شد از تخته حسن بصر برخوردارند. (روایینی، ۱۳۸۴:

۳۴۵)

۱۳) بدانک مردم دانا همیشه به چراغ عقل عیب خویش جوید. (روایینی، ۱۳۸۴: ۴۲۶)

۱۴) راهی باریکست که جز به آلت عقل سلوک آن راه نتوان کرد. (روایینی، ۱۳۸۴: ۴۴۲)

۱۵) بصیری که در مشکوه زجاجی بصر، به چراغ ادراک پرتو جمال حقیقتش نتوان دید. (روایینی،

۱۳۸۴: ۴)

۱۶) از بدین دو پاره‌سنگ مموه جام جهان‌نمای خرد را چون آبگینه خرد می‌تواند شکست. (روایینی،

۱۳۸۴: ۵۳۴)

۱۷) و هرگز یاد عزیزان از گوشه خاطر او نرود. (روایینی، ۱۳۸۴: ۶۲۳)

۱۸) هر دو باهم برابر دیده دل و آینه خاطر بدارد. (روایینی، ۱۳۸۴: ۴۷۶)

۱۹) دماغ او خلل کردست. (روایینی، ۱۳۸۴: ۳۰۴)

۲۰) و امروز شکل آن از لوح حافظه خود نمی‌توانم خواند. (روایینی، ۱۳۸۴: ۵۷۸)

۲۱) و صورت آن از صحیفه مخیله او چنان محو گردید که یک حرف باقی نماند. (روایینی، ۱۳۸۴:

(۵۸۱)

(۲۲) لاجرم که پادشاه آیینۀ ذهن او صافی‌ترین اذهان خلقتست. (رواینی، ۱۳۸۴: ۵۸۵)

(۲۳)

کسی را که مغزش بود پرشتاب فراوان‌سخن باشد و دیریاب

(رواینی، ۱۳۸۴: ۲۹۳)

(۲۴) بدان ای پادشاه که پاکیزه‌ترین گوهری که ... خرد است. (رواینی، ۱۳۸۴: ۴۵)

(۲۵) خاطر مرا مشتعل گردانید. (رواینی، ۱۳۸۴: ۳۲)

(۲۶) من به خدمت ملک روم و عیار خاطر او بازیبنم. (رواینی، ۱۳۸۴: ۳۰۱)

(۲۷) و به تخمیر اندیشه و تدبیر ترا چون موی از خمیر بیرون آرم. (رواینی، ۱۳۸۴: ۳۰۱)

(۲۸) و چرم اندیشه خام مگذار. (رواینی، ۱۳۸۴: ۹۱)

(۲۹) اگر تو این راز در پرده خاطر پوشیده داری... (رواینی، ۱۳۸۴: ۲۸۹)

در جمله‌های بالا، از حوزه مبدأ شیء و ماده برای مفهوم‌سازی قوای ذهنی بهره برده شده است؛ به عبارتی نداشت مفاهیم از حوزه شناختی شیء و ماده که دارای ساختاری عینی، فیزیکی و ملموس هستند به حوزه مقصد که ساختاری ذهنی دارد، صورت پذیرفته است. در این جمله‌ها، آیینۀ چراغ، آلت (وسیله)، جام جهان‌نما، چرم، لوح، دستگاه (ماشین)، جعبه، صحیفه (کتاب)، گوهر، ماده یا شیئی قابل اشتعال، طلا، ماده یا شیئی قابل تخمیر، چرم و پرده در حوزه مبدأ برای بازنمایی نیروهای ذهنی در حوزه مقصد به کار گرفته شده‌اند. بدیهی است در این ارتباط استعاری، ویژگی هریک از این اشیاء و مواد که در حوزه مبدأ قرار گرفته‌اند بر نیروی ذهنی موردنظر در حوزه مقصد فراقکن می‌شود؛ چنان‌که ویژگی درخشندگی و شفافیت آیینۀ بر عقل، خاطر و ذهن (۱۲، ۱۸ و ۲۲)، ویژگی نوربخشی و روشن‌کنندگی چراغ بر عقل و ادراک (۱۳ و ۱۵)، ویژگی انجام‌دهندگی و عاملیت وسیله و ابزار بر عقل (۱۴)، ویژگی پیش‌گویی جام جهان‌نما بر خرد (۱۶)، ویژگی نگه‌دارندگی و ثبت‌کنندگی لوح و صحیفه (کتاب) بر خاطر، حافظه و مخیله (۱۷، ۲۰ و ۲۱)، ویژگی خراب‌شوندگی و پرشتاب کارکردن دستگاه (ماشین) بر دماغ و مغز (۱۹ و ۲۳)، ویژگی ارزشمندی و پربهایی گوهر بر خرد (۲۴)، ویژگی سوزندگی و قابل اشتعال بودن که از خصوصیات شیء یا ماده است بر خاطر (۲۵)، ویژگی ارزشمندی و پربهایی طلا بر خاطر (۲۶)، ویژگی قابل تخمیر بودن که از خصوصیات شیء یا ماده است بر اندیشه (۲۷)، ویژگی پیراستگی و دباغی‌شدگی چرم بر اندیشه (۲۸) و ویژگی پوشیده‌داشتن پرده بر خاطر (۲۹)

منطبق شده است. این استعاره‌ها را می‌توان خرده‌استعارهٔ نیروی ذهنی شیء/ ماده است، برشمرد که خود خرده‌استعارهٔ انسان شیء/ ماده است، به‌شمار می‌آید.

از دیدگاه نظریهٔ معاصر استعاره، بهره‌گیری از حوزهٔ مبدأ شیء یا ماده برای خلق استعاره‌های مفهومی این قابلیت را به‌وجود می‌آورد که می‌توان مفاهیم مورد نظر را به‌مثابهٔ شیء یا ماده در نظر گرفت و بدین‌روش قادر خواهیم بود مقوله‌ها را به شکل شیء یا ماده طبقه‌بندی و درنهایت استدلال کنیم (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۲۵-۲۷).

۴-۴ - مفهوم‌سازی نیروهای ذهنی بر بنیاد حوزهٔ مبدأ پدیده‌های طبیعی

اسم‌نگاشت‌ها (۳ مورد)

عقل کوه است. (جملهٔ ۳۰)

اندیشه آفتاب است. (جملهٔ ۳۱)

دماغ زمین است. (جملهٔ ۳۲)

بازنمودهای زبانی در مرزبان‌نامه

(۳۰) عقل به کوهی حصین منبع‌المال پرمفعت ماند. (روایینی، ۱۳۸۴: ۶۵۷)

(۳۱) تا یک روز تباشیر بشارت صبح این سعادت از مطلع اندیشه روی نمود. (روایینی، ۱۳۸۴: ۱۹)

(۳۲) که دایم باد هواجس هوی و هوس در دماغ او می‌دمد. (روایینی، ۱۳۸۴: ۴۶۴)

در مفهوم‌سازی قوای ذهنی در جمله‌های پیش‌گفته، از حوزهٔ مبدأ پدیده‌های طبیعی بهره برده شده است. در اینجا نیز نگاشت از ساختار عینی به ذهنی صورت پذیرفته است. در این نمونه‌ها، پدیده‌های طبیعی همچون کوه، آفتاب و زمین مفهوم‌پرداز عقل، اندیشه و دماغ بوده و ویژگی آن‌ها به این قوا فراق‌کن شده است؛ بدین‌ترتیب ویژگی ستبری و استحکام کوه به عقل (۳۰)، ویژگی روشن‌کنندگی و نورپردازی آفتاب به اندیشه (۳۱) و ویژگی گسترده‌ی زمین به دماغ (۳۲) منتقل شده است. این استعاره‌ها را می‌توان خرده‌استعارهٔ نیروی ذهنی پدیدهٔ طبیعی است برشمرد که خرده‌استعارهٔ انسان پدیدهٔ طبیعی است به‌شمار می‌آید.

۴-۵ - مفهوم‌سازی نیروهای ذهنی بر بنیاد حوزهٔ مبدأ ظرف

اسم‌نگاشت‌ها (۱۱ مورد)

خاطر کنانه (تیردان) / حقّه (ظرف کوچک) / وعّا (ظرف غذا) است. (جمله‌های ۳۳، ۳۴ و ۳۵)

ضمیر درج (صندوقچه)/وعا (ظرف کوچک)/جعبه است. (جمله‌های ۳۴، ۳۶ و ۳۷)

دماغ خانه است. (جمله ۳۸)

حافظه خزانه است. (جمله ۳۹)

فکرت نهان‌خانه (مخزن) است. (جمله ۴۰)

دماغ ظرف است. (جمله ۴۱)

اندیشه ظرف است. (جمله ۴۲)

بازنمودهای زبانی در مرزبان‌نامه

۳۳ چون ملک‌زاده کنانه خاطر از مکنون سر و مکتوم دل پرداخت... (روایینی، ۱۳۸۴: ۸۸)

۳۴ و غرر کلمات و درر عبارات از حقّه خاطر و درج ضمیر فروریخت. (روایینی، ۱۳۸۴: ۴۲۱)

۳۵ مبدا که ناگاه از وعای خاطر او ترشحی پدید آید. (روایینی، ۱۳۸۴: ۵۷۱)

۳۶ و وعای ضمیرش ازین اندیشه ممتلی شده. (روایینی، ۱۳۸۴: ۲۹۰)

۳۷ و هر تیر که در جعبه ضمیر داشت، بینداخت. (روایینی، ۱۳۸۴: ۸۸)

۳۸ مدتی غوغای این سودا در و بام دماغ دزد فروگرفته بود. (روایینی، ۱۳۸۴: ۲۹۰)

۳۹ و هر مرجانی که از آستین عقل و جان ریختم، از خزانه حافظه خود برآوردم. (روایینی، ۱۳۸۴: ۲۴)

۴۰ که از نهان‌خانه فکرت هیچ صاحب‌سخن متاعی در دربار خود نبستم. (روایینی، ۱۳۸۴: ۲۴)

۴۱ و سودای آرزوی استقلال در دماغ هر یک بیضه هوسی نهادست. (روایینی، ۱۳۸۴: ۵۶)

۴۲ می‌باید که به‌صرف اندیشه ژرف درین کار نگه کنی. (روایینی، ۱۳۸۴: ۲۲۹)

در این جمله‌ها از حوزه مبدأ ظرف برای بازنمایی نیروهای ذهنی استفاده شده است؛ به عبارتی نگاشت از حوزه شناختی ظرف یا جسم حجم‌دار به حوزه مفهومی مقصد صورت پذیرفته است. در هریک از نمونه‌ها، نیروی ذهنی همچون ظرفی مفهوم‌سازی شده که می‌تواند مظروف خاصی را در خود جای دهد. تیردان، ظرف کوچک، ظرف غذا، صندوقچه، جعبه، خانه، خزانه و نهان‌خانه با بهره‌گیری از ویژگی‌های ظرف که دارای حجم است و می‌تواند دربردارنده مظروفی باشد، مفهوم‌پرداز نیروهای ذهنی خاطر، ضمیر، دماغ، حافظه، فکرت و اندیشه شده‌اند. این استعاره‌ها خرده‌استعاره نیروی ذهنی ظرف است به‌شمار می‌روند که خود برگرفته است از استعاره انسان ظرف است. دماغ (در جمله ۴۱) نیز به‌صورت ظرفی عام (بدون اشاره به جسمی حجم‌دار) مفهوم‌پردازی شده که مفهوم انتزاعی آرزوی

استقلال را در خود جای داده است؛ همچنین/ندیشه (در جمله ۴۲) به شکل ظرف ظرفی که عمق دارد، مفهوم‌پردازی شده است.

جمله‌های استعاری این چنین، حاوی دو استعاره مفهومی هستند؛ بدین ترتیب که مظهر و هر ظرف خود نگاشتی استعاری است؛ برای مثال در جمله (۳۴)، افزون بر استعاره‌های مفهومی خاطر حقّه (ظرف کوچک) است و ضمیر درج (صندوقچه) است که ویژگی ظرف بودن دو نیروی ذهنی خاطر و ضمیر را بازنمایی می‌کند، کلمه و عبارت نیز در نقش مظهر این دو ظرف مفهوم‌سازی شده و استعاره مفهومی کلمه/ عبارت مظهر خاطر/ ضمیر است از جمله برانگیخته می‌شود.

موضوع مفهوم‌سازی براساس مفاهیم ظرف و مظهر را نخستین بار ردی^۱ مطرح کرد. او این گونه استعاره‌ها را استعاره مجرا^۲ نامید. به‌باور وی، پیام و نیز واژه‌هایی که برای بیان آن به کار می‌روند، همچون ظرف در نظر گرفته می‌شوند که برای کشف رمز باید آن‌ها را بررسی کرد (نی‌مایر^۳، ۱۳۹۰: ۲۶۷).

در نظریه معاصر استعاره هر انسان ظرفی با گنجایش محدود و جهت درونی- بیرونی است. انسان این قابلیت را دارد که جهت درونی- بیرونی بدن خود را به دیگر اشیاء نسبت دهد و آن‌ها را همچون ظرف‌هایی تجسم کند که از فضای درونی- بیرونی برخوردارند؛ به‌طور مثال، اتاق و خانه را می‌توان ظرف به‌شمار آورد و حرکت از اتاقی به اتاق دیگر را حرکت از ظرفی به ظرفی دیگر تلقی کرد (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۲۵-۲۹).

۵- کارکرد اعضای بدن به مثابه نیروی ذهنی

در مرزبان‌نامه همچون زبان فارسی، افزون بر مفهوم‌سازی نیروهایی که در اصل ذهنی هستند و به شرح آن‌ها پرداخته شد، گاه دیگر اعضا و اندام‌های بدن نیز کارکردی ذهنی پیدا می‌کنند. این اعضا و اندام‌های بدنی در مفهوم‌سازی‌ها، در حوزه مبدأ جای گرفته و نگاشت از ساختار عینی به ساختار ذهنی صورت می‌پذیرد.

(۴۳) و این تصور در سر ایشان فتاده که سروری و فرماندهی کاریست که به هر بی‌سر و پایایی رسد. (وراوینی، ۱۳۸۴: ۵۶)

(۴۴) هرگز بر دل او نگذرد که پاره‌ای ازین بار عذاب ازو وضع کنم. (وراوینی، ۱۳۸۴: ۵۰۷)

(۴۵) فی‌الجملة از بدایت تا نهایت که دل بر اندیشه این اختراع نهادم. (وراوینی، ۱۳۸۴: ۲۹)

جمله (۴۳) با زیربنایی از استعاره سر ظرف / است، جمله (۴۴) با زیربنایی از استعاره دل مکان / است و جمله (۴۵) با زیربنایی از استعاره دل شیء / است هر سه مفهوم‌ساز دو عضو سر و دل به‌مثابه مرکز تفکر و اندیشه هستند؛ بدین ترتیب در این اینجا با استعاره ذهن سر / است (جمله ۴۳) و ذهن دل / است (جمله‌های ۴۴ و ۴۵) روبه‌رو هستیم. این استعاره‌ها، خرده‌استعاره ذهن بدن / است محسوب می‌شوند.

سویتزر^۱ (۱۹۹۰: ۲۸-۳۲) نخستین بار استعاره ذهن به‌مثابه بدن یا ذهن بدن / است^۲ را مطرح کرد. به‌باور وی، استعاره ذهن بدن / است کلان‌استعاره مفهومی است و در امر شناخت و تجسم تجربیات انسان نقشی اساسی برعهده دارد. وی بر آن است که این کلان‌استعاره به‌احتمال زیاد به‌واسطه همبستگی بین تجربیات بیرونی و احساسات درونی و وضعیت شناختی انسان برانگیخته می‌شود، اما در عین حال، این همبستگی به‌تنهایی قادر به توضیح الگوهای چندمعنایی و تغییرات معنایی نیست. به‌عقیده سویتزر برای توضیح این موضوع که نگاشت‌ها کامل‌تر از همبستگی‌ها هستند، نیازمند نوعی ارتباط عام‌تر بین این دو حوزه هستیم. وی همچنین توضیح می‌دهد که همبستگی‌ها دوسویه و جزئی هستند و این درحالی است که نگاشت‌های مشاهده‌شده در تغییرات معنایی و زبان استعاری یک‌سویه بوده و نیز عام‌تر از همبستگی‌ها هستند. درنهایت وی به این جمع‌بندی می‌رسد که پیوند بین واژگان ذهنی و بدن می‌تواند ریشه روان‌تنی^۳ داشته باشد؛ اما به‌طور کلی این پیوند ماهیتی استعاری دارد و این معادله خود فیزیکی و خود درونی در خانواده زبان‌های هندواروپایی مفهومی فراگیر است.

۶- نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر مفهوم‌پردازی نیروهای ذهنی در چارچوب نظریه معاصر استعاره یا استعاره مفهومی بررسی شد. بدین منظور کتاب *مرزبان‌نامه* مطالعه شد و (۵۸) جمله دربردارنده استعاره‌های مفهومی مرتبط با نیروهای ذهنی استخراج و برپایه حوزه‌های مبدأ دسته‌بندی و تحلیل شدند. براساس یافته‌های پژوهش این نتیجه حاصل می‌شود که در *مرزبان‌نامه* از پنج حوزه مبدأ *انسان*، *حیوان*، *شیء* و *ماده*، پدیده‌های طبیعی و ظرف برای مفهوم‌سازی نیروهای ذهنی بهره برده شده است؛ همچنین از (۵۸)

1. E. Sweetser

2. mind-as-body metaphor

3. psychosomatic

استعاره مورد بررسی، (۲۳) مورد (۳۹/۶۵) در حوزه مبدأ/انسان، (۲۰) مورد (۳۴/۴۸) در حوزه مبدأ شیء و ماده، (۱۱) مورد (۱۸/۹۶) در حوزه مبدأ ظرف، (۳) مورد (۵/۱۷) در حوزه مبدأ پدیده‌های طبیعی و (۱) مورد (۱/۷۲) در حوزه مبدأ حیوان بوده است؛ از این رو حوزه مبدأ/انسان، بیشترین حوزه مبدأ حیوان، کمترین بسامد را در مفهوم‌سازی نیروهای ذهنی داشته‌اند. گفتنی است استعاره مفهومی *عقل/انسان* است با (۱۸) مورد (۳۱/۰۳) پرکاربردترین استعاره بوده است. از دیگر سو، براساس تقسیم‌بندی سه‌گانه ساختاری، هستی‌شناختی و جهتی، استعاره‌هایی که براساس حوزه‌های مبدأ/انسان، شیء و ماده و ظرف شکل گرفته‌اند، در شمار استعاره‌های هستی‌شناختی و استعاره‌هایی که بر بنیاد حوزه مبدأ پدیده‌های طبیعی خلق شده‌اند، در دسته استعاره‌های ساختاری جای می‌گیرند. بدین ترتیب شمار زیادی از استعاره‌های مفهومی مرتبط با نیروهای ذهنی در *مرزبان‌نامه* یعنی (۵۴) مورد (۹۳٪) از نوع هستی‌شناختی هستند؛ همچنین در همه استعاره‌ها، نداشت از ساختار عینی به ساختار ذهنی برپایه مجاز عینی به جای ذهنی صورت پذیرفته است و در هیچ موردی شاهد ساختار ذهنی به ذهنی نبوده‌ایم؛ بدین ترتیب سعدالدین و راوینی نیروهای ذهنی انسان را به‌طور عمده به‌واسطه مفاهیم عینی و جاندار، اشیاء و مواد فیزیکی و ملموس، اجسام حجم‌دار و نیز پدیده‌های طبیعی مفهوم‌پردازی کرده است تا از رهگذر ساختار عینی به ذهنی، ویژگی‌ها و خصوصیات حوزه مفهومی عینی به‌مثابه حوزه مبدأ قرار گیرد و شناخت از حوزه مفهومی ذهنی و انتزاعی حاصل شود.

از نوع مفهوم‌پردازی‌ها و انتخاب اسم‌نگاشت‌های به‌کار رفته در متن *مرزبان‌نامه* درخصوص نیروهای ذهنی چنین برمی‌آید که جایگاه و اهمیت هریک از قوای ذهنی نزد وراوینی شناخته‌شده بوده است و وی به‌خوبی با کارکرد قوای ذهنی انسان آشنا بوده و سعی داشته است به‌گونه‌ای نیروهای ذهنی را به‌تصویر کشد که مفهوم‌پردازی ارائه‌شده با کارکرد نیروی ذهنی در هماهنگی کامل باشد؛ افزون بر این، وی حوزه‌های مبدأ را به‌گونه‌ای انتخاب کرده است که خواننده به‌سادگی بتواند رابطه‌ای مستقیم و واضح بین حوزه مبدأ و حوزه مقصد برقرار کند. بسامد بالای حوزه مبدأ/انسان، خود نشان‌دهنده اوج ارزش‌گذاری درخصوص نیروهای ذهنی است. نویسنده کتاب با توجه به شناخته‌بودن اعتبار و اهمیت انسان، با انتقال ویژگی‌های انسانی به نیروهای ذهنی و خلق تصاویر پویا از این راه، کوشیده است تا آن‌جاکه ممکن است نقش نیروهای ذهنی به‌مثابه عناصری حیاتی را پررنگ و مهم جلوه دهد؛ برای مثال مفهوم‌سازی *عقل* به‌مثابه *امیر*، *مفتی* و *کارفرما* نشان از آن دارد که وراوینی با خلق این استعاره‌ها، بر نقش اساسی *عقل* به‌مثابه نیروی اصلی در راهبری و هدایت‌گری انسان تأکید و این نیروی ذهنی را در

قامت حاکم و فتوادهنده و رئیس بازنمایی کرده است؛ همچنین چنان‌که آمد، حوزه مبدأ شیء و ماده از نظر بسامد پس از حوزه مبدأ انسان قرار دارد. چنین می‌نماید که در به‌کارگیری این حوزه نیز وراوینی از اشیاء و موادی استفاده کرده که در ذهن خواننده از ویژگی‌های خاص و ممتازی بهره داشته و به‌خوبی شناخته‌شده بوده‌اند. در این خصوص می‌توان به بهره‌گیری از آئینه و چراغ برای مفهوم‌پردازی نیروهای ذهنی عقل، ادراک و ذهن اشاره کرد. آئینه به‌سبب درخشندگی، شفافیت و صافی سطح خود و نیز چراغ از آنجاکه منبع نور و روشنایی است، در مفهوم‌سازی‌های زبان فارسی از دیرباز تاکنون نقش پررنگی را برعهده داشته‌اند.

در متون کلاسیک ادب فارسی و نیز در متون عرفانی، آئینه بیش از همه، مفهوم‌پرداز عضو دل بوده است؛ همچنین در متون ادب فارسی، چراغ یا به عبارتی روشنی با عضو چشم ارتباط بیشتری نسبت به دیگر اعضای بدن دارد که خود نشان‌دهنده کاربرد وسیع استعاره چشم منبع نور است در زبان فارسی است که چشم را منبع نور برمی‌شمرد. حال در مرزبان‌نامه، قوای ذهنی با آئینه و چراغ مفهوم‌سازی شده‌اند که نشان از اهمیت و جایگاه خاص این نیروهای ذهنی در این متن دارد.

مقایسه کوتاهی درخصوص مفهوم‌سازی نیروهای ذهنی در مرزبان‌نامه و فارسی معاصر نشان از آن دارد که برخی مفهوم‌سازی‌ها از روزگار مرزبان‌نامه تا به امروز همچنان کاربرد داشته و برخی نیز از رواج افتاده‌اند. از آنجاکه مرزبان‌نامه متنی تعلیمی است و هدف از نگارش آن، بیان پند و اندرز و انتقاد در لفافه و به‌طور غیر مستقیم بوده است، از این‌رو در این متن، گاه به مفهوم‌سازی‌های ظریفی برمی‌خوریم که به‌نظر می‌رسد ساخته ذهن نویسنده کتاب بوده باشد؛ برخی از استعاره‌های بدیع در مرزبان‌نامه عبارت‌اند از: فکرت مشاطه است (۱۰)، خاطر کنانه (تیردان) / حقه (ظرف کوچک) / وعا (ظرف غذا) است (۳۳ و ۳۴ و ۳۵)، ضمیر درج (صندوقچه) / وعا (ظرف کوچک) / جعبه است (۳۴) و ۳۶، خاطر شیء یا ماده‌ای سوختنی است (۲۵)، اندیشه شیء یا ماده‌ای خمیرشدنی / چرم است (۲۷ و ۲۸)، دماغ زمین است (۳۲)، اندیشه ظرف است (۴۲). این مفهوم‌سازی‌ها از ویژگی منحصر به فرد بودن برخوردار بوده و در گذار زمان همچنان خصوصیت تازگی خود را حفظ کرده‌اند و ذهن خواننده امروزی را به‌چالش می‌کشند؛ همچنین در کنار این استعاره‌های خاص و بدیع، برخی مفهوم‌سازی‌ها نیز تا به امروز همچنان کاربرد دارند؛ از این جمله‌اند: عقل امیر است (ج ۲)، عقل چراغ است (۱۳)، خاطر لوح است (۱۷)، مغز دستگاه (ماشین) است (۲۳) و حافظه لوح است (۲۰)، اندیشه آفتاب است (۳۱). چنان‌که گفته شد مفهوم‌سازی‌هایی از این‌دست در گفتار و نوشتار امروزی نیز یافت

می‌شوند و از این رو می‌توان آن‌ها را استعاره‌های مرده برشمرد.

منابع

- اسپرهم، داوود و سمیه تصدیقی (۱۳۹۷). استعاره شناختی عشق در مثنوی مولانا. *متن‌پژوهی/ادبی*، ۲۲ (۷۶)، ۸۷-۱۱۴.
- بارانی، محمد؛ مریم خلیلی جهان‌تغ و محمد حکیمی‌فر (۱۳۹۵). کاربرد استعاره مفهومی در قصاید ناصر خسرو. *پژوهشنامه ادب غنایی*، ۱۴ (۲۷)، ۴۱-۶۲.
- بهار، محمدتقی (۱۳۶۹). *سبک‌شناسی*. ۳ جلد، تهران: امیرکبیر.
- پانتر، دیوید (۱۳۹۴). *استعاره*. مترجم: محمدمهدی مقیمی‌زاده، تهران: نشر علم.
- خطیب‌رهبر، خلیل (۱۳۸۴). *مقدمه بر مرزبان‌نامه*. تهران: صفی‌علیشاه.
- روشن، بلقیس و لیلا اردبیلی (۱۳۹۲). *مقدمه‌ای بر معناشناسی شناختی*. تهران: نشر علم.
- زرقانی، سیدمهدی و مریم آیاد (۱۳۹۳). *تطور استعاره عشق از سنایی تا مولانا. ادبیات عرفانی*، ۶ (۱۱)، ۴۳-۸۰.
- سراج، اشرف و بهروز محمودی بختیاری (۱۳۹۷). استعاره‌های هستی‌شناختی در شاهنامه فردوسی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی. *پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت*، ۷ (۲)، ۷۵-۹۵.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۲). *صور خیال در شعر فارسی*. تهران: نشر آگه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۶). *بیان*. تهران: فردوسی.
- صبوری، نرجس بانو و آسیه ذبیح‌نیا عمران (۱۳۹۷). بررسی مفهوم‌سازی‌های چشم در غزلیات حافظ از دیدگاه شناختی. *پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت*، ۷ (۲)، ۱۱۵-۱۳۴.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۶). *تاریخ ادبیات در ایران*. ۵ جلد، تهران: فردوس.
- صفوی، کوروش (۱۳۸۷). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- عباسی، زهرا (۱۳۹۷). استعاره مفهومی عشق و خوشه‌های معنایی مرتبط با آن در تذکرة الاولیای عطار. *پژوهش‌های ادب عرفانی*، ۱۲ (۳۷)، ۱۱۷-۱۴۶.
- ماندعلی، آرزو؛ جواد غلامعلی‌زاده و فائزه عرب یوسف‌آبادی (۱۳۹۶). بررسی تطبیقی استعاره عشق در اشعار ابن فارض و سلطان ولد. *پژوهشنامه ادب غنایی*، ۱۵ (۲۹)، ۱۹۳-۲۱۰.
- نی‌مایر، سوزان (۱۳۹۰). *از ته قلب: بررسی‌های مجاز و استعاری*، مترجم: تینا امراللهی. استعاره و مجاز با رویکردی شناختی، مترجم: فرزانه سجودی و همکاران، تهران: نقش جهان.
- وراوینی، سعدالدین (۱۳۸۴). *مرزبان‌نامه*. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.
- ولی‌زاده پاشا، لیلا؛ محبوبه مبشری و شیرین پورابراهیم (۱۳۹۷). مفهوم‌سازی عشق در غزلیات شمس و بررسی

آن با مضامین قرآنی از دیدگاه معنی‌شناسی. پژوهش‌های ادب عرفانی، ۱۲ (۲)، ۳۵-۱.

ویسی حصار، رحمان؛ منوچهر توانگر و والی رضایی (۱۳۹۲). پنج کلان‌الگوی استعاری در رباعیات اصیل خیام. زبان‌شناسی تطبیقی، ۳ (۶)، ۸۹-۱۰۴.

هاوکس، ترنس (۱۳۸۰). استعاره. مترجم: فرزانه طاهری، تهران: نشر مرکز.

همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۰). فنون بلاغت و صناعات ادبی. تهران: توس.

References

- Evans, V. & M. Green (2006). *Cognitive Linguistics an Introduction*. Edinburg: Edinburg University Press.
- Grady, J. (1997). *Foundations of Meaning: Primary Metaphors and Primary Scenes*. Doctoral Thesis, University of California, Berkeley.
- Johnson, M. & T. Rohrer (2007). We Are Live Creatures. *Body, Language and Mind*, (pp. 17-54). Berlin/ NewYork: Mouton de Gruyter.
- Kövecses, Z. (2010). *Metaphor, A Practical Introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Lakoff, G. & M. Johnson (1980). *Metaphors We Live by*. Chicago: Chicago University Press.
- (1993). The Contemporary Theory of Metaphor. In: A. Ortony (Ed.), *Metaphor and Thought*, (pp. 202-205). Cambridge: Cambridge University Press.
- Ortony, A. & L. Fainsilber (1989). The Role of Metaphors in Descriptions of Emotions. In: Y. Wilks (Ed.), *Theoretical Issues in Natural Language Processing*, (pp. 181-184). Hilsdale, NJ: Erlbaum.
- Sweetser, E. (1990). *From Etymology to Pragmatics, Metaphorical and cultural aspects of Semantics Structure*. Cambridge & NewYork, Cambridge Universit Press.
- Winter, B. (2019). *Sensory Linguistics, Language, Perception and Metaphor*. Amsterdam/ philadelphia: John Benjamin Publishing Company.
- Yu, N. (2009). *The Chinese Heart in a Cognitive Perspective*. Berlin/ NewYork: Mouton de Gruyter.



Res. article

Cognitive Study of Polysemy in Simple Adjectives of Azarbaijani Turkish

Nasser Abbasi¹, Mohammad Reza Orouji^{2✉}, Behzad Rahbar³

1- Ph.D. Student of Linguistics, Zanjan Branch, Islamic Azad University, Zanjan, Iran. 2- Assistant Professor of Linguistics, Department of Linguistics, Zanjan Branch, Islamic Azad University, Zanjan, Iran. 3- Assistant Professor of Linguistics, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

Received: 2019/12/06

Accepted: 2019/03/08

Abstract

Polysemy is one of the most important issues considered in different schools of linguistics and meaning studies. In this descriptive-documentary study, polysemy in simple adjectives of Azerbaijani Turkish was discussed within the cognitive approach. The data was selected from local journals in Turkish, the Turkish-Persian dictionary of Shahmaresi and the Persian-Azerbaijani dictionary written by Behzadi. Prototypical meanings were based on the results of a researcher-made questionnaire, interview, and the linguistic intuition of the authors. A total of 70 polysemous simple adjectives were identified from the corpuses and a radial network was drawn for each one. Among the cognitive mechanisms of polysemy creation, it was proved that conceptual metaphors would play the greatest role in polysemy creation of all. And, contrary to the traditional view, the connection between the meanings of polysemous adjectives is not accidental, but a systematic relationship exists and can be described by radial categorization. The results, along with complementary studies, can be applied in the field of language teaching, lexicography, more efficient translation machines, increasing the relevance in information retrieval and will be helpful for all experts in the field.

Keywords: Conceptual metaphors, Azerbaijani Turkish, Polysemy, Cognitive linguistics, Simple adjective.

Citation: Abbasi, N., Orouji, M. R., Rahbar, B. (2020). Cognitive Study of Polysemy in Simple Adjectives of Azarbaijani Turkish. *Journal of Western Iranian Languages and Dialects*, 8 (28), 51-71. (In Persian)





بررسی چندمعنایی واژگانی در صفات ساده ترکی آذربایجانی: رویکردی شناختی

ناصر عباسی^۱، محمدرضا اروجی^۲✉، بهزاد رهبر^۳

۱- دانشجوی دکتری تخصصی زبان‌شناسی همگانی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. ۲- استادیار گروه زبان‌شناسی همگانی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. ۳- استادیار گروه زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

دریافت: ۱۳۹۸/۳/۲۲

پذیرش: ۱۳۹۸/۵/۱۲

چکیده

مقوله چندمعنایی از مهم‌ترین مباحث‌هایی است که در مکاتب مختلف زبان‌شناسی و سنت مطالعه معنی مورد توجه قرار دارد. در پژوهش حاضر مقوله چندمعنایی در صفات ترکی آذربایجانی با رویکرد شناختی بررسی شده است. نوشتار پیش رو توصیفی - اسنادی بوده و داده‌های پیکره از مجلات محلی به زبان ترکی، فرهنگ ترکی - فارسی (شاهمرسی) و فرهنگ فارسی - آذربایجانی، نوشته بهزادی انتخاب شد. گزینش معانی سرنمون براساس نتایج پرسش‌نامه محقق ساخته، مصاحبه و نیز شم زبانی نگارنده بوده است. با بررسی پیکره‌های دردسترس، درمجموع هفتاد صفت ساده چندمعنا شناسایی و برای هر صفت، شبکه شعاعی ترسیم شد. با بررسی معانی مختلف این صفات، مشخص شد که از میان سازوکارهای شناختی ایجاد چندمعنایی، استعاره‌های مفهومی بیشترین سهم را به خود اختصاص می‌دهند و برخلاف دیدگاه سنتی، ارتباط میان معانی صفات چندمعنی، تصادفی نیست، بلکه رابطه نظام‌مندی برقرار بوده که با مقوله‌بندی شعاعی قابل توصیف است. نتایج پژوهش حاضر به همراه پژوهش‌های مکمل در این حوزه می‌تواند در زمینه آموزش زبان و تألیف فرهنگ‌های لغت کاربردی تر، افزایش میزان ارتباط در بازیابی اطلاعات و ماشین‌های ترجمه دقیق تر یاری گر متخصصان این حوزه‌ها باشد.

کلیدواژه‌ها: استعاره‌های مفهومی، ترکی آذربایجانی، چندمعنایی، زبان‌شناسی شناختی، صفت ساده.

استناد: عباسی، ناصر؛ اروجی، محمدرضا؛ رهبر، بهزاد (۱۳۹۹). بررسی چندمعنایی واژگانی در صفات ساده ترکی آذربایجانی: رویکردی

شناختی. فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، ۸ (۲۸)، ۵۱-۷۱.

۱- مقدمه

چندمعنایی^۱ از آشناترین مفاهیمی است که در مطالعات معنی‌شناسی به آن پرداخته شده و آن را شرایطی معرفی می‌کنند که یک واحد زبانی، از چند معنی برخوردار شود. در سنت، چندمعنایی تنها در سطح واژه اهمیت یافته و تحلیل آن نیز به همین سطح محدود می‌شود (صفوی، ۱۳۷۹: ۱۱۱). به‌طور کلی دیدگاه‌های سنتی، چندمعنایی را حاصل کاربرد واژه در بافتی خاص می‌دانند و آن را ویژگی بنیادی واژه‌ها قلمداد نمی‌کنند.

در مکتب زبان‌شناسی شناختی مفهوم چندمعنایی به‌مثابه پدیده‌ای زبانی که در آن یک واحد زبانی دارای چند معنی متفاوت، اما در عین حال مرتبط با یکدیگر است بررسی می‌شود. برخلاف دیدگاه سنتی که چندمعنایی را تنها محدود به واژگان یک زبان می‌داند، زبان‌شناسی شناختی این امکان را فراهم می‌آورد که چندمعنایی را در آواشناسی، صرف و نحو نیز بررسی کند. پیروان این مکتب معتقدند که تمامی معانی موجود در کاربرد یک کلمه، مصداق چندمعنایی است درحالی‌که دیدگاه‌های غیر شناختی تنها به شباهت ظاهری بسنده کرده و معانی دیگر فعل را مصداق هم‌نامی^۲ می‌دانند. لیکاف^۳ (۱۹۸۷) معتقد است که معانی مختلف کلمات ساختار پیچیده‌ای دارند که می‌توان آن‌ها را براساس مقوله‌بندی شناختی سازماندهی تجزیه و تحلیل کرد.

مطالعات ایرانی و خارجی متعددی در زمینه چندمعنایی واژگانی با رویکرد شناختی انجام شده که بیان‌گر اهمیت موضوع و قابلیت تبیین بالای این دیدگاه است. از مهم‌ترین پژوهش‌های داخلی به‌اختصار می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

فیاضی و دیگران (۱۳۸۷) در بررسی افعال حسّی چندمعنا در زبان فارسی به این نتیجه دست یافته‌اند که استعاره‌ها از پیوند نظام‌مند میان قالب‌های حوزه دریافت فیزیکی و حوزه ادراک ذهنی حاصل می‌شوند و امری تصادفی نیستند و این انطباق قالب‌های معنایی با یکدیگر موجب چندمعناشدن افعال حسّی می‌شود. راسخ‌مهند (۱۳۸۹ ب) چند حرف اضافه مکانی در زبان فارسی را بررسی کرده و نشان می‌دهد چگونه معنی‌شناسی شناختی می‌تواند دید متفاوتی برای ضبط معانی این حروف به‌دست دهد. بوستانی‌زاد (۱۳۹۱) پدیده چندمعنایی را در افعال ساده زبان فارسی از منظر شناختی تجزیه و تحلیل کرده است. مهم‌ترین ابزاری که برای ایجاد چندمعنایی نام می‌برد، بسط استعاری است که بنیان‌های

1. Polysemy

2. Homonymy

3. G. Lakoff

عینی خود را از طرح‌واره‌های تصویری نشأت گرفته از تجربیات روزمره انسان می‌گیرد.

ناظری‌پور (۱۳۹۲) معنی‌شناختی صفات بیانی چندمعنی در زبان فارسی در چارچوب شناختی بررسی می‌کند. براساس یافته‌های وی، ارتباط میان معنای صفات چندمعنی، تصادفی نیست، بلکه رابطه نظام‌مندی میان آن‌ها وجود دارد و این رابطه را می‌توان با استفاده از سازوکارهایی همچون طرح‌واره‌های تصویری و استعاره‌های مفهومی توضیح داد.

خدابنده‌لو (۱۳۹۳) چندمعنایی در صفات ساده فارسی را براساس رویکرد شناختی تجزیه و تحلیل می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که استعاره^۱ مهم‌ترین اصل و روشی است که منجر به ایجاد چندمعنایی در صفات ساده می‌شود و اساس تشکیل این استعاره‌ها، نگاشت^۲ از حوزه معنایی مبدأ به حوزه معنایی مقصد است.

رضویان و خانزاده (۱۳۹۳) در مطالعه‌ای شناختی روی معانی مختلف حرفه اضافه به در زبان فارسی به این نتیجه رسیدند که همه معانی از یک معنی، یعنی *الصاق* و *ارتباط* مشتق شده و شبکه‌ای به هم پیوسته را تشکیل می‌دهند و تمامی مفاهیم متمایز به‌طور نظام‌مند و با توجه به ملاک‌های تایلر و ایوانز، از پیش‌صحنه و مفهوم اولیه مشتق می‌شوند و کاربردهای مجازی این حرف اضافه موجب انباشت معانی استعاری بر تنها معنای صریح آن و درنهایت منجر به چندمعنانشدن آن شده است.

منصوری (۱۳۹۵) در بررسی راهکارهای ایجاد چندمعنایی مطرح در رویکرد شناختی روی فعل‌های ساده ترکی به این نتیجه می‌رسد که مقوله‌بندی شعاعی می‌تواند مقوله چندمعنایی در فعل‌های ساده ترکی آذربایجانی را نیز توصیف کند. کریمی‌دوستان و روحی بایگی (۱۳۹۵) در بررسی چندمعنایی فعل *سبک زدن* بر مبنای نظریه معنی‌شناسی *واژگانی* شناختی نشان دادند که چندمعنایی فعل *سبک زدن* بر مبنای بررسی فعل سنگین متناظر آن، پدیده‌ای نظام‌مند بوده و سازوکارهای شناختی در شکل‌گیری معانی مختلف این عنصر زبانی در قالب مقوله‌ای شعاعی نقش اساسی دارند.

حضرتی و دیگران (۱۳۹۶) نیز کوشیده‌اند تا معانی گوناگون و نحوه چندمعنایی فعل دیداری *görmək*/نگاه‌کردن را در زبان ترکی با رویکرد معنی‌شناسی شناختی ارائه دهند و در پایان، بر نظام‌مندی چندمعنایی و نقش پررنگ استعاره نسبت به مجاز در شکل‌گیری چندمعنایی تأکید دارند.

از میان مطالعات انجام‌شده پژوهش‌گران غیر ایرانی نیز به اختصار می‌توان به پژوهش هارفورد و

هیسل^۱ (۱۹۸۳) اشاره کرد. این دو تنها به ذکر تعریفی از چندمعنایی بسنده کرده‌اند و معتقدند که پدیده چندمعنایی در شرایطی وجود دارد که واژه‌ای چند معنی مرتبط و نزدیک به همدیگر داشته باشد. از نظر اولمان^۲ (۱۹۹۱) یکی از عواملی که باعث چندمعنایی می‌شود، تأثیرپذیری از زبان‌های دیگر است که می‌تواند معنای تازه‌ای را به واژه بدهد. پالمر^۳ (۱۹۹۳) نیز معتقد است که واژه چندمعنا به‌خودی خود چند معنی دارد. وی افزون بر این، به برخی از مشکلاتی که در بررسی چندمعنایی وجود دارد اشاره می‌کند. کارامان^۴ (۲۰۰۳) نیز از جمله پژوهش‌گرانی است که در زمینه چندمعنایی و دلایل ایجاد آن پژوهش‌هایی را انجام داده است. سعید^۵ (۱۹۹۷) مبحث چندمعنایی را با مقایسه بین هم‌نامی و چندمعنایی آغاز می‌کند و تفاوت‌های بین آن‌ها را بیان می‌کند و می‌گوید چندمعنایی زمانی روی می‌دهد که معانی با یکدیگر در ارتباط باشند و این ویژگی را در تعریف فرهنگ‌نامه‌ها بسیار مهم می‌داند.

با توجه به اینکه شناخت گراها، زبان را منعکس‌کننده نظام مفهومی انسان و ریشه اشتراکات زبانی را در اشتراکات قوای شناختی انسان می‌دانند، بررسی چندمعنایی در زبان‌های مختلف، می‌تواند گامی مهم در راستای رد یا اثبات این نگرش باشد. مقوله چندمعنایی با رویکرد شناختی در مورد صفات ساده به سبب برخورداری از سطح بالایی از انتزاع، از اهمیت مطالعاتی خاصی در همه زبان‌ها برخوردار است و طبق بررسی‌های نگارندگان، چندمعنایی صفات در زبان ترکی آذربایجانی، تاکنون پژوهشی را به‌خود اختصاص نداده است و از این نظر نوشتار پیش رو منحصر به فرد بوده و می‌تواند نوعی نوآوری در این زمینه محسوب شود؛ بنابراین پژوهش حاضر برآن است تا در چارچوب زبان‌شناسی شناختی، راهکارهای ایجاد چندمعنایی در صفات ساده ترکی آذربایجانی را بررسی کند.

۲- زبان‌شناسی شناختی

زبان‌شناسی شناختی رویکردی به مطالعه زبان براساس تجربیات ما از جهان، نحوه درک و شیوه مفهوم‌سازی است؛ بنابراین مطالعه زبان از این نگاه مطالعه الگوی مفهوم‌سازی^۶ است. زبان‌شناسی شناختی الگویی انعطاف‌پذیر دارد و با مطالعه زبان می‌توان به ماهیت و ساختار افکار ذهن انسان پی برد (راسخ‌مهند، ۱۳۸۹ الف: ۶).

1. J. Harford & B. Heasley
2. S. Ullman
3. F. R. Palmer
4. B. I. Karaman
5. J. saeed
6. Conceptualization

آنچه در زبان‌شناسی شناختی مطرح است، شیوه درک و شناخت است، بدین گونه که در این دیدگاه، مسئله استقلال زبان از دیگر قوای شناختی مطرح نیست. براساس این دیدگاه، استقلال حوزه‌های زبان مردود است و درک جامع زبان بدون شناخت و درک کامل نظام شناختی میسر نیست. شناخت‌گرایان برخلاف فودور^۱ و چامسکی^۲، رفتار زبانی را نیز بخشی از استعدادهای شناختی انسان می‌دانند. استعدادهای امکان‌یادگیری، استدلال و تحلیل را برای انسان فراهم می‌آورند؛ بنابراین، شاید بتوان ادعا کرد که هسته اصلی آنچه این دسته از معنی‌شناسان به آن معتقدند در این عبارت نهفته است که «دانش زبانی بخشی از شناخت عام انسان است.» (صفوی، ۱۳۸۲: ۲).

از آنجاکه در زبان‌شناسی شناختی عقیده بر این است که زبان، ساختار و نظام مفهومی انسان را منعکس می‌کند، پس تفاوت‌های بین زبان‌ها باید ریشه در تنوع ساختار مفهومی ذهن او داشته باشند؛ اما چون این نظام‌های مفهومی از توانایی مفهوم‌سازی مشترکی سرچشمه می‌گیرند، زبان‌شناسان شناختی به‌جای صورت‌بندی همگانی‌های زبان، به سمت معرفی مجموعه مشترکی از توانایی‌های شناختی پیش می‌روند؛ به عبارتی آن‌ها ریشه اشتراکات زبانی را در اشتراکات قوای شناختی می‌دانند (راسخمهند، ۱۳۸۹ الف: ۹).

معنی‌شناسی شناختی شامل مفاهیم استعاره‌های مفهومی^۳، مجاز^۴، طرح‌واره‌های تصویری^۵، مقوله‌بندی شعاعی^۶ و... است که این مفاهیم راهکارهای اصلی شناختی برای ایجاد چندمعنایی هستند.

۱-۲- رویکرد معاصر استعاره از دیدگاه شناختی

ظهور دیدگاه شناختی، انقلاب عظیمی را در دیدگاه سنتی نسبت به استعاره به‌وجود آورد. در این زمان بود که استعاره از انحصار ادبیات خارج شد و شناخت‌گرایان به‌پیروی از اندیشه‌های لیکاف (۱۹۸۷) کوشیدند که استعاره را در ذهن و اندیشه بی‌انتهای بشر جست‌وجو کنند. زبان‌شناسان شناختی ثابت کردند که منشأ استعاره نه تنها در زبان نیست، بلکه خود زبان بازتاب استعاره‌های اندیشه و فکر انسان است.

لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) با رد اظهار نظر سنت‌گرایان که قلمرو استعاره را محدود به زبان و بی‌ربط

1. J. Fodor

2. N. Chomsky

3. conceptual metaphor

4. metonymy

5. image schemas

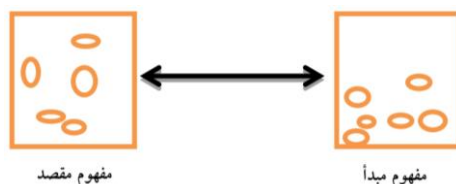
6. radial categorization

به عمل و اندیشه می‌دانند، بر این باورند که استعاره سرتاسر زندگی روزمره را نه فقط در عرصه زبان، بلکه در حوزه اندیشه و عمل دربرگرفته است و نظام مفهومی هر روزی ما که براساس آن فکر و عمل می‌کنیم، ماهیتی اساساً مبتنی بر استعاره دارد.

۲-۲- استعاره مفهومی

نظریه استعاره مفهومی^۱ اولین بار در نظریات لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) مطرح شد که به توصیف ارتباط مفهومی بین حوزه‌ها می‌پردازد. آن‌ها استعاره مفهومی را دراصل فهم و تجربه چیزی در اصطلاح و عبارت چیز دیگر می‌دانند.

لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) اساس این رابطه را به شکل تناظرهایی که میان دو مجموعه صورت می‌گیرد نگاشت می‌نامند، آن‌ها مجموعه‌ای را که مفهوم عینی‌تر و متعارف‌تری دارد را قلمرو مبدأ و مجموعه‌ای را که دارای مفاهیم انتزاعی و ذهنی‌تر است را قلمرو مقصد می‌نامند.



شکل (۱). نگاشت استعاره اولیه (ایوانز و گرین^۲، ۲۰۰۶: ۳۰۸)

بدین ترتیب لیکاف (۱۹۸۷) دراصل استعاره را «نگاشت میان قلمروهای متناظر در نظام مفهومی» تعریف می‌کند و ازاین‌رو هر نگاشت را مجموعه‌ای از تناظرهای مفهومی و نه یک گزاره صرف می‌داند.

۲-۳- طرح‌واره‌های تصویری

طرح‌واره‌های تصویری سطوح اولیه‌تری از ساخت شناختی هستند که زیربنای استعاره را تشکیل می‌دهند و امکان ارتباط میان تجربیات فیزیکی ما با حوزه‌های شناختی پیچیده‌تری مانند زبان را فراهم می‌آورند (سعید، ۱۹۹۷: ۳۰۸).

این امر که در مکان خاصی و با محدودیت‌های مشخصی زندگی می‌کنیم، راه می‌رویم، می‌خواهیم و غذا می‌خوریم، باعث می‌شود که هر روز با دنیای اطرافمان و الگوهای آن سروکار داشته باشیم. درک این الگوهای جسمی‌شده، یعنی حاصل تعامل جسم ما با آنان است. مفاهیم حاصل‌شده از تجربه

1. conceptual metaphor theory

2. V. Evans & G. Melanie

جسمی شده را برای اندیشیدن درباره موضوعات انتزاعی به کار می‌بریم.

جانسون^۱ (۱۹۸۷) اولین بار نظریه طرح‌واره‌های تصویری را مطرح کرد و این استدلال را بیان می‌کند که تجربه‌های بدن‌مند^۲ درون نظام مفهومی، طرح‌واره‌های تصویری را به وجود می‌آورند. طرح‌واره‌های تصویری از تجربیات دریافتی و حسی سرچشمه می‌گیرند که نتیجه تعامل ما با محیط اطرافمان هستند؛ برای مثال، انسان به دلیل داشتن قامت عمودی، مفاهیم بالا و پایین را درک می‌کند و این ویژگی باعث به وجود آمدن طرح‌واره تصویری بالا و پایین می‌شود.

۲-۴- مجاز

مجاز در گذشته مانند استعاره نوعی آرایه ادبی زبان به‌شمار می‌رفته است؛ اما لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) مجاز را نیز دارای ماهیتی مفهومی دانستند و نشان دادند که باید کاربرد مجاز را نیز همچون استعاره، فرایند ذهنی و شناختی بدانیم. مجاز براساس نوعی مجاورت^۳ و قرابت^۴ به کار می‌رود. مثالی که لیکاف و جانسون در معرفی مجاز بیان می‌کنند، صدازدن مشتریان در رستوران با شماره روی میز آن‌هاست؛ برای مثال همبرگر میز ۵ را دادی؟ (راسخ‌مهند، ۱۳۸۹: ۶۱).

۲-۵- مقوله‌های شعاعی در مقوله چندمعنایی

یکی از اساسی‌ترین پدیده‌های زبان، وجود معانی متفاوت، اما در عین حال مرتبط با کلمه است. چندمعنایی پدیده‌ای است که در آن واژه‌ای عموماً با دو یا چند معنای مرتبط با یکدیگر ظاهر می‌شود (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۳۲۹). رویکرد منحصربه‌فرد زبان‌شناسی شناختی در مطالعات مرتبط با معناشناسی، این بود که چندمعنایی را در قالب مقوله‌بندی مطالعه کرد (گیراتز و کوی‌کنز، ۲۰۰۷: ۱۴۰). بروگمن^۶ (۱۹۸۱) چندمعنایی را به مثابه پدیده‌ای ذهنی می‌داند که پایه و اساس نظریه معنایی واژه را تشکیل می‌دهد (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۳۳۰). لیکاف (۱۹۸۸) با پذیرش دیدگاه بروگمن، چندمعنایی را براساس نظریه مقولات شعاعی بررسی می‌کند. راسخ‌مهند (۱۳۸۹ الف: ۹۷) بیان می‌دارد: «به‌زعم بروگمن، چندمعنایی را باید بنیاد نظریه معنایی واژه در نظر گرفت.»

مقوله شعاعی مقوله‌ای مفهومی است که در آن چند مفهوم در ارتباط با یک مفهوم مرکزی

1. M. Johnson

2. Embodied

3. Contiguity

4. Proximity

5. D. Geeraerts & H. Cuyckens

6. C. Brugman

سازمان‌بندی شده‌اند (راسخ‌مهند، ۱۳۸۹ الف: ۹۸). اگرچه هرکدام از معانی می‌توانند نقش ساختاری سرنمونی را بازی کنند، ولی عضو مرکزی مقوله شعاعی، مدل شناختی را به‌تصویر می‌کشد که معانی حاشیه‌ای از آن جدا شده‌اند. این معانی حاشیه‌ای با رابطه‌هایی همچون طرح‌واره‌های تصویری، استعاره، مجاز و... با همدیگر رابطه دارند.

۳- شیوه انجام پژوهش

پژوهش حاضر از نوع توصیفی و کاربردی است و برای جمع‌آوری داده‌ها، از روش اسنادی استفاده شده است. برای این منظور تلاش شد تا تعدادی از صفات چندمعنای رایج در زبان ترکی آذربایجانی از راه پیکره‌ها و پایگاه‌های داده مختلف ترکی استخراج شوند؛ بنابراین حدود هفتاد صفت ساده چندمعنای ترکی به‌همراه برخی وام‌واژه‌های فارسی از مجلات محلی ترکی، محاورات روزمره گویشوران بومی، فرهنگ ترکی - فارسی شاهمرسی (۱۳۸۷) و فرهنگ دوزبانه فارسی - ترکی بهزادی (۱۳۷۷) شناسایی شد؛ سپس برای هر صفت یک مدخل واژگانی مد نظر قرار گرفت که شامل معنای واژه و همچنین پیکره مورد نظر است. انتخاب پیکره براساس شمّ زبانی نگارنده و نیز مجلات محلی به زبان ترکی آذربایجانی صورت گرفت. به‌منظور مشخص‌شدن معانی سرنمون، از پرسش‌نامه محقق‌ساخته، مصاحبه، بسامد آن‌ها در مجلات ترکی و نیز شمّ زبانی نگارنده استفاده شد و نتایج به‌طور خلاصه برای هرکدام از صفات در جدولی گردآوری شد؛ سپس، برای تحلیل داده‌ها، نمودار شعاعی برای هریک از صفات رسم شد. پس از آن معانی مختلف این صفت‌ها تحلیل شده و سازوکارهای شناختی ایجاد معانی مختلف از معنی عینی و سرنمون و نحوه ارتباط آن‌ها با یکدیگر بررسی شد.

۴- تحلیل داده‌ها

در این بخش هشت مورد از صفات ساده ترکی به‌طور تصادفی به‌همراه پیکره مربوط به آن‌ها تجزیه و تحلیل و دلایل ایجاد چندمعنایی در آن‌ها بررسی می‌شود.

۴-۱- قارا /qara/

صفت قارا /qara/ در معنای عینی و اولیّه خود به‌معنای سیاه و تاریک است. براساس نتایج پرسش‌نامه به‌نظر می‌رسد که این معنا، معنای سرنمونی و اولیّه‌ای باشد که سایر معانی از این معنای سرنمونی نگاشت یافته باشند؛ زیرا در تمامی معانی این کلمه ردّ پای این مفهوم دیده می‌شود. آنچه عامل نگاشت این مفهوم به مفاهیم دیگر شده است، طرح‌واره حجمی و حرکتی است. آنچه در ذهن ما از رنگ سیاه

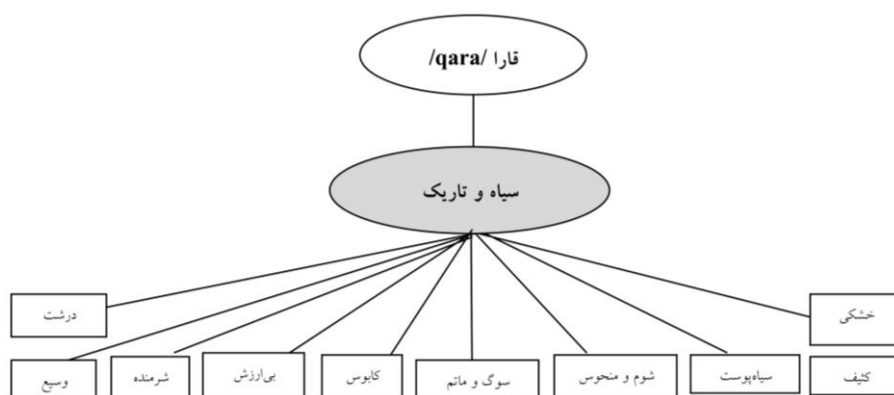
وجود دارد، حجم سیاه‌رنگی است که هرچه کنارش قرار گیرد، به خود مبتلا می‌سازد و کیفیت سیاهی به آن‌ها می‌دهد.

جدول (۱). معانی و پیکره صفت قارا /qara/

ردیف	معانی صفت قارا /qara/	معنای سرنمون (براساس نتایج پرسش‌نامه)	پیکره مورد استفاده	ترجمه فارسی
۱	سیاه	سیاه	qara geyinip.	سیاه پوشیده.
۲	تاریک		hava qaraldi.	هوا تاریک شد.
۳	کابوس		biləsin qara basir geçələr.	شب‌ها کابوس می‌بینم.
۴	سیاه‌پوست		qara kişi gürdüm. bir	مرد سیاه‌پوستی را دیدم.
۵	سوگ و ماتم		qara tutub gənə.	بازم عزای گرفته.
۶	شوم و نامنحوس		bu gün sizin qara günüzdi.	امروز روز شوم و سخت شماست.
۷	بی‌ارزش		önun jinsləri bir qara pula dəyməz.	جنساش خیلی بی‌ارزشن.
۸	کثیف		köynəgimin boynu qaralıp.	یقه پیراهنم کثیف شده.
۹	شرمنده		puluni istiyəndə qaraldım.	وقتی طلبشو خواست، شرمنده شدم.
۱۰	وسیع		qara çulə veliip heyvani.	زبون‌بسته رو تو دشت بیکران ولش کرده.
۱۱	بزرگ		adam düylü ki, qara inəkdi.	آدم نیست که یه گاو بزرگه.

در مفهوم شوم و منحوس نیز طرح‌واره حجمی و طرح‌واره حرکتی جهت وجود دارد؛ به این صورت که خوبی و خوشبختی را مانند حجمی سفید و روشن و حرکت به سمت بالا و شومی و نحسی را که منفی است، سیاه و تیره در نظر گرفته و آن را در سمت پایین درک می‌کنیم. در مفهوم کثیفی نیز می‌توان آن را با استفاده از طرح‌واره حرکتی جهت تفسیر کرد. در مفاهیم سوگ و ماتم‌زده، خشکی، درشت، وسیع، ترسناک و کابوس نیز طرح‌واره حرکتی جهت و نیز طرح‌واره حجمی عامل نگاشت مفهوم اولیه صفت قارا به این مفهوم شده‌اند. در نهایت، مفهوم شرمنده‌شدن را نیز می‌توانیم براساس طرح‌واره حرکتی جهت و حجم به این صورت توصیف کنیم که هرگاه بتوانیم پیش کسی سربلند باشیم، به اصطلاح می‌گوییم روسفید شدم و این را به صورت صفتی مثبت و حرکت به سمت بالا در نظر می‌گیریم و روسیاهی نیز به صورت منفی درک شده و به سمت پایین در نظر گرفته می‌شود؛ بنابراین صورت خود را در مسیری در نظر گرفته که در صورت شرمندگی به سمت حجم سیاه‌رنگی حرکت کرده و حالت سیاهی و شرمندگی را به خود می‌گیرد؛ بنابراین رابطه بین معنای سرنمون این صفت و سایر

معانی حاشیه‌ای را می‌توان با استفاده از اصل مقولات شعاعی به‌شکل زیر نشان داد:



نمودار (۱). شبکه معنایی صفت قارا /qara/

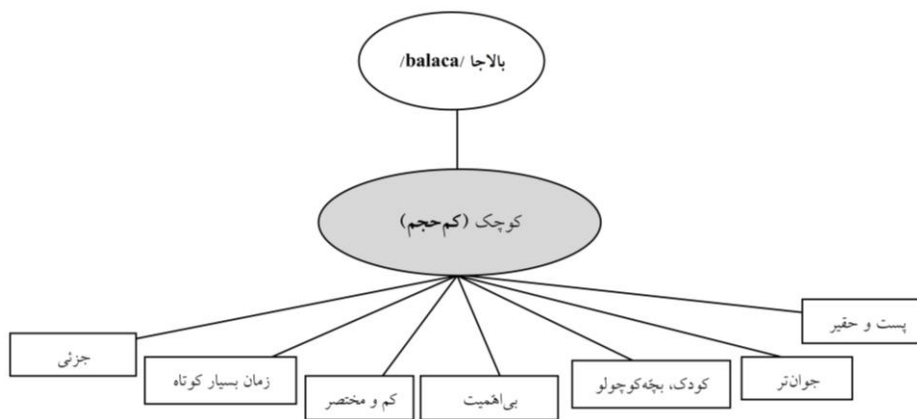
۴-۲- بالاجا /balaca/

جدول (۲). معانی و پیکره صفت بالاجا /balaca/

ردیف	معانی صفت بالاجا /balaca/	معنای سرنمون (طبق نتایج پرسش‌نامه)	پیکره مورد استفاده	ترجمه فارسی
۱	کوچک (کم حجم)	کودک، جوان‌تر، پست و حقیر	balaca ötağ	اتاق کوچک
۲	کهنتر، جوان‌تر		mən sənnən balacayam.	من از تو کوچک‌ترم.
۳	کودک، بچه کوچولو		balaca gəl bura görüm.	کوچولو بیا اینجا ببینم.
۴	بی‌اهمیت		balaca sözüümüz çıxdı.	مشاجره‌ای بی‌اهمیت داشتیم
۵	کم و مختصر		balaca çürək yiyək gedək.	یه کم غذا بخوریم بریم.
۶	زمان بسیار کوتاه		bir balaca tilfunnan danışdım.	مدت کوتاهی با تلفن حرف زدم.
۷	جزئی		balaca tozih verdim.	به‌صورت جزئی توضیح دادم.
۸	پست و حقیر		özüyö balaca eləmə yanında.	پیشش خودتو کوچک نکن.

اولین مفهومی که از واژه بالاجا /balaca/ در ذهن گویشور ترک‌زبان خطور می‌کند، کم‌حجم‌بودن است. آنچه در این مفهوم دیده می‌شود، طرح‌واره حجمی است؛ زیرا در مثال اول، برای اتاق حجمی قائل شده‌ایم. در مفهوم جوان‌تر و نیز کودک، براساس تجربیات ذهنی خود، سن را با اندازه فیزیکی درک می‌کنیم؛ بنابراین کودک را که دارای سن کم است کوچک‌تر و بزرگسال را که سن زیادی دارد، بزرگ‌تر تصور می‌کنیم. آنچه باعث ایجاد چنین مفهومی از واژه بالاجا /balaca/ می‌شود، طرح‌واره حرکتی شیء است. مفاهیم بی‌اهمیت و کم نیز حاصل نگاشت ویژگی کم‌حجم، براساس طرح‌واره

حرکتی شیء است؛ بنابراین، براساس طرح‌واره شیء می‌توان بنیان‌های عینی برای نگاشت‌های استعاری و تشکیل معانی مختلف از آن را فراهم کرد؛ زیرا برای مفاهیم انتزاعی مانند سن، حرف و فکر مانند شیء ویژگی‌های فیزیکی و جسمی در نظر گرفته شده است. در مفهوم زمان بسیار کوتاه، حوزه زمان که انتزاعی است، براساس حوزه مکان که عینی‌تری است، مفهوم‌سازی شده است و آنچه این مفهوم را به وجود آورده است، طرح‌واره حرکتی شیء است. در مفهوم جزئی و پست نیز همانند شیئی برای آن حجم کوچکی در نظر گرفته شده است؛ بنابراین رابطه بین معنای سرنمون این صفت و سایر معانی حاشیه‌ای را می‌توان با استفاده از اصل مقولات شعاعی به شکل زیر نشان داد:



نمودار (۲). شبکه معنایی صفت بالاجا /balaca/

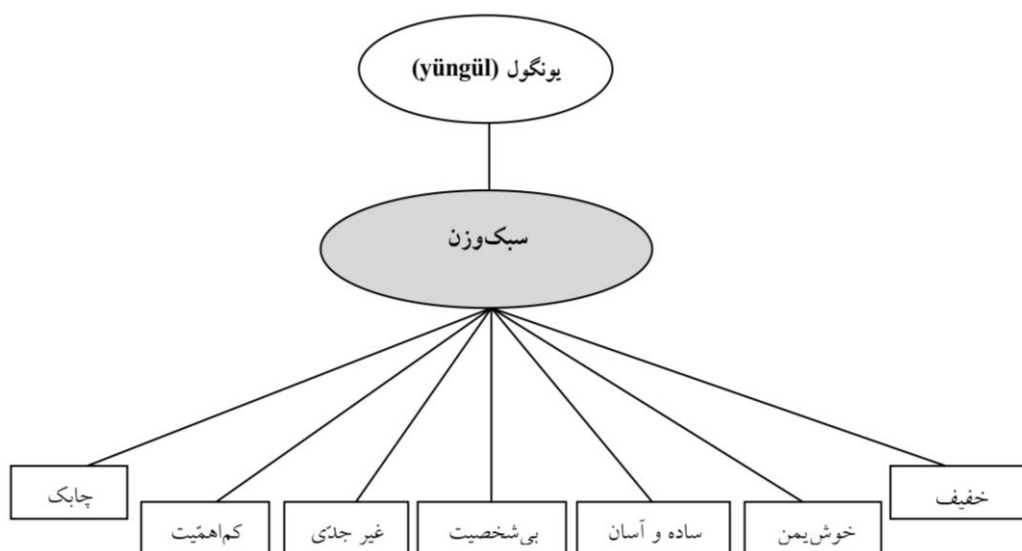
۴-۳- یونگول /yüngül/

جدول (۳). معانی و پیکره صفت یونگول /yüngül/

ردیف	معانی صفت یونگول /yüngül/	معنای سرنمون (طبق نتایج پرسش‌نامه)	پیکره مورد استفاده	ترجمه فارسی
۱	سبک‌وزن	سبک‌وزن	yüngül yük	بار سبک
۲	خفیف		yüngül yaqış	باران خفیف
۳	مبارک و خوش‌یمن		ayaqi yüngülüdü.	پا قدمش مبارک بود.
۴	ساده و آسان		yüngül tutma çox.	زیاد ساده بگیر.
۵	بی‌شخصیت		bir yüngülüne tuş galdım.	با انسان بی‌شخصیتی برخورد داشتم.
۶	غیر جدی		yüngül tutma.	جدی بگیر.
۷	کم‌اهمیت		yüngül söz	حرف بی‌اهمیت
۸	چابک		yüngül qaçdim.	با چابکی دویدم.

براساس تجربیات روزمره و طرح‌واره ذهنی که از محیط می‌گیریم، اولین معنایی که از این واژه به ذهن می‌رسد سبک‌وزن است. این معنی، معنای عینی واژه بوده و برای بیان مفاهیم انتزاعی دیگر به‌کار می‌رود. صفت یونگول /yüngül söz/ در معنی بی‌ارزش و کم‌اهمیت در عبارت یونگول‌سوز /yüngül söz/ (حرف بی‌اهمیت) در معنای انتزاعی کلمه به‌کار رفته است. اساس تشکیل چنین مفهومی در ذهن، طرح‌واره حرکتی شیء است. براساس طرح‌واره شیء، واژه سوز /söz/ به‌مانند شیئی درنظر گرفته شده است که وزن دارد که در این عبارت، وزن کمی دارد. درواقع نگاشت ویژگی کم‌وزن براساس طرح‌واره شیء از حوزه معنایی مبدأ به حوزه معنایی مقصد انتقال یافته و این معنی استعاری شکل گرفته است. یونگول /yüngül/ در معانی خفیف، آسان و... براساس توضیحات بالا قابل تبیین است.

آدمی که از لحاظ ارزش‌های اخلاقی در حد پایینی است، متانت و وقار کمتری در رفتار او دیده می‌شود. اساس تشکیل این معنی نیز نگاشت ویژگی کم و سبک‌بودن است. هرچیزی سبک باشد هنگام حمل و نقل انرژی کمتری می‌طلبد و داشتن انرژی باعث خوشحالی و درنهایت خوشبینی به آن چیز می‌شود؛ بنابراین به‌نظر می‌رسد نگاشت استعاری این ویژگی منجر به تشکیل معنای خوش‌یمن شده است. اگر چیزی سبک‌وزن باشد، به‌آسانی و چابکی قابل حرکت است و نگاشت این ویژگی اساس ساخت معنای چابک است؛ بنابراین رابطه بین معنای سرنمون این صفت و سایر معانی حاشیه‌ای را می‌توان با استفاده از اصل مقولات شعاعی به‌شکل زیر نشان داد:



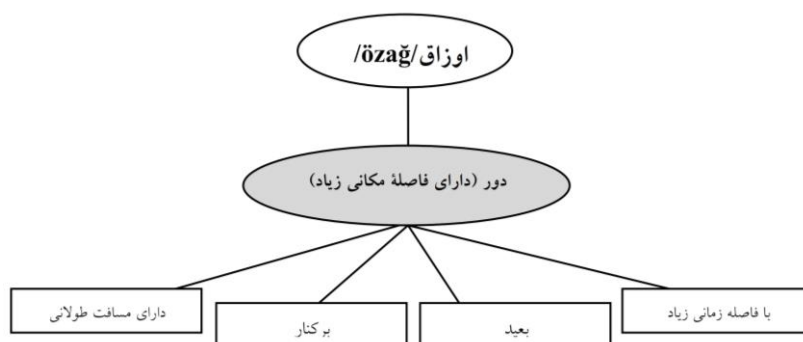
نمودار (۳). شبکه معنایی صفت یونگول /yüngül/

۴-۴- اوزاق /özağ/

جدول (۴). معانی و پیکره صفت اوزاق /özağ/

ردیف	معانی صفت اوزاق /özağ/	معنای سرنمون (طبق نتایج پرسش‌نامه)	پیکره مورد استفاده	ترجمه فارسی
۱	دور (دارای فاصله مکانی زیاد)	دور (دارای فاصله مکانی زیاد)	özağ yer	جای دور
۲	با فاصله زمانی زیاد		özağ zaman	زمان طولانی
۳	بعید		bu iş sənən özağdı.	این کار از تو بعیده.
۴	میرا		gönahdan özağ	میرا و دور از گناه
۵	دارای مسافت طولانی		özağ kişvər	کشور دور

آنچه به منزله معنای عینی از کلمه /اوزاق/ özağ/ براساس تجربیات برگرفته از محیط در ذهن گویشوران وجود دارد، فاصله مکانی زیاد است. در اینجا طرح‌واره راه است که بنیان‌های عینی برای نگاشت‌های استعاری و تشکیل معنای دیگر را به وجود آورده است. با این توضیح که وقتی چیزی در فاصله‌ای قرار دارد، برای رسیدن به آن باید مسیری را طی کرد. با نگاشت برخی ویژگی‌های این واژه به سایر حوزه‌های معنایی، معانی استعاری و انتزاعی دیگری تشکیل می‌شود. ویژگی‌های فاصله و طولانی‌بودن از معنای عینی کلمه /اوزاق/ özağ/ استنباط می‌شود. این واژه در معنای با فاصله زیاد به‌طور دقیق در معنای عینی کلمه به‌کار رفته است. در این مفهوم حوزه زمان که انتزاعی‌تر است از حوزه مکان که عینی است مفهوم‌سازی شده است. در ایجاد معانی انتزاعی بعید و برکنار، نگاشت ویژگی فاصله از حوزه معنایی /اوزاق/ özağ/ نقش دارد؛ همچنین با نگاشت ویژگی طولانی‌بودن از حوزه معنایی مبدأ، معنی انتزاعی دارای مسافت طولانی تشکیل می‌شود؛ بنابراین رابطه بین معنای سرنمون این صفت و سایر معانی حاشیه‌ای را می‌توان با استفاده از اصل مقولات شعاعی به شکل زیر نشان داد:



نمودار (۴). شبکه معنایی صفت اوزاق /özağ/

۵-۴- یانیخ /yanix/

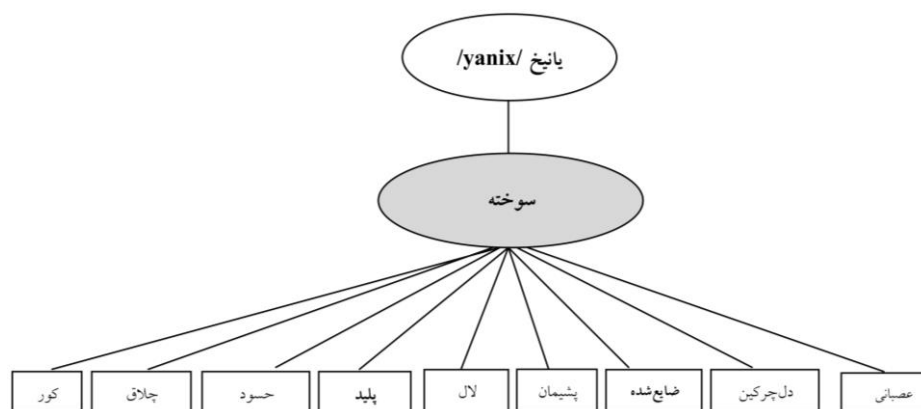
جدول (۵). معانی و پیکره صفت یانیخ /yanix/

ردیف	معانی صفت یانیخ /yanix/	معنای سرنمون (طبق نتایج پرسش‌نامه)	پیکره مورد استفاده	ترجمه فارسی
۱	سوخته	سوخته	yanix çürəgi ver mənə.	نون سوخته رو بده به من.
۲	دل‌چرکین		örəgim yanip biləsinnən.	از دستش ناراحتم.
۳	ضایع شده		burnu yandi bu süzünən.	با این حرف ضایع شد.
۴	پشیمان		ayağı yanix	پشیمان
۵	لال		dili yanmış	لال شده (نفرین)
۶	پلید		dali yanmış	آدم پلید
۷	حسود		qarni yanix adamdi.	آدم حسودیه.
۸	چلاق		qıçı yanmış	چلاق شده! (نفرین)
۹	کور		gözü yanmış	کور شده! (نفرین)

اولین مفهوم ذهنی که از صفت مفعولی یانیخ /yanix/ در ذهن گویشور ترک‌زبان خطور می‌کند، سوخته است که بیان‌گر حالتی است که چیزی بر اثر گرما یا آتش یا عامل دیگر از حالت طبیعی خود خارج شده و به رنگ یا حالتی دیگری درآمده که به‌طور معمول آن حالت رنگ سیاه یا تیره است. پس آنچه در این مفهوم وجود دارد، تبدیل شدن از حالتی به حالت دیگر است که این گویای طرح‌واره حرکتی است. به‌نظر می‌رسد که همین مفهوم (سوخته) معنای سرنمونی باشد که سایر معانی و مفاهیم آن بر اثر طرح‌واره حرکتی نگاشت یافته و باعث ایجاد چندمعنایی در این صفت شده است.

در مفهوم دل‌چرکین، طرح‌واره حرکتی، قلب انسان را در مسیری درنظر گرفته است که با حرکت از میان پلیدی‌ها و بدی‌های روزگار به‌رنگ سیاه درآمده است. در معانی ضایع شدن، پشیمانی، لال، پلید، چلاق، حسود و عصبانی نیز طرح‌واره حرکتی عامل نگاشت مفهوم یانیخ /yanix/ به این حوزه‌های معنایی است؛ یعنی همه آن معانی با حرکت در مسیری، دارای کیفیت خاصی شده و به‌صورت دیگری نمایان شده‌اند. در مفهوم کور نیز طرح‌واره حرکتی عامل نگاشت به این مفهوم است؛ اما این معنی را به‌صورتی دیگر و با استفاده از طرح‌واره جهت‌گیرانه نیز می‌توان تحلیل کرد به این صورت که ما روشنایی را که صفتی مثبت است، حرکتی به‌سمت بالا درنظر گرفته و در طرف دیگر آن سیاهی را که نتیجه سوختن است را صفتی منفی و حرکتی رو به پایین درنظر می‌گیریم که با حرکت به آن سمت، بینایی انسان تبدیل به کوری و سیاهی می‌شود. پس می‌توان نتیجه گرفت که طرح‌واره حرکتی مسیر و

جهت عامل نگاشت معنای صفت یانیخ به سایر حوزه‌های معنایی شده است و رابطه بین معنای سرنمون این صفت و سایر معنای حاشیه‌ای را می‌توان با استفاده از اصل مقولات شعاعی به شکل زیر نشان داد:



نمودار (۵). شبکه معنایی صفت یانیخ /yanix/

۴-۶- قیررخ /qirix/

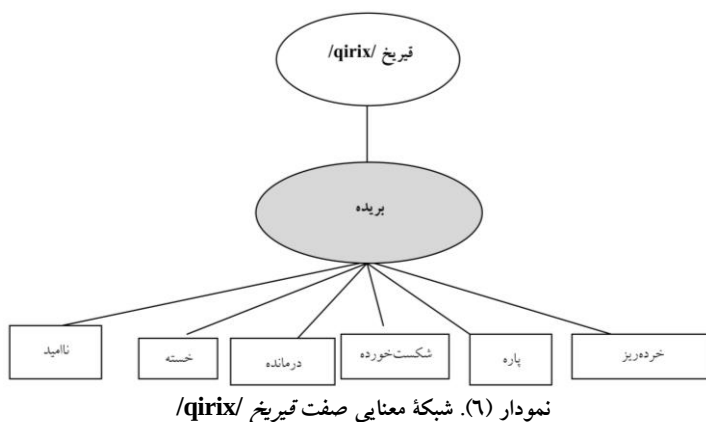
جدول (۶). معانی و پیکره صفت قیررخ /qirix/

ردیف	معنای صفت قیررخ /qirix/	معنای سرنمون (طبق نتایج پرسش‌نامه)	پیکره مورد استفاده	ترجمه فارسی
۱	بریده	بریده	qirix tənəfi ver bura	طناب بریده رو بده بیا.
۲	خرده‌ریز		buğda gəriğidi bular.	خرده‌های گندم هستن اینا.
۳	پاره		qirix kəmər bəndi vermə mənə.	کمربند پاره رو نده به من.
۴	شکست‌خورده		düşmən qirix gürsəniri.	دشمن به نظر شکست‌خورده میاد.
۵	درمانده		qirix düşüp qalmışam.	درمانده شدم.
۶	خسته		bu gün çox qiriğam.is çöxudu.	امروز خیلی خسته‌ام. کار زیاد بود.
۷	ناامید		qirix nişan verma özün. tapılar.	خودتو ناامید نشون نده. پیدا میشه.

معنای اولیه‌ای که از صفت مفعولی قیررخ /qirix/ به ذهن می‌رسد، پاره‌شده با اعمال نیرو یا فشار است. براساس طرح‌واره تصویری که از صفت قیررخ /qirix/ در ذهن خود داریم، آن را حالتی می‌دانیم که از سمت کنش‌گر به سمت کنش‌پذیر روی می‌دهد؛ بنابراین آنچه در این مفهوم دیده می‌شود، وجود طرح‌واره حرکتی شیء و مسیر است و آنچه عامل نگاشت این مفهوم به سایر معنای حاشیه‌ای شده،

طرح‌واره حرکتی شیء و مسیر حرکت است.

مفهوم بریده نیز طرح‌واره حرکتی شیء و مسیر عامل نگاشت به این مفهوم است. بدین صورت که چیزی که بریده می‌شود، همانند شیئی در نظر گرفته شده است که با حرکت در مسیری حالت خاصی را که همان پاره‌شده است، به خود می‌گیرد. در سایر مفاهیم خسته، شکست‌خورده و خردده‌ریز شده نیز آنچه عامل نگاشت معنای اولیه و سرنمونی پاره‌شده به این مفاهیم شده است، طرح‌واره حرکتی شیء و مسیر است که در تمامی این‌ها داشتن حالتی را مستلزم حرکت در مسیر تصوّر کرده که ویژگی خاصی در طی این مسیر به حالت خاصی تبدیل می‌شود. پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که طرح‌واره حرکتی شیء و مسیر، عامل ایجاد چندمعنایی در صفت قیرخ /qirix/ است و رابطه بین معنای سرنمون این صفت و سایر معانی حاشیه‌ای آن با استفاده از اصل مقولات شعاعی به شکل زیر است:

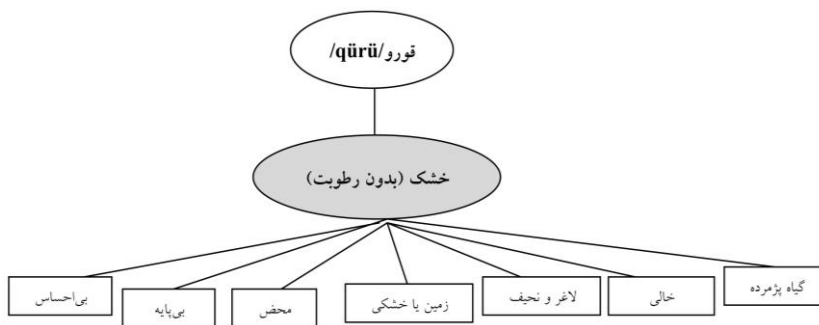


۴-۷- قورو /qürü/

جدول (۷). معانی و پیکره صفت قورو /qürü/

ردیف	معانی صفت قورو /qürü/	معنای سرنمون (طبق نتایج پرسش‌نامه)	پیکره مورد استفاده	ترجمه فارسی
۱	خشک (بی‌رطوبت)	خشک (بدون رطوبت)	qürü çapit	پارچه خشک و بدون نم
۲	گیاه پژمرده		qürü öt	علف خشک پژمرده
۳	خالی		qürü ötağ	اتاق خالی از اثاث
۴	لاغر و نحیف		qürü arvat	زن لاغر و نحیف
۵	زمین یا خشکی		qürülüg	خشکی
۶	محض		qürü oxümağ	خواندن محض
۷	بی‌پایه		qürü söz	حرف بی‌پایه
۸	بی‌احساس		qürü adam	آدم بی‌احساس

براساس تجربیات ذهنی که از جهان اطراف خود داریم، قورو /qürü/ را به صورت چیزی که خشک و بی رطوبت باشد، درک می کنیم. ویژگی هایی که در قورو /qürü/ یا حالت خشکی وجود دارند، عبارت اند از: پژمردگی، بی تحرکی، بی حالی، عدم حیات و... . نگاشت این ویژگی ها از حوزه معنایی مبدأ به حوزه معنایی مقصد است که باعث ایجاد معانی گوناگونی از این صفت می شود. آنچه موجب این نگاشت ها می شود، طرح واره حرکتی است؛ زیرا در هر کدام از این معانی ویژگی بی رطوبت شدن چیزی وجود دارد. به این صورت که در هر کدام از این معانی، چیزی در اثر از بین رفتن رطوبت به این شکل درآمده است و همانند شیئی است که دارای این ویژگی ها شده است. وجود آب در هر پدیده ای باعث شادابی و طراوت می شود و بی شک وقتی آب خود را از دست دهد، این طراوت از دست خواهد رفت و پژمرده خواهد شد. با نگاشت این ویژگی از حوزه معنایی خشک، می توان برای تشکیل مفهوم انتزاعی تر پژمرده بهره برد. وقتی جایی خشک و بی آب و علف باشد، یعنی آن مکان خالی است و در آن چیزی یافت نمی شود؛ بنابراین با نگاشت ویژگی نبودن و نداشتن به حوزه معنایی دیگر معنی انتزاعی قورو چورک /qürü čörək/ یعنی نان خالی (بدون همراهی چیزی در کنار غذا) تشکیل می شود. معانی بی پایه، خالی، محض و بی احساس نیز با این روش قابل تبیین است؛ بنابراین رابطه بین معنای سرنمون این صفت و سایر معانی حاشیه ای را می توان با استفاده از اصل مقولات شعاعی به شکل زیر نشان داد:



نمودار (۷). شبکه معنایی صفت قورو /qürü/

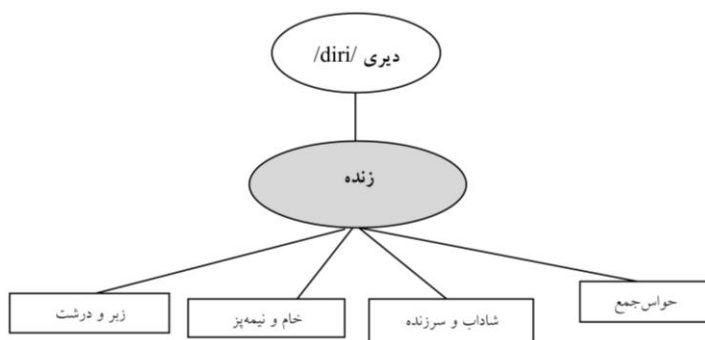
۴-۸- دیری /diri/

اولین معنی که با شنیدن کلمه دیری /diri/ به ذهن گویشوران خطور می کند، زنده بودن و دارای زندگی بودن است. نگاشت استعاره و ویژگی دارای زندگی و جاندار از حوزه معنایی دیری /diri/ به سایر حوزه های معنایی انتزاعی تر، مشهود است. ویژگی هایی که در زنده بودن وجود دارد عبارت اند از: حرکت، سرزندگی، شادابی، توانایی و استحکام و... .

جدول (۸). معانی و پیکره صفت دیری /diri/

ردیف	معانی صفت دیری /diri/	معانی سرنمون (طبق نتایج پرسش‌نامه)	پیکره مورد استفاده	ترجمه فارسی
۱	زنده	زنده	diri davar	گوسفند زنده
۲	شاداب و سرزنده		diri baş aqac	درخت شاداب
۳	حواس جمع		diri baş qöca	پیرمرد حواس جمع
۴	خام و نیمه‌پز		diri düğü	برنج خام
۵	زبر و درشت		diri danişdi.	درشت و گستاخ حرف زد.

نگاشت این ویژگی‌ها از حوزه معنایی مبدأ به حوزه معنایی مقصد است که موجب ایجاد این معانی از این صفت شده است. با نگاشت ویژگی دارای زندگی از حوزه معنایی دیری به حوزه معنایی خام و نیمه‌پز، می‌توان عبارت /diri düğü/ (برنج نیمه‌پز) را تبیین کرد؛ زیرا یکی از عوامل ازدست‌دادن زندگی سوختن و حرارت است. زمانی که برنج به اندازه کافی گرما نبیند یا نجوشد، خام و نپخته و دارای استحکام است و می‌توان گفت کمابیش زنده یا دیری است؛ بنابراین با نگاشت ویژگی زنده‌بودن، معنی انتزاعی خام و نپخته تشکیل می‌شود. با نگاشت ویژگی توانایی، از حوزه معنایی مبدأ به مقصد، معنی حواس جمع تشکیل می‌شود. اساس تشکیل معنای زبر و درشت نیز طرح‌واره حرکتی شیء است؛ بنابراین رابطه بین معنای سرنمون این صفت و سایر معانی حاشیه‌ای را می‌توان با استفاده از اصل مقولات شعاعی به شکل زیر نشان داد:



نمودار (۸). شبکه معنایی صفت دیری /diri/

۵- نتیجه‌گیری

با توجه به اینکه پدیده چندمعنایی از مهم‌ترین مفاهیم پایه‌ای در زبان‌شناسی شناختی به‌شمار می‌رود، در پژوهش حاضر مقوله چندمعنایی درمورد صفات ساده که به‌سبب برخورداری از سطح بالایی از انتزاع،

از اهمیت مطالعاتی خاصی در همه زبان‌ها برخوردارند، در زبان ترکی آذربایجانی بررسی شد و اصول و راهکارهای ایجاد چندمعنایی در این رویکرد که شامل طرح‌واره‌های تصویری، استعاره، مجاز و مقوله‌بندی شعاعی است، پرداخته شد.

در نوشتار پیش رو مشخص شد که معانی مختلف هر صفت با استفاده از اصل مربوط به مقوله‌بندی شعاعی قابل توصیف است. در این راستا، نخست برای هر صفت یک شبکه شعاعی رسم شد و براساس آن معنی اول عینی تر یا سرنمون و حاشیه‌ای بررسی و این رابطه تحلیل شد. با بررسی معانی مختلف صفت‌ها روشن شد که اصل مقوله‌بندی شعاعی می‌تواند چندمعنایی را در صفت‌های ترکی آذربایجانی توصیف کند و برخلاف آنچه در دیدگاه سنتی بیان شده است، ارتباط میان معانی صفات چندمعنی، تصادفی نیست؛ بلکه رابطه‌ای نظام‌مند برقرار بوده و با مقوله‌بندی شعاعی قابل توصیف است؛ همچنین مشخص شد که استعاره مهم‌ترین اصل در ایجاد چندمعنایی در صفت‌های این زبان است و طرح‌واره‌های تصویری ناشی از تجربیات روزمره ما، در شکل‌گیری استعاره‌های مفهومی، مهم‌ترین نقش را برعهده دارند.

به‌طور کلی، نتایج پژوهش حاضر در حوزه چندمعنایی هم‌سو و مؤید یافته‌های زبان‌شناسان شناختی در این حوزه است؛ همچنین نتایج نوشتار پیش رو در حوزه آموزش زبان و تألیف فرهنگ‌های لغت کاربردی تر و دقیق‌تر، افزایش میزان ربط در بازیابی اطلاعات و نیز ماشین‌های ترجمه قوی‌تر می‌تواند یاری‌گر متخصصان این حوزه‌ها باشد.

از یافته‌های فرعی پژوهش حاضر می‌توان گفت که با بررسی سازوکارهای شناختی ایجاد چندمعنایی در صفات مشترک رایج (وام‌واژه‌ها)^۱ زبان‌های ترکی و فارسی، به‌نظر می‌رسد ادعای شناخت‌گرایان مبنی بر جهانی بودن سازوکارهای شناختی ایجاد چندمعنایی و اینکه رفتار زبانی بخشی از استعدادهای شناختی انسان است و نه حوزه‌ای مستقل، قوت می‌گیرد؛ زیرا اگر واژه‌ای از زبانی قرض گرفته می‌شود، چه‌بسا تنها معانی و مفاهیم اولیه و سرنمونی آن از راه فرایند وام‌گیری به زبان مقصد منتقل شود؛ ولی با بررسی‌های شناختی صورت‌گرفته روی صفات چندمعنای وام گرفته از زبان فارسی و کاربرد آن‌ها با تک‌زبان‌های ترک‌زبان و نیز بررسی همان صفات در زبان مبدأ، مشخص شد که افزون بر معنای سرنمونی، در معانی حاشیه‌ای منشعب از آن‌ها نیز اشتراکات زیادی وجود دارد؛ بنابراین، به‌نظر می‌رسد، عدم امکان انتقال همه معانی حاشیه‌ای یک صفت چندمعنا با فرایند وام‌گیری و نیز استفاده از

معانی حاشیه‌ای مشترک این صفات به وسیله تک‌زبانیهایی که هیچ آشنایی و تماسی با زبان مبدأ ندارند، بتواند تأییدی بر همگانی بودن اصول معنی‌شناسی شناختی در چندمعنایی واژگانی در زبان‌ها باشد. شایان ذکر است چون این ادعا از اهداف اصلی پژوهش حاضر نبوده و از شواهد و بررسی‌های کافی در سایر زبان‌ها برخوردار نیست، بنابراین پژوهش‌های مکمل دیگری را برای اثبات می‌طلب و می‌تواند موضوع مستقل پژوهش‌های آتی باشد؛ همچنین پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های گسترده‌تری در مورد پدیده‌های زبانی به‌ویژه چندمعنایی برای سایر مقوله‌ها از جمله اسم، قید، صفات مرکب و... برای سایر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی و نیز مسائل بینارشته‌ای و کاربردی از جمله رفع ابهام واژگانی در بازیابی اطلاعات و هوش مصنوعی در چارچوب زبان‌شناسی شناختی انجام پذیرد.

منابع

- بهزادی، بهزاد (۱۳۷۷). فرهنگ دوجلدی فارسی - آذربایجانی. تهران: نشر نخستین.
- بوستانی‌زاد، حبیب (۱۳۹۱). بررسی راهکارهای چندمعنایی در افعال پرکاربرد زبان فارسی براساس دیدگاه شناختی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه بوعلی سینا.
- حضرتی، یوسف؛ فاطمه یوسفی راد؛ بلقیس روشن و محمدرضا احمدخانی (۱۳۹۶). بررسی چندمعنایی در زبان ترکی آذربایجانی در چارچوب معنی‌شناسی شناختی؛ فعل دیداری /görmək/ نگاه‌کردن. پژوهش‌های زبان‌شناختی در زبان‌های خارجی، ۵ (۲)، ۲۴۳-۲۶۷.
- خدابنده‌لو، طاهره (۱۳۹۳). بررسی مقوله چندمعنایی در صفت‌های پرسامد فارسی با رویکرد شناختی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه بوعلی سینا.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۹ الف). درآمدی بر معنی‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم. تهران: سمت.
- (۱۳۸۹ ب) بررسی معانی حروف اضافه مکانی فرهنگ سخن براساس معنی‌شناسی شناختی. ادب‌پژوهی، ۴ (۱۴)، ۴۹-۶۶.
- رضویان، حسین و معصومه خانزاده (۱۳۹۳). چندمعنایی حرف اضافه «به» در زبان فارسی با رویکرد معنی‌شناسی شناختی. مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، ۲ (۷)، ۵۷-۷۹.
- زارع شاهموسی، پرویز (۱۳۸۷). فرهنگ ترکی - فارسی. تبریز: نشر اختر.
- صفوی، کورش (۱۳۷۹). درآمدی بر معنی‌شناسی. تهران: سوره مهر.
- (۱۳۸۲). بحثی درباره طرح‌های تصویری از دیدگاه معنی‌شناسی شناختی. نامه فرهنگستان، (۲۱)، ۸۵-۶۵.
- فیاضی، مریم سادات؛ عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا؛ ارسلان گلفام؛ آریتا افراشی و فردوس آقاگل‌زاده (۱۳۸۷).

خاستگاه استعاره‌ی افعال حسّی چندمعنا در زبان فارسی از منظر معنی‌شناسی شناختی. *مجله ادب‌پژوهی*، (۶)، ۸۷-۱۰۹.

کریمی‌دوستان، غلامرضا؛ زهرا روحی بایگی (۱۳۹۵). بررسی چندمعنایی فعل سبک «زدن» از دیدگاه شناختی، *دوماهنامه جستارهای زبانی*، ۷ (۳)، ۱۲۹-۱۴۸.

منصوری، ابراهیم (۱۳۹۵). *تحلیل ساختار چندمعنایی در افعال ساده ترکی آذربایجانی با رویکرد شناختی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه بوعلی سینا.

ناظری‌پور، ایمان (۱۳۹۲). *بررسی صفات بیانی زبان فارسی از دیدگاه معنی‌شناسی شناختی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبائی تهران.

References

- Brugman, C. (1981). *The story of over*. M.A. thesis. Linguistics Dept, University of California, Berkeley.
- Evans, V. & G. Melanie (2006). *Cognitive Linguistics: an introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Geeraerts, D. & H. Cuyckens (Eds.) (2007). *The Oxford handbook of Cognitive Linguistics*. Oxford: Oxford University Press.
- Hurford, J. & B. Heasley (1983). *Semantics: A course book*. Cambridge shire: Cambridge University Press.
- Johnson, M. (1987). *The Body in the Mind*. Chicago, IL: Chicago University Press.
- Karaman, I. B. (2003). *Polysemy in Natural Language: Case Studies on the Structural Description of Polysemous Lexemes in English, German and Turkish*. Ph.D. thesis. University of Surrey.
- Lakoff, G. (1987). *Women, Fire and Dangerous Things. What Categories Reveal about the Mind*. Chicago: University of Chicago Press.
- Palmer, F. R. (1993). *Semantics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Saeed, J. I. (1997). *Semantics*, Oxford: Blackwell.
- Ulmann, S. (1991). *Object Recognition and Visual Cognition*. MIT University Press.

پیوست

جدول الفبای ترکی آذربایجانی

A a	B b	C c	Ç ç	D d	E e	Ə ə	F f	G g
a	be	ce	çe	de	e	a	fe	ge
[ɑ]	[b]	[dʒ]	[tʃ]	[d]	[e]	[æ]	[f]	[g]
Ğ ğ	H h	X x	I ı	İ i	J j	K k	Q q	L l
ğ	he	xe	ı	i	je	ke/ka	qe	el
[ɣ]	[h]	[x]	[w]	[i]	[ʒ]	[c/k]	[g]	[l]
M m	N n	O o	Ö ö	P p	R r	S s	Ş ş	T t
em	en	o	ö	pe	er	se	şe	te
[m]	[n-ŋ]	[o]	[ø]	[p]	[r]	[s]	[ʃ]	[t]
U u	Ü ü	V v	Y y	Z z				
u	ü	ve	ye	ze				
[u]	[y]	[v-w]	[j]	[z]				



Res. article

Lexical Aspect in Persian: A Study based on Scalar Theory

Mousa Ghonchepour[✉], Zohre Ahmadipooranari¹

1- Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Farhangian University, Tehran, Iran.

Received: 2019/29/09

Accepted: 2020/20/01

Abstract

The lexical aspect of contemporary Persian was studied in this article. The data which were extracted from Farhang-i-buzurg-i-soxan (Anvari, 2007) were investigated based on scalar approach. The traditional theories cannot differentiate and explain various aspectual events because of inadequate binary aspectual features. The investigation of data showed that scalar theory along with traditional features like [$\pm$ duration], [$\pm$ dynamicity], and [$\pm$ telicity] provides a more comprehensive aspectual classification and clearer explanation of Persian verbs and events. The traditional theories cannot account for verbs of degree achievements which have the dual [+ telic] and [- telic] aspectual behavior. By following the scalar approach, Persian verbs are classified into scalar (open and closed) and non-scalar (semelfactive and activity) categories. The non-scalar activity and semelfactive verbs are respectively durative and punctual events. The open scalar verbs show the dual telicity whereas the closed ones have [+ telic] feature. The closed scalar verbs are classified into two-point scalar and multi-point scalar events. These two categories differ from each other based on the [$\pm$ durative] feature. The two-point scalar verbs show punctual changes while the multi-point scalar ones undergo durative changes to achieve the endpoint.

Keywords: dynamicity, telicity, scale, achievement, accomplishment.

Citation: Ghonchepour, M., Ahmadipooranari, Z. (2020). Lexical Aspect in Persian: A Study based on Scalar Theory. *Journal of Western Iranian Languages and Dialects*, 8 (28), 73-94. (In Persian)





نمود واژگانی در زبان فارسی: مطالعه‌ای برپایه رویکرد سنجهای

موسی غنچه‌پور^۱، زهره احمدی پور اناری^۲

استادیار دانشگاه فرهنگیان، گروه زبان و ادبیات فارسی، تهران، ایران.

پذیرش: ۱۳۹۸/۷/۷ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۱۷

چکیده

در نوشتار پیش رو نمود واژگانی فعل در زبان فارسی معاصر برپایه داده‌های استخراج‌شده از فرهنگ بزرگ سخن (انوری، ۱۳۸۶) ازراه مؤلفه نمودی [سنجهای] مطالعه شد. رویکردهای سنتی به‌علت استفاده نکردن از مؤلفه‌های نمودی دوارزشی کافی، نمی‌توانند رویدادهای نمودی متفاوت را تبیین و از یکدیگر متمایز کنند. تحلیل نمونه‌های زبان فارسی نشان داد که رویکرد سنجهای به‌کمک مشخصه‌های سنتی [±تداوم]، [±پویایی] و [±غایی] دسته‌بندی جامع‌تر و تبیین روشن‌تری از افعال و رویدادها در زبان فارسی ارائه می‌دهد. رویکردهای سنتی نمی‌توانند افعال تحققی درجه‌ای که رفتار دوگانه [+غایی] و [-غایی] دارند را تبیین کنند. براساس رویکرد سنجهای، افعال و رویدادهای زبان فارسی به دو مقوله غیر سنجهای (تک‌رویدادی و کنشی) و سنجهای (باز و بسته) دسته‌بندی می‌شوند. افعال غیر سنجهای کنشی و تک‌رویدادی به‌ترتیب مشخصه‌های تداومی و لحظه‌ای را نشان می‌دهند. افعال سنجهای باز، مشخصه غایی دوگانه دارند، حال‌آنکه افعال سنجهای بسته، مشخصه غایی دارند و به دو گروه دونقطه‌ای و چندنقطه‌ای تقسیم می‌شوند. افعال سنجهای دونقطه‌ای و چندنقطه‌ای با مؤلفه [±لحظه‌ای] از یکدیگر متمایز می‌شوند. افعال سنجهای بسته دونقطه‌ای، بیان‌گر تغییر لحظه‌ای هستند، حال‌آنکه افعال سنجهای بسته چندنقطه‌ای تغییر تداومی را تا نقطه پایان نشان می‌دهند.

کلیدواژه‌ها: پویایی، غایی، سنجهای، تحققی، غایت‌مند.

استناد: غنچه‌پور، موسی؛ احمدی پور اناری، زهره (۱۳۹۹). نمود واژگانی در زبان فارسی: مطالعه‌ای برپایه رویکرد سنجهای. فصلنامه

مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، ۸ (۲۸)، ۷۳-۹۴.



۱- مقدمه

نمود واژگانی فعل، نمود موقعیتی یا نوع رویداد^۱ است که ماهیت واقعی کنش یا حالت را توصیف می‌کند و از نمود دستوری که اغلب نمود زاویه دید^۲ نامیده می‌شود متمایز است (کلین^۳، ۲۰۰۳: ۳۰؛ آلسن^۴، ۱۹۹۷: ۶۱-۶۵؛ اسمیت^۵، ۱۹۹۷: ۱۷). پژوهش‌های پیشین در حوزه نمود واژگانی، اغلب فعل را با سه مشخصه نمودی [±پویایی]^۶، [±تداومی]^۷ و [±غایی]^۸ دسته‌بندی می‌کنند (آلسن، ۱۹۹۴: ۳۶۳؛ وندلر^۹، ۱۹۶۷: ۱۰۰). به لحاظ منطقی، این سه مشخصه نمودی دوارزشی، همان‌گونه که جدول (۱) (که برپایه نمود واژگانی مؤلفه‌بنیاد است)، نشان می‌دهد هشت نوع رویداد را متمایز می‌سازند.

چهار رویداد ایستا^{۱۰}، کنشی^{۱۱}، غایت‌مند^{۱۲} و تحقق‌ی^{۱۳} که وندلر (۱۹۶۷: ۱۰۰-۱۰۵) معرفی می‌کند، رویداد تکررخدادی^{۱۴} (آلسن، ۱۹۹۴: ۳۷۰؛ رُستاین^{۱۵}، ۲۰۰۸: ۱۸۳) و رویدادهای (۶، ۷ و ۸) که پیش‌بینی می‌شوند؛ اما محقق نمی‌شوند؛ زیرا ترکیب برخی از این مشخصه‌ها با یکدیگر در تضادند یا رویدادی که آن‌ها توصیف می‌کنند در جهان واقعی رخ نمی‌دهد؛ برای نمونه، رویداد [±غایی]، رویدادی [±پویا] است؛ اما رویداد [-پویا، +غایی] امکان وقوع ندارد (جدول ۱ شماره ۶)؛ همچنین، در جهان واقعی رویدادی با مشخصه‌های [-پویا، -تداوم و -غایی] امکان وقوع نداشته و رخ نمی‌دهد (جدول ۱ شماره ۸)؛ افزون بر این، مشخصه‌های پیش‌گفته نمی‌توانند تمایز میان رویدادهای تحقق‌ی مانند مردن، خشک‌شدن و کاهش‌یافتن را که به لحاظ مشخصه غایی از یکدیگر متفاوت‌اند را نشان دهند؛ زیرا در این دسته‌بندی، رویدادهای تحقق‌ی تنها غایی پنداشته می‌شوند؛ همچنین، افعالی مانند خنک‌شدن و بلندترشدن با مشخصه‌های [±پویایی]، [±تداومی] و [±غایی] در این دسته‌بندی

1. aktionsart
2. viewpoint
3. W. Klein
4. M. B. Olsen
5. C. Smith
6. dynamicity
7. duration
8. telicity
9. Z. Vendler
10. state/stative
11. activity
12. accomplishment
13. achievement
14. semelfactive
15. S. Rothstein

جایگاهی ندارند؛ به عبارت دیگر، ضرورت انجام پژوهش حاضر براساس رویکرد سنجهای^۱ (کندی^۲، ۲۰۰۱: ۳۳-۷۰؛ کندی و لوین^۳، ۲۰۰۸: ۱۵۷؛ راپپورت هُوَوُ و لوین، ۲۰۱۰: ۲۸) به آن سبب است که رویکردهای مؤلفه‌بنیاد پیشین کارآیی کافی در طبقه‌بندی دقیق افعال و رویدادها را ندارند؛ افزون بر این، آن‌ها نمی‌توانند افعالی که هم ویژگی غایی و هم ویژگی غیر غایی دارند را متمایز کنند.

جدول (۱). دسته‌بندی نمود واژگانی افعال و مؤلفه‌های نمودی آن‌ها

شماره	نوع فعل	مشخصه		
		[± پویایی]	[± تداومی]	[± غایی]
۱	ایستا (دانستن)	-	+	-
۲	کنشی (دویدن)	+	+	-
۳	غایت‌مند (دایره‌کشیدن)	+	+	+
۴	تحقق‌ی (مردن)	+	-	+
۵	تک‌رویدادی (پلک زدن)	+	-	-
۶	؟	-	+	+
۷	؟	-	-	+
۸	؟	-	-	-

بحث‌های بسیاری درمورد دسته‌بندی نمود واژگانی برپایه نوع فعل، گروه فعلی، یا جمله ارائه شده است (ورکویل^۴، ۱۹۹۳: ۲۶۸-۲۸۲؛ کریفکا^۵، ۱۹۹۸: ۱۹۷؛ رُستاین، ۲۰۰۸: ۱۸۴). در پژوهش حاضر نمود واژگانی فعل با روش تحلیلی - توصیفی با توجه به داده‌های استخراج‌شده از فرهنگ بزرگ سخن (۱۳۸۱) مطالعه می‌شود؛ به عبارت دیگر، طبقه‌بندی نمودی فعل براساس هسته فعلی که در تعامل با موضوع^۶ و توصیف‌کننده است، با توجه به رویکرد سنجهای بررسی می‌شود. تعامل هسته فعلی یکسان با عناصر موضوع، قید یا گروه حرف اضافه‌ای، نمودهای متفاوتی را به دست می‌دهد؛ به این مفهوم که یک فعل، هسته گروه فعلی طبقه‌های نمودی متفاوتی قرار می‌گیرد؛ مانند فعل خوردن که به منزله فعل کنشی دسته‌بندی می‌شود و در سبب خوردن رویداد غایت‌مند را نشان می‌دهد.

1. scale
2. C. Kennedy
3. B. Levin
4. M. Rappaport Hovav
5. H. J. Verkuyl
6. M. Krifka
7. argument

بسیاری از کاوش‌ها کوشیده‌اند تا فعل‌ها یا جمله‌ها را براساس ساختار درونی رویدادها به لحاظ زمانی دسته‌بندی کنند که شناخته‌ترین آن‌ها طبقه‌بندی وِندلِر (۱۹۶۷: ۹۹-۱۰۵) است. وی فعل را به چهار نوع ایستا، کنشی، غایت‌مند و تحققی برپایه سه مفهوم نمودی پویایی، تداومی و غائی طبقه‌بندی می‌کند. افعال ایستا (مانند دانستن، داشتن، متنفر بودن و دوست داشتن) که رویدادهای ناپویا، یکنواخت^۱ و تداومی هستند. افعال کنشی (مانند راه رفتن، دویدن و شنا کردن) رویدادهای پویا و تداومی هستند که نقطه پایان ذاتی^۲ ندارند، حال آنکه افعال غایت‌مند (مانند دایره کشیدن، خانه ساختن و نامه نوشتن) رویدادهای پویا و تداومی هستند که نقطه پایان ذاتی دارند. افعال تحققی (مانند تشخیص دادن، رسیدن و مردن) رویدادهای پویا و لحظه‌ای هستند که نقطه پایان ذاتی دارند.

افزون بر این چهار دسته فعلی، زبان‌شناسان دیگر (کامری^۳، ۱۹۷۶: ۴۲-۴۳؛ اسمیت، ۱۹۹۷: ۲۹) به افعال تکرر رویدادی مانند پلک‌زدن و جفت‌زدن به مثابه رویداد منفردی^۴ اشاره می‌کنند که فقط یک‌بار به‌طور لحظه‌ای رخ می‌دهند. در این مفهوم، افعال تکرر رویدادی مشخصه نمودی مشترکی با افعال کنشی مانند دویدن و قدم‌زدن دارند، از این نظر که نتیجه آن‌ها نامشخص است؛ به عبارت دیگر، افعال تکرر رویدادی به‌باور لوین (۱۹۹۹: ۲۳۱) از افعال کنشی متمایز نیستند؛ افزون بر این، افعال تکرر رویدادی همچون در زدن، سسکه کردن و کِرِکِر کردن که در این موارد خوانش منفردی دارند، می‌توانند تکرار شوند و از این جهت که تغییری در حالت آن‌ها ایجاد نمی‌شود، تفاوتی با افعال کنشی ندارند.

چِن^۵ (۱۹۸۸: ۴۰۸) مؤلفه [+غایی] را مشخصه رویدادی می‌داند که نقطه پایان طبیعی دارد و با مشخصه‌های نمودی دوارزشی [±پویایی]، [±تداومی] و [±غایی]، پنج دسته نمودی ایستا، کنشی، غایت‌مند، تغییر ساده^۶ و تغییر پیچیده^۷ را برای فعل در زبان ماندارین^۸ ارائه می‌دهد. از نظر وی نمود تغییر ساده، نقطه پایان ذاتی دارد، اما این فرایند به تدریج به نقطه پایان منجر نمی‌شود؛ مانند منفجر شدن در جمله کپسول گاز ناگهان منفجر شد، حال آنکه در نمود تغییر پیچیده، رویداد به تدریج به سمت نقطه پایان پیش می‌رود؛ همچون بهبود یافتن در جمله روابط ایران و فرانسه در حال بهبود یافتن است. این نکته

1. homogeneous

2. inherent

3. B. Comrie

4. single

5. P. Chen

6. simple change

7. complex change

8. Mandarin

که فعل با عناصر دیگر جمله، نمود واژگانی را تعیین می‌کنند، مطالعه‌ی وی را از دیگران متمایز می‌سازد. برخلاف بررسی‌های گذشته که رویداد دارای نقطه پایان را غایی و رویداد فاقد نقطه پایان را غیر غایی تلقی می‌کنند، فیلیپ^۱ (۱۹۹۹: ۱۵۷-۱۵۸)، کریفکا (۲۰۰۱: ۳۵) و شیائو و مک‌انری^۲ (۲۰۰۴: ۵۶-۵۹) در بررسی نمود واژگانی، مفهوم غایی را با دو مشخصه [± نتیجه]^۳ و [± مقید]^۴ که در ارتباط با پایان کنش یا حالت هستند، بازتعریف می‌کنند. مشخصه [± مقید] به نقطه پایان به لحاظ زمانی، مشخصه [± غایی] به نقطه پایان به لحاظ مکانی و مشخصه [± نتیجه] به حصول موفق نقطه پایانی به لحاظ مکانی اشاره دارد؛ به عبارت دیگر، رویدادی که نتیجه دارد، غایی است و رویداد غایی، مقید است. در رویکرد وندلر (۱۹۶۷: ۱۴۵-۱۵۸)، افعالی مانند نوشتن و خوردن، کنشی محسوب می‌شوند؛ زیرا مشخصه‌های [+ غایی] و [- نتیجه] را دارند و حصول نتیجه را تضمین نمی‌کنند. هنگامی که بدون گروه اسمی مفعولی به کار می‌روند، اما به‌باور شیائو و مک‌انری (۲۰۰۴: ۵۶-۷۴) مشخصه [+ غایی] به‌طور بالقوه نقطه پایان مکانی دارد و افعال نوشتن و خوردن به‌مثابه رویداد غایت‌مند تحلیل می‌شوند؛ زیرا مشخصه‌های [+ غایی و - نتیجه] را دارند. برخلاف آنچه آن‌ها ادعا می‌کنند، افعالی مانند نوشتن و خوردن نمی‌توانند غایت‌مند باشند و مشخصه [+ غایی] داشته باشند؛ زیرا آن‌ها به‌تنهایی به هیچ نتیجه خاصی اشاره نمی‌کنند و تحقق نتیجه فقط از راه گروه اسمی موضوعی^۵ و عناصر دیگری که با فعل هم‌آبی دارند، رقم زده می‌شوند.

دبیرمقدم (۱۳۸۴: ۱۸۷) نمود ناقص را مقوله‌ای ساخت‌وازی - نحوی می‌داند که به‌صورت ساخت داشتن می - فعل مانند داشتند می‌رفتند نمود می‌یابد. در ساخت پیش‌گفته، فعل داشتن دستوری شده است و به‌منزله نشانه نمود ایفای نقش می‌کند. دیگر زبان‌شناسان مانند رحیمیان (۱۳۸۶) و ماهوتیان (۱۳۸۳: ۲۲۸) نیز حضور پیشوند می را نشانه استمرار تلقی می‌کنند. نکته مهم اینکه در زبان فارسی افعال ایستا مانند دانستن، شناختن، داشتن، خواستن، بودن و دوست‌داشتن به‌صورت استمراری ظاهر نمی‌شوند و هیچ‌گونه کنش یا تغییر حالتی را نمی‌پذیرند (رضایی، ۱۳۹۱: ۸۸). آزمون کلیدی در تأیید این نکته استفاده از فعل داشتن است که ساخت‌های ناپذیرفتنی مانند *من داشتم می‌دانستم را شکل می‌دهد.

1. H. Filip
2. R. Xiao & T. McEnery
3. result
4. bound
5. theme

دستلان و دیگران (۱۳۹۵: ۶۹-۸۶) نمود واژگانی در زبان فارسی را با توجه به رویکرد جدید مؤلفه‌های نمودی دسته‌بندی می‌کنند. آن‌ها بر این‌باور هستند که با استفاده از چارچوب برگرفته از دیدگاه وندلر (۱۹۶۷: ۱۰۰-۱۰۵) و با توجه به مؤلفه‌های نمودی، دسته‌بندی منطقی‌تری از نمود واژگانی ارائه داده‌اند. آن‌ها با مؤلفه‌های ایستا/ پویا، تداومی/ لحظه‌ای و غایی/ غیر غایی، پنج دسته نمودی ایستا، کنشی، غایت‌مند، تحقیقی و آغاز عمل را مشخص می‌کنند.

چراغی و کریمی‌دوستان (۱۳۹۲: ۴۱-۶۰) با توجه به انگاره کرافت^۱ (۲۰۱۲: ۳۱-۴۴) و براساس ساخت رویدادی و نمودی، فعل را دسته‌بندی می‌کنند. آن‌ها با استفاده از سه مشخصه معنایی ایستا درمقابل پویا، تداومی در برابر لحظه‌ای و مقید در مقابل نامقید، برپایه سطح فعلی و نه سطح گروه فعلی، چهار دسته اصلی و ده دسته فرعی ارائه می‌دهند و از همه مشخصه‌های معنایی و نیز تأثیر بافت بر نوع نمود در این دسته‌بندی استفاده نکرده‌اند.

برزگر و کریمی‌دوستان (۱۳۹۶: ۴۱-۵۷)، غایی و غیر غایی بودن افعال مرکب مشتق از صفت در زبان فارسی را برپایه سه رویکرد همکردی، پیش فعلی و ساخت مدرج بررسی می‌کنند. آن‌ها ضمن رد رویکردهای اول و دوم، دیدگاه مبتنی بر ساخت مدرج را مبنای نظری محکم‌تری در تعیین نوع نمود می‌دانند. استفاده از ساخت مدرج در تبیین غایی یا غیر غایی بودن افعال مرکب مشتق از صفت، مطالعه آن‌ها را از رویکردهای سنتی متفاوت می‌سازد. آن‌ها غایی یا غیر غایی بودن افعال مرکب مشتق از صفت را متأثر از دانش دایرة المعارفی گویشور می‌دانند که معیاری منطقی برای دسته‌بندی نمود نیست.

بررسی مطالعات پیشین نشان می‌دهد که کاوش‌های حوزه نمود واژگانی به‌ویژه پژوهش‌های مربوط به نمود در زبان‌های گوناگون درمورد مفهوم [± غایی] اتفاق نظر ندارند و تبیین‌های متفاوتی درمورد نمود واژگانی فعل ارائه می‌دهند؛ برای نمونه، چن (۱۹۸۸: ۴۰۷) رویداد غایی را فرایندی می‌داند که به تدریج به نقطه پایان طبیعی برسد و برخلاف دیگر زبان‌شناسان مانند کامری (۱۹۷۶)، تنی^۲ (۱۹۹۴)، اسمیت (۱۹۹۷) و وندلر (۱۹۶۷) تعریف متفاوتی از غایی بودن ارائه می‌دهد. وی همچنین افعال دارای نمود تغییر ساده را غیر غایی می‌داند. پژوهش‌های سنتی، رویدادهای دارای تغییر ساده را - افعالی مانند مردن، شکستن و دیدن که لحظه‌ای و دارای نقطه پایان ذاتی هستند - رویداد تحقیقی می‌دانند که مشخصه‌های [+ پویایی، - تداومی و + غایی] دارند؛ افزون بر این، در رویکرد چن (۱۹۸۸) افعال دارای

1. W. Croft

2. C. L. Tenny

نمود تغییر پیچیده مانند شدن، بهبود یافتن، کاهش یافتن، وارد شدن، برگشتن، پیشنهاد دادن، رشد کردن، گسترش یافتن و کوتاه شدن، مشخصه تداومی یکسانی ندارند و برخلاف ادعای وی که همه تغییرات پیچیده، [- تداومی] هستند نمونه‌هایی که وی ارائه می‌دهد، هر دو نوع فعل [+ تداومی] مانند بدتر شدن و [- تداومی] همچون وارد شدن را شامل می‌شود؛ افزون بر این، مطالعات انجام شده در زبان فارسی در مورد نمود و دسته‌بندی نمودی افعال، از چشم‌انداز رویکرد سستی به این مسئله پرداخته‌اند یا از رویکردهای مشخصه‌بنیاد دوارزشی برای دسته‌بندی نمود استفاده کرده‌اند که نمی‌توانند طبقه‌های نمودی متفاوت در زبان فارسی را متمایز کنند.

مطالعه کاوش‌های مربوط به حوزه نمود در زبان فارسی نشان می‌دهد که پژوهش‌های بسیاری در این زمینه انجام شده است و هر کدام از آن‌ها جنبه‌ای از نمود را مطالعه کرده‌اند؛ همچنین، نمونه‌های زبان فارسی بیان‌گر آن است که دسته‌ای از افعال هستند که با توجه به مؤلفه‌های نمودی معرفی شده پیشین قابل تحلیل نیستند و برپایه انگاره‌های سستی، در هیچ گروهی قرار نمی‌گیرند؛ بنابراین، ضرورت دارد تا برپایه مشخصه نمودی جدید [± سنجه‌ای]، به مطالعه نمود واژگانی افعال زبان فارسی معاصر پرداخته شود تا رفتار نمودی آن‌ها با توجه به این رویکرد مشخص شود. در این پژوهش، پس از مروری کوتاه بر مطالعات انجام شده در مورد نمود واژگانی در زبان فارسی و دیگر زبان‌ها، سنجه به مثابه مؤلفه نمودی جدید معرفی می‌شود؛ افزون بر این، افعال و رویدادهای تحقیقی درجه‌ای بررسی می‌شوند و با استفاده از شواهد زبان فارسی، دسته‌بندی جدیدی از نمود واژگانی افعال ارائه می‌شود.

پژوهش حاضر در پی آن است تا به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

- ۱- چگونه نظام نمود واژگانی افعال در زبان فارسی برپایه رویکرد سنجه‌ای طبقه‌بندی می‌شود؟
 - ۲- رویکرد سنجه‌ای چه تبیینی از افعال درجه‌ای در مقایسه با رویکردهای سستی ارائه می‌دهد؟
- با توجه به مطالعات انجام شده در حوزه نمود واژگانی، پیش‌بینی می‌شود که مؤلفه نمودی [± سنجه]، با مؤلفه‌های سستی طبقه‌بندی کامل‌تر و دقیق‌تری از نمود واژگانی افعال زبان فارسی ارائه دهد؛ افزون بر این، انتظار می‌رود این رویکرد در مقایسه با رویکردهای سستی، تبیین بهتری از افعال درجه‌ای ارائه دهند.

۲- [± سنجه]؛ مؤلفه نمودی جدید

اصطلاح ساخت سنجه‌ای را ابتدا هی^۱ (۱۹۹۸) در مورد صفت‌ها مطرح کرد؛ سپس، هی و دیگران

(۱۹۹۹: ۱۳۵) صفت‌ها را براساس این ساخت و با توجه به مقادیر بیشینه^۱ و کمینه^۲ به صفات سنج‌های باز^۳ و بسته^۴ دسته‌بندی کردند. صفات سنج‌های بسته دارای مقادیر بیشینه یا کمینه هستند، در صورتی که صفات سنج‌های باز این مقادیر را ندارند؛ به عبارت دیگر، صفت‌های بسته بر روی پیوستاری با دوارزش مثبت و منفی قرار می‌گیرند. صفات مثبت مانند *full* 'پر' در بالاترین حد این محور و صفات منفی نظیر *empty* 'خالی'، در پایین‌ترین حد آن جای می‌گیرند. در مقابل این‌ها، صفت‌های باز همچون 'بلند' *long*، 'عریض' *wide* و 'کوتاه' *short* قرار دارند که درمورد آن‌ها امکان تشخیص بالاترین یا پایین‌ترین حد وجود ندارد.

به‌باور راپپورت هُو و لَوین (۲۰۱۰: ۲۸-۲۹) ساخت سنج‌های متشکل از سه مؤلفه مقدار، نوع مشخصه و ارتباط مقادیر است و سنج عبارت از مجموعه‌ای از مقادیر - نقاط یا فواصلی - است که درجه/ مقدار اندازه‌گیری را در یک مشخصه خاص (برای مثال ارتفاع، وزن، سرعت، درجه حرارت و قیمت) با توجه به ارتباط مقادیر که می‌تواند به صورت فاصله‌ای^۵، ترتیبی^۶ یا نسبتی^۷ باشد، نشان دهد. آن‌ها تمایز بین دو نوع صفت سنج‌های باز و بسته را به افعال و رویدادهای برگرفته از آن‌ها تعمیم می‌دهند و رویدادها و افعالی که تغییرات سنج‌های را نشان می‌دهند، برحسب اینکه آن سنج/مقیاس، دارای دامنه^۸ طبیعی باشد یا نباشد، به دو گونه سنج باز و سنج بسته طبقه‌بندی می‌کنند. فعل سنج‌های باز، [- غایی] است، حال آنکه فعل سنج‌های بسته، [+ غایی] است؛ برای نمونه، سرد شدن کاهش درجه حرارت را بیان می‌کند، اما به صورت واژگانی مقیاس بیشینه یا کمینه را برای کاهش دما مشخص نمی‌کند، نقطه پایان ندارد و مقیاس یا سنج‌های باز است. برعکس، افعالی نظیر خشک شدن/ خشکیدن به صورت واژگانی مقیاس با دامنه بیشینه یا کمینه را نشان می‌دهند؛ برای نمونه، در رویداد چشمه/چاه خشکید، زمانی که چشمه/چاه به نقطه‌ای می‌رسد که دیگر آبی در آن وجود ندارد، رویداد خشک شدن به نقطه پایان می‌رسد و مشخصه سنج بسته دارد؛ بنابراین، فعل سرد شدن به طور طبیعی با قیود تداومی (مانند هوا به مدت دو ساعت سرد شد) و رویداد خشک شدن با قیود غیر تداومی (مانند چاه در پس

1. maximal
2. minimal
3. open scalar
4. Closed scalar
5. interval
6. ranking
7. ratio
8. range

از) دو ساعت خشکید) می‌آیند. تقابل میان سنجۀ باز و سنجۀ بسته، ازراه افعال تحقّقی درجه‌ای بدون محدوده (مانند سردشدن، بلندشدن، کوتاهشدن و عریضشدن) که تغییر در مقیاس باز را نشان می‌دهند و افعال تحقّقی درجه‌ای با محدوده مشخص مانند خشکشدن، صافشدن، تخلیهشدن که تغییر در مقیاس بسته را نشان می‌دهند، روشن می‌شود.

افزون بر این، افعالی که تغییرات درجه‌ای بسته را به‌صورت واژگانی نشان می‌دهند، براساس اینکه مقیاس از درجات بینابینی و متعدد تشکیل شود یا اینکه از دو درجه/ نقطه تشکیل شود به دو نوع سنجۀ بسته چندمقداری و سنجۀ بسته دومقداری تقسیم می‌شوند؛ برای نمونه، افعال صافشدن یا خشکشدن سنجۀ بسته چندمقداری دارند؛ به‌طوری‌که موضوعی که تغییر (خشکیدگی یا صافشدگی) را می‌پذیرد، درجات متفاوتی از تغییر را می‌پذیرد (برای مثال خیلی مرطوب، کمتر مرطوب تا نسبتاً خشک و کاملاً خشک). برعکس، سنجه‌های بسته دونقطه‌ای فقط از دو درجه تشکیل می‌شوند، مانند رویداد مردن که از دو سنجۀ درجه زنده‌بودن و مردن تشکیل شده است و شامل درجه دیگری مانند نیم‌مردن (در معنای واقعی و غیر بلاغی) نمی‌شود. شواهد بالا نشان می‌دهند که همان‌گونه که بیورز^۱ (۲۰۰۸: ۲۵۱-۲۵۵) ادعا می‌کند افعالی که تغییر را به‌صورت چندنقطه یا چندمقدار نشان می‌دهند، رویداد [-لحظه‌ای] و افعالی که تغییر را در دو نقطه یا دو مقدار نشان می‌دهند، رویدادهای [+لحظه‌ای] هستند.

مشخصه‌های سنجۀ باز/ بسته معادل مشخصه‌های نمود سّتی غیر غایی/ غایی است، در صورتی‌که مشخصه‌های چنددرجه‌ای/ دودرجه‌ای معادل تداومی/ لحظه‌ای است. افعال سنجه‌ای بسته چنددرجه‌ای (مانند برگشتن و آمدن)، غایت‌مند هستند در صورتی‌که افعال سنجه‌ای بسته دودرجه‌ای (مانند واردشدن، مردن و رسیدن) تحقّقی هستند. تحقّقی‌های درجه‌ای مانند خشکشدن، صافشدن و خالیشدن، سنجه‌های بسته تحقّقی هستند، در صورتی‌که تحقّقی‌های درجه‌ای مانند خنکشدن، بلندشدن، کوتاهشدن و عریضشدن که در دسته‌بندی وِندلر (۱۹۶۷) جای نمی‌گیرند، افعال سنجه‌ای باز هستند و به‌مثابه دسته مستقلّی در نظام دسته‌بندی نمودی در رویکرد سنجهای قرار می‌گیرند.

۳- افعال تحقّقی درجه‌ای: رویدادهای غیر قابل تبیین در رویکردهای سّتی

در این بخش افعالی که برای نظام نمودی سّتی وِندلر (۱۹۶۷) مشکل‌ساز هستند، ارائه خواهند شد و مفهوم سنجۀ برای تحلیل آن‌ها با توجّه به پژوهش‌های هی و دیگران (۱۹۹۹)، کِنِدی و لِوین (۲۰۰۸):

۱۵۸-۱۵۹) و رایپورت هُو و لَوین (۲۰۱۰) معرفی می‌شوند؛ همچنین با استفاده از داده‌های زبان فارسی نشان داده می‌شود که این مفهوم نمودی، دسته‌بندی کامل‌تری از افعال زبان فارسی ارائه می‌دهد. نکته قابل توجه اینکه، رویکرد سنجه‌ای به کمک مشخصه‌های سَتی مانند [±تداوم]، [±پویایی] و [±غایی]، دسته‌بندی افعال زبان فارسی را تعیین می‌کند و این رویکرد جدای از مشخصه‌های دیگر نیست، بلکه تکمیل‌کننده رویکرد سَتی نمود است.

سنجه نمود انتزاعی درجه یا مقدار اندازه‌گیری است (کندی، ۲۰۰۷: ۳)؛ برای نمونه، فعل سردشدن تغییری را توصیف می‌کند که در ارتباط با سنجش درجه حرارت است و سنجه با مقیاس کاهشی شکل می‌گیرد و موضوع فعل سردشدن، تغییری را از درجه حرارت بالاتر به درجه حرارت پایین‌تر می‌پذیرد و چنین تغییری قابل اندازه‌گیری است و در طول مقیاس خاصی، تغییر سنجه‌ای نامیده می‌شود.

افعالی مانند خنک‌شدن، عریض‌کردن، پختن، خشک‌شدن، بلندترشدن و تاریک‌شدن، افعال سنجه‌ای هستند. این فعل‌ها هر دو مشخصه غایی و غیر غایی را بروز می‌دهند، به این مفهوم که مشخصه غایی دوگانه^۱ دارند (داوتی^۲، ۱۹۷۹: ۸۸-۹۰) و با نظام نمودی وندلر (۱۹۶۷) مطابقت ندارند؛ به عبارت دیگر، افعال دارای مشخصه غایی و غیر غایی با قیود متفاوتی می‌آیند. رویدادهای غایی با قیود محدود و غیر تداومی مانند در عرض یک ساعت می‌آیند، حال آنکه رویدادهای غیر غایی با قیود تداومی مانند به‌مات یک ساعت هم‌آیی دارند (ورکویل، ۱۹۷۲: ۵-۸)، اما رویدادهای تحققی درجه‌ای مانند سردشدن سوپ در نمونه‌های زیر با هر دو نوع قید هم‌آیی دارند (هی و دیگران، ۱۹۹۹: ۱۲۷).

1) a. The soup cooled for an hour.

سوپ (به‌مات) یک ساعت سرد شد (غیر غایی).

b. The soup cooled in an hour.

سوپ در (عرض) یک ساعت سرد شد (غایی).

رویداد سوپ (به‌مات) یک ساعت سرد شد، طبیعی است؛ زیرا نقطه پایان ذاتی که در آن رویداد سردشدن سوپ رخ دهد، وجود ندارد. جمله سوپ در (عرض) یک ساعت سرد شد نیز قابل پذیرش است. افعال تحققی درجه‌ای، غیر غایی هستند؛ اما می‌توانند با توجه به بافت زبانی که در آن رخ می‌دهند، غایی نیز باشند؛ به عبارت دیگر، رفتار دوگانه این افعال با مشخصه‌های نمودی سَتی تبیین‌پذیر نیست و برای توضیح آن‌ها به مشخصه نمودی سنجه نیاز است.

1. dual

2. D. Dowty

رویدادهای تحققی با توجه به نوع صفتی که از آن مشتق شده‌اند، به دونوع غایی و غیر غایی تقسیم می‌شوند. رویدادهای تحققی برگرفته از صفات بسته غایی‌اند، مانند لباس‌ها دارند خشک می‌شوند که ضرورتی بر اینکه لباس‌ها خشک شده‌اند، نیست؛ زیرا فعل خشک‌شدن نقطه پایان مشخصی دارد (هی و دیگران، ۱۹۹۹: ۱۳۶).

2) The clothes are drying. $\nRightarrow$ The clothes have dried.

لباس‌ها دارند خشک می‌شوند. $\nLeftarrow$ لباس‌ها خشک شده‌اند.

حال‌آنکه رویدادهای تحققی که از صفات باز مشتق می‌شوند، رفتار غیر غایی دارند؛ مانند (ریزش) برف دارد کند می‌شود که ضرورتی است بر اینکه (ریزش) برف کند شده است؛ زیرا فعل کندشدن نقطه پایان مشخصی ندارد (هی و دیگران، ۱۹۹۹: ۱۳۶).

3) The snow is slowing. $\Rightarrow$ The snow has slowed.

(ریزش) برف دارد کند می‌شود. $\Leftarrow$ (ریزش) برف کند شده است.

اگرچه افعال تحققی درجه‌ای (سردشدن) و کنشی (تمیزکردن) غیر غایی هستند، اما آن‌ها از یکدیگر متمایز هستند. افعال تحققی سنجه‌ای، تغییر درجه‌ای را بیان می‌کنند، حال‌آنکه افعال کنشی همچون هم‌زدن و تمیزکردن، برخلاف تحققی درجه‌ای تغییر را در یک‌مشخصه خاص به‌صورت واژگانی نشان نمی‌دهند (هی و دیگران، ۱۹۹۹: ۱۳۶)؛ برای نمونه، رویداد تمیزکردن میز که با فعل تمیزکردن بیان می‌شود، به میز تمیز منجر می‌شود که ممکن است لکه‌های کثیف نیز داشته باشد و رویداد سردشدن آب که با فعل سردشدن بیان می‌شود، به آب سرد منجر می‌شود که ممکن نیست مقداری از آن گرم باشد؛ بنابراین، افعال تحققی درجه‌ای مانند سردشدن از افعال کنشی مانند تمیزکردن متفاوت هستند. از آنجاکه این افعال در هیچ‌مقوله‌ای از دسته‌های موجود در دسته‌بندی نمودی سنی جای نمی‌گیرند، پس مفهوم سنجه را به آن‌ها اعمال می‌کنیم تا دسته‌بندی دقیق‌تری از نمود واژگانی آن‌ها ارائه دهیم.

نمونه‌های (۴ الف، ب و پ) تمایز بین افعال کنشی، تحققی و تحققی درجه‌ای را نشان می‌دهند. از نظر مشخصه‌های غایی/ غیر غایی، افعال کنشی (مانند خوردن در نمونه ۴ الف) غیر غایی هستند؛ زیرا نقطه پایان طبیعی ندارند. هم‌آیی فعل با جمله هنوز دارد می‌خورد بر این دلالت دارد که تغییر به‌طور پیوسته رخ می‌دهد. برعکس، افعال تحققی (مانند واردشدن) در نمونه (۴ ب) غایی هستند؛ زیرا این افعال نقطه پایان دارند و هنگامی که به آن نقطه برسند، رویداد مورد نظر ادامه نمی‌یابد و افزودن هنوز دارد وارد می‌شود، برای این‌گونه رویدادها پذیرفتنی نیست؛ اما افعال تحققی درجه‌ای (مانند

کاهش‌یافتن) در نمونه (۴ پ) نقطه پایان را نشان نمی‌دهند؛ زیرا جمله هنوز دارد کاهش می‌یابد، با جمله سه روز است که دما کاهش یافته است، هم‌آیی دارد و استدلالی است بر اینکه کاهش‌یافتن دما ادامه دارد.

۴) الف. او یک ساعت است که در حال خوردن است و هنوز دارد می‌خورد.

ب. او یک ساعت است که وارد شده است و * هنوز دارد وارد می‌شود.

پ. سه روز است که دما کاهش یافته است و هنوز دارد کاهش می‌یابد.

نمونه (۴ پ) نشان می‌دهد که به لحاظ مشخصه غیر غایی، افعال تحقق‌ی درجه‌ای مانند افعال کنشی هستند تا اینکه همچون افعال غایت‌مند یا تحقق‌ی باشند؛ اما از این نظر که تغییر در بُعد و جهت خاصی مانند پایین آمدن دما رخ می‌دهد، افعال تحقق‌ی درجه‌ای مانند افعال غایت‌مند و تحقق‌ی هستند. براساس این استدلال، رویدادهایی که نتیجه را نشان می‌دهند، با افعال غایت‌مند و تحقق‌ی نمی‌آیند (نمونه‌های ۵ ب و پ)؛ زیرا از نظر بُعد مکانی نقطه پایان دارند.

۵) الف. او داخل اتاق شد.

ب. * چون داخل اتاق شد، خسته شد.

پ. * چون داخل اتاق شد، کفش‌هایش را گم کرد.

نمونه‌های (۵) نشان می‌دهند که رویدادهای نتیجه‌ای که با افعال تحقق‌ی و غایت‌مند می‌آیند، نقطه پایان را نشان می‌دهند؛ بنابراین، افعال تحقق‌ی درجه‌ای مانند کاهش‌یافتن به لحاظ اینکه غیر غایی هستند، شبیه کنشی‌ها هستند؛ اما از این نظر که تغییر را نشان می‌دهند، شبیه افعال غایت‌مند و تحقق‌ی هستند؛ به عبارت دیگر، فعل کاهش‌یافتن در ارتباط با پایین آمدن دما و فعل داخل شدن در ارتباط با رسیدن به مکان خاصی است. افعال کنشی، تحقق‌ی و تحقق‌ی درجه‌ای از نظر مشخصه‌های نمودی در جدول (۲) با یکدیگر مقایسه شده‌اند.

جدول (۲). مقایسه افعال کنشی، تحقق‌ی و تحقق‌ی درجه‌ای برپایه مشخصه‌های غایی و سنج‌ای

مشخصه		نوع فعل
[± سنج‌ه]	[± غایی]	
-	-	کنشی (خوردن)
+	+	تحقق‌ی (داخل شدن)
+	-	تحقق‌ی درجه‌ای (کاهش‌یافتن)

۴- تحلیل داده‌ها

در این بخش، نظام نمود واژگانی جدیدی از افعال زبان فارسی معرفی می‌شود. در این دسته‌بندی جدید، افزون بر مشخصه‌های نمودی [± غایی]، [± لحظه‌ای] و [± پویایی]، از مشخصه نمودی [± سنجه‌ای] نیز استفاده می‌شود تا دسته‌بندی دقیق‌تری از نمود در افعال زبان فارسی ارائه شود.

۴-۱- رویدادهای ایستا

در رویکرد جدید نیز بین افعال ایستا و پویا/ نایستا تمایز وجود دارد. مشخصه [± پویایی]، افعال ایستا را از بقیه افعال متمایز می‌کند. فعل ایستا مشخصه [± سنجه‌ای] ندارد؛ زیرا مؤلفه [± سنجه‌ای] مشخصه تغییر دارد که فقط در افعال پویا دیده می‌شود. دوست/داشتن، نشستن، آویزان/بودن، تعلق/داشتن، به‌نظر رسیدن، برابر/بودن، دانستن، تنفر/داشتن، باور/داشتن و مالک/بودن نمونه‌هایی از افعال ایستا در زبان فارسی هستند. رویدادهای ایستا برخلاف رخدادهای سنجه‌ای توالی رخدادی درونی ندارند و هم‌آیی آن‌ها با قیود سنجه‌ای همچون کم و خیلی، آن‌ها را سنجه‌ای نمی‌کند، بلکه بر شدت رویداد می‌افزایند یا از شدت آن می‌کاهند؛ به عبارت دیگر، افزودن سنجه‌های کمی و کیفی به افعال ایستا، تغییری در نوع نمود آن‌ها ایجاد نمی‌کند؛ زیرا مشخصه سنجه‌ای وابسته به ماهیت معنایی رویداد و به صورت ذاتی واژگانی شده است و از معنای واژه قابل تفکیک نیست.

این رویدادها یکنواخت هستند و مرحله‌ای نیستند؛ بنابراین، به طور طبیعی به صورت استمراری بروز نمی‌کنند که تأییدی بر یافته‌های لیچ^۱ (۱۹۷۱)، کامری (۱۹۷۶) و داوتی (۱۹۷۹) است؛ افزون بر این، همان گونه که نمونه‌های (۶ الف و ب) نشان می‌دهند، افعال ایستا با نشانه‌های نمود استمراری از جمله تکواژ دستوری می و تکواژ واژگانی داشتن هم‌آیی ندارند که تأییدی بر یافته‌های رحیمیان (۱۳۸۶): (۲۴۸)، ماهوتیان (۱۳۸۳: ۲۲۸) و رضایی (۱۳۹۱: ۸۸) در این زمینه است. نمونه‌های (۶ الف و ب) نیز نشان می‌دهند که تکواژ دارد با فعل ایستای دانستن هم‌آیی ندارد، حال آنکه با فعل کنشی دویدن هم‌آیی دارد.

(۶ الف). *او دارد می‌داند که حال اکبر خوب نیست.

ب. او دارد می‌دود.

افعال تحققی واقعی و تکرریدادی، پویا و لحظه‌ای هستند. هنگامی که افعال تکرریدادی (مانند

سرفه کردن/ زدن در رویداد/ او سرفه‌ای کرد) تکرار شوند (مانند/ او داره سرفه می‌کنه)، خوانش تکراری دارند، تداومی هستند و به صورت استمراری می‌آیند؛ زیرا به مثابه کنش منفردی تعبیر می‌شوند. افعال ایستا را نمی‌توان با آزمون استمراری، از تحقیقی بازشناخت؛ زیرا هردو دسته با تکواژهای استمراری هم‌آیی ندارند، اما تمایز آن‌ها در این است که تحقیقی‌ها لحظه‌ای هستند، حال آنکه رخداد افعال ایستا نیاز به دوره زمانی دارد.

۴-۲- افعال غیر سنجهای (کنشی و تکرارپذیری)

از میان رویدادهای پویا، کنشی‌ها و تکرارپذیری‌ها از راه مشخصه [-سنجه] از بقیه رویدادهای پویا متمایز می‌شوند. افعالی که تغییر سنجهای را نمی‌پذیرند (مانند خوردن) با جمله‌های نتیجه‌ای متعددی می‌آیند، حال آنکه افعالی که تغییر سنجهای را می‌پذیرند (مانند داخل/ وارد شدن) با جمله‌های نتیجه‌ای محدودی هم‌آیی دارند. افعالی مانند دویدن، پیاده روی کردن، گریه کردن، نوشتن، آواز خواندن، صحبت کردن، پرسیدن، مطالعه کردن، نقاشی کردن و شستن، افعال کنشی هستند. نمونه‌های در زدن، سرفه زدن، پریدن، نیش زدن، لگد زدن، جفتک زدن و پوکه پراندن افعال تکرارپذیری هستند و همان‌گونه که این نمونه‌ها نشان می‌دهند، بسیاری از این افعال با فعل سبک^۱ زدن می‌آیند. در نمونه‌های (۷ و ۸)، افعال کنشی دویدن و تکرارپذیری پریدن با جمله‌ها و گروه‌های نتیجه‌ای متعددی سازگاری دارند؛ برعکس، فعل عقب‌نشینی کردن در نمونه (۹) تغییر سنجهای را در بعد جهت نشان می‌دهد و با گروه‌های نتیجه‌ای که سمت و سوی (به سوی) را نشان می‌دهد، مرتبط است.

(۷) الف. چون می‌دوید خسته شد.

ب. چون می‌دوید کفش‌هایش پاره شد.

پ. به طرف مدرسه دوید.

ت. تا ایستگاه اتوبوس دوید.

(۸) الف. چون پرید پایش شکست.

ب. از چاله بیرون پرید.

پ. بر روی سکوی تئاتر پرید.

(۹) الف. دشمن به سوی اردوگاه عقب‌نشینی کرد.

از میان افعالی که تغییر غیر سنجه‌ای را نشان می‌دهند، افعال کنشی از افعال تک‌رویدادی متفاوت هستند؛ از این جهت که کنشی‌ها تداومی هستند و تک‌رویدادی‌ها لحظه‌ای هستند.

۴-۳- افعال سنجه‌ای

افعال سنجه‌ای نشان‌دهنده تغییر هستند و دو مقوله باز و بسته را دربر می‌گیرند.

۴-۳-۱- افعال سنجه‌ای باز

افعال سنجه‌ای باز از افعال کنشی و تک‌رویدادی متفاوت هستند؛ از این جهت که مشخصه [+ سنجه] دارند. این افعال همچون افعال سنجه‌ای بسته چندنقطه‌ای / مقداری و افعال سنجه‌ای بسته دونقطه‌ای / مقداری، تغییر سنجه‌ای را فقط از راه گروه‌های نتیجه‌ای که نشان‌دهنده سمت و سوی (به‌سوی) باشد در افعالی مانند عقب‌نشینی کردن / عقب‌کشیدن به‌صورت واژگانی بیان می‌کنند؛ افزون بر این، افعال سنجه‌ای باز [- غایی] هستند، به این مفهوم که مقدار / سنجه مرتبط با این افعال محدوده‌ای ندارد. پایین آمدن، بالا رفتن، گرم شدن، یخ زدن، بلندتر شدن، پیرتر شدن، سرخ شدن، گرسنه شدن، بدتر شدن، بهبود یافتن، عریض کردن و گسترده شدن نمونه‌هایی از افعال سنجه‌ای باز هستند.

نداشتن نقطه پایان به‌صورت واژگانی نشان می‌دهد که تغییر سنجه‌ای رخ می‌دهد، بدون اینکه دامنه و محدوده آن مشخص و معین باشد. در این مفهوم، فعل سنجه‌ای باز با تکواثر تر، از فعل سنجه‌ای بسته قابل تشخیص است؛ به عبارت دیگر، افعال سنجه‌ای باز با قیود تفضیلی مانند بیشتر هم‌آیی دارند، حال آنکه افعال سنجه‌ای بسته با این گونه قیود نمی‌آیند. همان‌گونه که نمونه (۱۰) نشان می‌دهد، بالن می‌تواند بالاتر رود، زیرا هیچ محدودیتی در مسیر بالا رفتن وجود ندارد، اما هنگامی که دانش‌آموز به کلاس برمی‌گردد و وارد کلاس می‌شود محدودیت حرکت وجود دارد و او نمی‌تواند بیشتر حرکت کند؛ همچنین، در نمونه (۱۱) سوپ می‌تواند سردتر شود، حال آنکه خانه نمی‌تواند خالی‌تر شود، زمانی که تخلیه شده است. افعال سنجه‌ای باز / تحقق‌ی درجه‌ای، [- لحظه‌ای] هستند، اما این مشخصه مطلق نیست. در نمونه سوپ از چهل درجه به سی درجه سرد شد (سوپ ده درجه سرد شد)، تغییر درجه حرارت از چهل به سی مدت‌زمانی را به‌خود اختصاص می‌دهد و تداومی است، اما نتیجه عمل به‌صورت لحظه‌ای و نقطه‌ای محقق می‌شود.

(۱۰) الف. بالن بالاتر رفت.

ب. * دانش‌آموز بیشتر به کلاس برگشت.

۱۱) الف. سوپ سردتر شد.

ب. *خانه خالی‌تر شد.

افزون بر این، مواردی مانند نمونه سوپ در (عرض) یک ساعت سرد شد در بخش (۴) (افعال تحقیقی درجه‌ای) نشان می‌دهند که رویداد سردشدن می‌تواند غایی نیز باشد. به عبارت دیگر، افعال سنجه‌ای باز به لحاظ مشخصه $[\pm \text{غایی}]$ مبهم هستند و مشخصه $[+ \text{غایی}]$ یا $[- \text{غایی}]$ آن‌ها به بافت زبانی وابسته است.

۴-۳-۲- افعال سنجه‌ای بسته

افعال سنجه‌ای بسته در دو دسته متفاوت قرار می‌گیرند: افعال سنجه‌ای بسته چندنقطه‌ای / مقداری (غایت‌مند) و افعال سنجه‌ای بسته دونقطه‌ای / مقداری (تحقیقی واقعی).

الف- افعال سنجه‌ای بسته چندمقداری

افعال خشک‌کردن، خالی‌کردن و صاف‌کردن سنجه‌ای بسته چندنقطه‌ای هستند زیرا مدتی طول می‌کشد تا کنش‌پذیر^۱ / موضوع تغییر را بپذیرد و به نقطه پایان برسد. همچنین، این افعال مانند افعال غایت‌مند در رویکرد سستی رفتار می‌کنند، به این مفهوم که می‌توانند متمم فعل تمام‌کردن واقع شوند.

۱۲) الف. تخلیه کردن خانه را تمام کردم.

ب. الآن خشک کردن موهام تمام شد.

افزون بر این، رویدادهای فوق به صورت استمراری نیز می‌آیند (مانند دارم خانه را تخلیه می‌کنم) و دارا بودن این مؤلفه به مفهوم غیر غایی بودن این رویدادها نیست و یکی از نشانه‌های غایی بودن این دسته از رویدادها، این آزمون است که صورت گذشته ساده گزاره‌های غایی استمراری به لحاظ معنایی، خوانش نابجا دارند. از آنجایی که نمونه‌های (۱۳) الف و ب) به ترتیب خوانش موی سرم خشک شد و خانه تخلیه شد را ندارند، استدلالی بر غایی بودن افعال سنجه‌ای چندمقداری است. به عبارت دیگر، هنگامی که مو خشک شود و یا خانه تخلیه شود، امکان تکرار این رخدادها وجود ندارد.

۱۳) الف. آرایشگر الآن (دارد) موی سرم را خشک می‌کند. (استلزامی بر اینکه مو خشک شد نیست)

ب. مستأجر (دارد) خانه را تخلیه می‌کند. (استلزامی بر اینکه خانه تخلیه شد نیست)

در زبان فارسی افعال غایت‌مند مانند گذشتن، خریدن، فروختن و برگشتن نمونه‌هایی از افعال سنجه‌ای بسته چندنقطه‌ای هستند و به‌صورت استمراری می‌آیند. نمونه (۱۴ الف) استلزامی بر اینکه فاعل از خط عابر گذشته است نیست و [+پویا، -لحظه‌ای، +غایی] است. همچنین نمونه (۱۴ ب) نشان می‌دهد که گذشتن [+غایی] است و تکرار این رخداد امکان‌پذیر نیست.

(۱۴ الف). دارم از خط عابر می‌گذرم و هنوز به پایان خط نرسیده‌ام.

ب. *از خط عابر گذشته‌ام و هنوز دارم می‌گذرم.

همان‌گونه که نمونه‌های (۱۵ الف و ب) و (۱۶ الف و ب) به‌ترتیب نشان می‌دهند، غایی‌بودن این رویدادها به این مفهوم است که نتیجه آن‌ها قابل‌تغییر نیست و با قیدها و صفتهای تفضیلی هم‌آیی ندارند.

(۱۵ الف). *لباس‌ها خشک شده‌اند، اما هنوز خیس‌اند.

ب. *خانه تخلیه شده است، اما هنوز خرت و پرت داخل آن است.

(۱۶ الف). *لباس‌ها یک‌ساعته که خشک شده‌اند، اما هنوز (دارند) خشک‌تر می‌شوند.

ب. *خانه یک‌ماهه که خالی شده، اما (دارد) خالی‌تر می‌شود.

در نمونه‌های بالا، خشک‌شدن استلزامی بر نداشتن رطوبت است و نیز تخلیه‌شدن خانه به‌وسیله مستأجر استلزامی است برای اینکه چیزی داخل خانه باقی نمانده است که تخلیه شود. نمونه‌های پیش‌گفته استدلالی هستند برای اینکه این دو فعل و افعالی نظیر آن‌ها [+غایی] هستند و زمانی که به نقطه پایان می‌رسند ادامه نمی‌یابند.

ب: افعال سنجه‌ای بسته دومقداری

از این‌رو که افعال سنجه‌ای بسته دونقطه‌ای مانند داخل‌شدن، مردن، گم‌کردن، منفجرشدن، کشف‌کردن و فراموش‌کردن مشخصه‌های [+پویا، +سنجه‌ای، +لحظه‌ای و +غایی] دارند، تحقیقی‌های واقعی نامیده می‌شوند. به‌طور کلی، افعال سنجه‌ای بسته دونقطه‌ای تغییر لحظه‌ای را نشان می‌دهند و به‌صورت استمراری نمی‌آیند (۱۷ الف). اما در مواردی نیز صورت استمراری آن‌ها مشاهده می‌شود (۱۸ الف). در رویدادهای سنجه‌ای بسته دونقطه‌ای مانند بردن مسابقه و رسیدن به نوک قله، پیش‌زمینه تغییر لحظه‌ای، فرایند/فرایندهایی است که قبل از رویداد رخ می‌دهد.

هنگامی که افعال سنجه‌ای بسته دونقطه‌ای به‌صورت استمراری به کار می‌روند، نه خود رویداد، بلکه

فرایند/ فرایندهای پیش از آن به صورت استمراری تعبیر می‌شوند. به عبارت دیگر، هنگامی که افعال سنجه‌ای بسته دوتقطه‌ای (که نشان‌دهنده گذار از حالتی به حالت دیگر هستند) مانند *مردن* و *رسیدن* در رویدادهایی مانند *پیرمرد داشت می‌مرد، قطار دارد می‌رسد* و *کوه‌نورد دارد به نوک قله می‌رسد* به صورت استمراری می‌آیند، نشان‌دهنده نزدیک شدن به آن گذار یا تغییر هستند، به این مفهوم که آن کنش یا حالت به زودی واقع می‌شود و مراحل درونی آن رویداد را نشان نمی‌دهند؛ همچنین، این افعال مشخصه نمودی [+غایی] دارند و زمانی که به نقطه پایانی ذاتی برسند دیگر تغییر، تداوم نمی‌یابد. رویدادهای (۱۷) و (۱۸) نمونه‌هایی از افعال سنجه‌ای بسته دوتقطه‌ای را نشان می‌دهند.

(۱۷) الف. * او دارد کیفش را گم می‌کند.

ب. * او کیفش را گم کرد و هنوز دارد کیفش را گم می‌کند.

(۱۸) الف. او دارد می‌میرد.

ب. * او مرد و هنوز دارد می‌میرد.

مشخصه‌های دوارزشی [±پویایی]، [±سنجه‌ای]، [±غایی] و [±لحظه‌ای]، شش طبقه ایستا، تک‌رویدادی، کنشی، سنجه‌ای باز، سنجه‌ای بسته چندمقداری و سنجه‌ای بسته دومقداری را از یکدیگر متمایز می‌نمایند. جدول زیر طبقه‌بندی افعال زبان فارسی را با توجه به مشخصه‌های نمودی نشان می‌دهد.

جدول (۳). نظام نمودی واژگانی افعال زبان فارسی

مشخصه‌های نمودی					دسته نمودی	
نمونه	[±لحظه]	[±غایی]	[±سنجه]	[±پویا]		
دانستن	-	±	●	-	ایستا	
پلک‌زدن	+	-	-	+	تک‌رویدادی	
خوردن	-	±	-	+	کنشی	
سرد شدن	-	±	+	+	باز (تحقی درجه‌ای)	
خشک شدن	-	±	+	+	چندمقداری (غایت‌مند)	سنجه‌ای
داخل شدن	+	+	+	+	دومقداری (تحقی واقعی)	

● نشانه عدم وجود [±سنجه] است. رویدادهای ایستا نسبت به این مؤلفه کور هستند.

۵- نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر نمود واژگانی افعال زبان فارسی براساس مؤلفه نمودی [±سنجه‌ای] ارائه شده

راپورت هُوو و لَوین (۲۰۱۰) مطالعه شد. بررسی مطالعات پیشین نشان داد که کاوش‌های حوزه نمود واژگانی، به‌ویژه پژوهش‌های مربوط به نمود در زبان‌های گوناگون درمورد مفهوم [± غایی] اتفاق نظر ندارند و تبیین‌های متفاوتی درمورد نمود واژگانی افعال ارائه می‌دهند؛ افزون بر این، مطالعات انجام‌شده در زبان فارسی، از چشم‌انداز رویکرد سَنّتی به این مسئله پرداخته‌اند و یا از رویکردهای مشخصه‌بنیاد دوارزشی برای دسته‌بندی نمود استفاده کرده‌اند که نمی‌توانند طبقه‌های نمودی متفاوت در زبان فارسی را متمایز نمایند. همچنین، نمونه‌ها و شواهد افعال تحقیقی درجه‌ای زبان فارسی که مشخصه غایی دوگانه دارند، با توجه به مؤلفه‌های نمودی معرفی شده پیشین قابل تحلیل نیستند و در هیچ طبقه‌ای برپایه انگاره‌های سَنّتی قرار نمی‌گیرند.

رویکرد نمودی [± سنجه‌ای]، دسته‌بندی دقیق‌تر و کامل‌تری از نظام نمود واژگانی افعال در زبان فارسی ارائه داد. در این راستا، نمود واژگانی افعال زبان فارسی به شش طبقه ایستا، کنشی، تک‌رویدادی، سنجه‌ای باز، سنجه‌ای بسته دونقطه‌ای و سنجه‌ای بسته چندنقطه‌ای مشخص و متمایز شدند. به‌طور کلی، مؤلفه [± سنجه‌ای]، افعال را به سه دسته ایستا، غیر سنجه‌ای (کنشی و تک‌رویدادی) و سنجه‌ای (باز و بسته) متمایز کرد. افعال سنجه‌ای بسته نیز به دونوع چندنقطه‌ای و دونقطه‌ای دسته‌بندی شدند. افعال ایستا مشخصه [± سنجه‌ای] ندارند، زیرا مؤلفه [± سنجه‌ای] مشخصه تغییر دارد که فقط در افعال پویا دیده می‌شود. از میان رویدادهای پویا، کنشی‌ها و تک‌رویدادی‌ها با مشخصه [- سنجه] از دیگر رویدادهای پویا متمایز می‌شوند. از میان افعالی که تغییر غیر سنجه‌ای را نشان می‌دهند، افعال کنشی متفاوت از افعال تک‌رویدادی هستند.

رویدادهای کنشی تداومی و تک‌رویدادی‌ها لحظه‌ای هستند. افعال سنجه‌ای نشان‌دهنده تغییر هستند و دو مقوله باز و بسته را دربر می‌گیرند. افعال سنجه‌ای باز مشخصه [+ سنجه] دارند؛ افزون بر این، آن‌ها مشخصه [- غایی] دارند، به این مفهوم که سنجه مرتبط با این افعال محدوده‌ای ندارد. افعال سنجه‌ای بسته، در دو دسته متفاوت سنجه‌ای بسته چندمقداری (غایت‌مند) و سنجه‌ای بسته دومقداری (تحقیقی واقعی) قرار می‌گیرند. افعال سنجه‌ای بسته چندنقطه‌ای، مشخصه‌های [+ پویا، - لحظه‌ای، + غایی] دارند و به‌صورت استمراری می‌آیند، حال آنکه افعال سنجه‌ای بسته دونقطه‌ای، مشخصه‌های [+ پویا، + لحظه‌ای و + غایی] دارند و تحقیقی‌های واقعی نامیده می‌شوند. این افعال تغییر لحظه‌ای را نشان می‌دهند و نمود استمراری ندارند.

رویکرد سنجه‌ای افعال و رویدادهایی نظیر بلندترشدن و داخل‌شدن را که رویکردهای سَنّتی درمورد

آن‌ها اتفاق نظر نداشتند و گاهی آن‌ها را تحقق‌ی و گاهی غایت‌مند معرفی می‌کردند، به ترتیب در دو دسته سنج‌های باز و سنج‌های بسته متمایز نمود و تبیین روشن‌تری از نمود واژگانی در زبان فارسی ارائه داد. علاوه بر این، رویکرد سنج‌های تبیین متفاوتی از افعال تحقق‌ی درجه‌ای درمقایسه با رویکردهای سنتی ارائه داد. افعال سنج‌های باز (افعال تحقق‌ی درجه‌ای) به مثابه طبقه مستقل و جدیدی در نظام نمود واژگانی افعال زبان فارسی مشخص و دسته‌بندی شدند. این دسته نمودی جدید یا در دسته‌بندی‌های پیشین دیده نشده بود و یا اینکه در طبقه افعال تحقق‌ی قرار گرفته بود، حال آنکه، در این رویکرد آن‌ها در دو طبقه متفاوت از یکدیگر متمایز شدند.

منابع

- انوری، حسن (۱۳۸۶) فرهنگ بزرگ سخن. چاپ چهارم، تهران: سخن.
- برزگر، حسن و غلامحسین کریمی‌دوستان (۱۳۹۶). نمود واژگانی در افعال مرکب مشتق از صفت در زبان فارسی. پژوهش‌های زبانی، ۸ (۱)، ۵۸-۴۱.
- چراغی، زهرا و غلامحسین کریمی‌دوستان (۱۳۹۲). طبقه‌بندی افعال زبان فارسی براساس ساخت رویدادی و نمودی. پژوهش‌های زبانی، ۴۲ (۴)، ۶۰-۴۱.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۴). پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی (مجموعه مقالات). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- دستلان، مرتضی؛ زینب محمدابراهیمی؛ راضیه مهدی‌بیرق‌دار و بلقیس روشن (۱۳۹۵). نمود در زبان فارسی؛ نگاهی نو برپایه رویکرد شناختی بسط استعاره و مؤلفه‌های نمودی. دومه‌نامه جستارهای زبانی، ۷ (۳)، ۸۶-۶۹.
- رحیمیان، جلال (۱۳۸۶). ارتباط صوری و معنایی نمود در زبان فارسی. مجموعه مقالات هفتمین همایش زبان‌شناسی ایران، (صص. ۲۶۰-۲۴۴). تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- رضایی، والی (۱۳۹۱). نمود استمراری در فارسی معاصر. فنون ادبی، ۴ (۱)، ۹۲-۷۹.
- ماهویتیان، شهرزاد (۱۳۸۳). دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی، مترجم: مهدی سمایی. تهران: نشر مرکز.

References

- Beavers, J. (2008). Scalar Complexity and the Structure of Events. In: J. Dölling & T. Heyde- Zybatow, (Eds.), *Event Structures in Linguistic Form and Interpretation*, (pp. 245-265). Mouton de Gruyter, Berlin.
- Comrie, B. (1976). *Aspect: An introduction to the study of verbal aspect and related problems* (Vol. 2). Cambridge University Press.
- Chen, P. (1988). Lun Xiandai Hanyu shijian xitong de sanyuan jieyou [On tripartite organization of the temporal system in Modern Chinese]. *Zhongguo Yuwen [Studies of the Chinese Language]*, 1988.6, 401-422.

- Croft, W. (2012). *Verbs: aspect and causal structure*. Oxford university press.
- Dowty, D. (1979). *Word Meaning and Montague Grammar*, Reidel, Dordrecht.
- Filip, H. (1999). *Aspect, eventuality types and noun phrase semantics*. New York.
- Hay, J. (1998). *The Non-Uniformity of Degree Achievements*. presented at the 72nd Annual Meeting of the LSA, New York, NY.
- , C. Kennedy & B. Levin (1999). Scalar Structure Underlies Telicity in 'Degree Achievements'. *SALT* 9, 127-144.
- Kennedy, C. (2001). Polar Opposition and the Ontology of 'Degrees'. *Linguistics and Philosophy*, (24), 33-70.
- (2007). Vagueness and grammar: The semantics of relative and absolute gradable predicates. *Linguistics & Philosophy*, (30), 1-45.
- & B. Levin. (2008). Measure of change: the adjectival core of degree achievements. In: L. McNally & Ch. Kennedy (Eds.), *Adjectives and Adverbs: Syntax, Semantics and Discourse*, (pp. 156-182). Oxford & New York: Oxford University Press.
- Klein, W. (2003). *Time in language*. London: Rutledge.
- Krifka, M. (1998). The Origins of Telicity. In: S. Rothstein (Ed.), *Events and Grammar*, (pp. 197-235). Kluwer, Dordrecht,
- (2001). The mereological approach to aspectual composition. handout of the talk given at the conference. 'Perspectives on Aspect', University of Utrecht, December 12-14. Available at <http://amor.rz.hu-berlin.de/h2816;3x/>
- Leech, G. N. (1971). *Meaning and the English Verb*. London: Longman.
- Levin, B. (1999). Objecthood: an event structure perspective. *Chicago Linguistic Society (CLS)*, 35.1, (pp. 223-247). Chicago: Chicago Linguistic Society.
- Olsen, M. B. (1994). The semantics and pragmatics of lexical aspect features. *Studies in the Linguistic Science*, 24.1-2, 361-375.
- (1997). *A Semantic and Pragmatic Model of Lexical and Grammatical Aspect*. New York: Garland.
- Rappaport Hovav, M. & B. Levin (2010). Reflections on manner/result complementarity. In: Malka Rappaport Hovav, Edit Doron & Ivy Sichel (Eds.), *Lexical Semantics, Syntax, and Event Structure*, (pp. 21-38). Oxford & New York: Oxford University Press.
- Rothstein, S. (2008). Verb classes and aspectual classification. *Structuring Events: A Study in the Semantics of Lexical Aspect*, (pp. 1-35). Oxford: Blackwell.
- Smith, C. (1997). *The Parameter of Aspect*. Dordrecht: Kluwer.
- Tenny, C. L. (1994). *Aspectual roles and the syntax-semantics interface* (Vol. 52). Dordrecht: Kluwer Academic Publishers.
- Vendler, Z. (1967). Verbs and times. In: Z. Vendler (Ed.), *Linguistics in philosophy*, (pp. 97-121). Ithaca, New York: Cornell University Press.
- Verkuyl, H. J. (1972). *On the Compositional Nature of the Aspects*. Foundations of Language, Supplementary Series, Vol. 15. D. Reidel, Dordrecht.
- (1993). A Theory of Aspectuality: The interaction between Temporal and A temporal Structure. *Cambridge Studies in Linguistics*, 64.

- (1998). *Tense, aspect and aspectual composition*. in UiL OTS Working Papers, February.
- Xiao, R. & T. McEnery (2004). *Aspect in Mandarin Chinese: A Corpus-Based Study*. Amsterdam & Philadelphia: John Benjamins.



Res. Article

The Relation between Grammaticalization and Intersubjectification in Designating the Genesis of Modal Auxiliaries

Sepideh Koohkan^{1✉}, Jan Nuyts², Arsalan Golfam³

1- Joint Ph.D. Student of Linguistics, Tarbiat Modares University and University of Antwerp. 2- Professor of Linguistics, University of Antwerp, Belgium. 3- Associated Professor of Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

Received: 2019/15/05

Accepted: 2020/21/07

Abstract

This paper considers role of grammaticalization and intersubjectification in determining the origin of some modal auxiliaries in Iranian languages. These auxiliaries, based on Nuyts (2005 and further) express deontic necessity, epistemic possibility, participant-inherent necessity, participant-imposed necessity, and situational necessity, which for the ease of access are considered as equivalences to ‘bajestæn’ (must). Based on the traditional definition of grammaticalization, one might expect these auxiliaries, the same as other auxiliaries to be developed from lexical verbs. However, following this path might violate what Traugott and Dasher (2002), Traugott (1989, 1995 and 2010) and also Byloo and Nuyts (2014) have in mind by (inter) subjectification, where volitional verbs are evolved from modal notions and the related concepts. Both traditional definition of grammaticalization and this reading of intersubjectification are unidirectional and predominantly verify the diachronic path of evolving such modal from volitional verbs. Even though, data from four languages, including Kahangi, Vafsi, Tati, and Semnani, where the modals meaning ‘must’ have the same roots with the volitional verbs meaning ‘want’, being limited to grammaticalization might violate intersubjectification and vice versa, following intersubjectification might exclude grammaticalization. Therefore, here we suggest that these auxiliaries are not developed from the volitional verbs in these; yet, both groups have been simultaneously evolved from a third element in Old Iranian.

Keywords: grammaticalization, (inter)subjectification, modality, bajestæn, Iranian languages.

Citation: Koohkan, S., Nuyts, J., Golfam, A. (2020). The Relation between Grammaticalization and Intersubjectification in Designating the Genesis of Modal Auxiliaries. *Journal of Western Iranian Languages and Dialects*, 8 (28), 95-112. (In Persian)





رابطه دستوری‌شدگی و بینافر�یت در تعیین منشأ افعال کمکی وجه‌نما

سپیده کوه‌کن^۱، یان ناتس^۲، ارسلان گلفام^۳

۱- دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت‌مدرس و دانشگاه آنتورپ. ۲- استاد تمام زبان‌شناسی، دانشگاه آنتورپ. ۳- دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت‌مدرس، تهران، ایران.

پذیرش: ۱۳۹۸/۴/۳۰

دریافت: ۱۳۹۸/۲/۲۵

چکیده

نوشتار پیش رو نقش مفاهیم دستوری‌شدگی و بینافر�یت را در تعیین سرچشمه دسته‌ای افعال کمکی در زبان‌های ایرانی بررسی کرده است. عناصر مورد نظر براساس رویکرد ناتس (۲۰۰۵ و پس از آن) مسئول انتقال نقش‌های وجه‌نمای الزام تکلیفی، امکان معرفتی و الزام پویا هستند که در اینجا به‌منظور سهولت ارجاع، معادل بایستن در نظر گرفته شده‌اند. بر مبنای رویکرد سنتی دستوری‌شدگی این عناصر باید از افعال واژگانی مشتق شده باشند. در حالی که براساس نظریه بینافر�یت افعالی با معنای ارادی، ریشه در مفاهیم وجه‌نما و مقوله‌های هم‌رده با آن دارند. هردو مفهوم دستوری‌شدگی سنتی و این خوانش از بینافر�یت یک‌سویه و در بسیاری از موارد تأییدکننده مسیر تاریخی شکل‌گیری افعال کمکی وجه‌نما هستند؛ اما در گونه‌های کهنگی، وفسی، تاتی و سمنانی که افعال کمکی وجه‌نمای معادل بایستن هم‌ریشه با فعل ارادی معادل خواستن در این زبان‌ها هستند، اکتفا به دستوری‌شدگی منجر به نقض بینافر�یت و بالعکس، دنبال‌کردن رویکرد بینافر�یت، باعث تخطی از مسیر دستوری‌شدگی سنتی می‌شود. در پژوهش حاضر، پیشنهاد می‌شود که این افعال کمکی هیچ‌یک ریشه در افعال ارادی در این زبان‌ها ندارند؛ بلکه در عوض، هردو گروه، به‌طور موازی از عنصر سومی در ایرانی باستان مشتق شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: دستوری‌شدگی، (بینا)فر�یت، وجه‌نمایی، بایستن، زبان‌های ایرانی غربی.

استناد: کوه‌کن، سپیده؛ ناتس، یان؛ گلفام، ارسلان (۱۳۹۹). رابطه دستوری‌شدگی و بینافر�یت در تعیین منشأ افعال کمکی وجه‌نما.

فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، ۸ (۲۸)، ۹۵-۱۱۲.



۱- مقدمه

وجه‌نمایی تعدیل‌هایی است که گوینده در پاره‌گفت ایجاد می‌کند تا با آن، میزان اطمینان خود را از اوضاع امور^۱ بیان کند (پالمر^۲، ۲۰۰۱ و پورتنر^۳، ۲۰۰۹). اوضاع امور رویدادی در جهان است که معنای آن با مقوله‌های وجه‌نمایی دچار تغییراتی می‌شود. طیف وسیعی از مفاهیم وجه‌نما (از جمله الزام و امکان اخلاقی، اطمینان از وقوع رویداد و نیاز ذاتی مشارک) در زبان فارسی و برخی از زبان‌های ایرانی با فعل کمکی باید بیان می‌شوند. همین مفاهیم، در برخی دیگر از زبان‌های ایرانی با افعال کمکی با ریشه‌های متفاوت و گاه با قیده‌های وجه‌نما بازنمایی می‌شوند^۴. از آنجاکه از نظر مفهومی همه این عناصر به گروه خاصی از مفاهیم وجه‌نما اشاره دارند که در زبان فارسی و برخی دیگر از زبان‌های ایرانی برعهده فعل کمکی باید است، در نوشتار پیش رو برای نشان‌دادن آن‌ها از بایستن استفاده می‌شود؛ با ذکر این نکته که مراد از آن، طیفی از عبارت‌هایی است که این دسته از مفاهیم را انتقال می‌دهند و هدف مقایسه آن‌ها با زبان فارسی نیست.

مطالعات مربوط به وجه‌نمایی از یک‌سو و دستوری‌شدگی ازسوی دیگر اندک نیستند. یکی از جامع‌ترین این مطالعات از دیدگاه دستوری‌شدگی و معین‌شدگی^۵ را داوری و نغزگوی کهن (۱۳۹۶) به‌دست داده‌اند. در این اثر، باید در زبان فارسی نمایان‌گر وجه‌نمایی تکلیفی و معرفتی است. براساس این، باید همه مشخصات فعل‌بودگی، به‌جز مشخصه نفی را ازدست داده و پس از توسعه معنایی و تغییرات نحوی در انتظار تغییرات آوایی بیشتر است. تقی‌زاده و دیگران (۱۳۹۰) نیز باید را در زبان فارسی عنصری برای بیان مفهوم فردیت^۶ می‌دانند؛ وقتی که حدس، گمان یا استنتاج گوینده از شواهد مستدل و کافی برای پاره‌گفت برخوردار باشد. درواقع، زمانی گوینده از باید به‌مثابه ابزاری برای انتقال فردیت بهره می‌برد که دیدگاه وی به تعیین نزدیک‌تر باشد. اخلاقی (۱۳۸۶) نیز در بررسی سه فعل بایستن، توانستن و شدن در زبان فارسی، برای بایستن نقش وجه‌نمایی معرفتی، تکلیفی و پویا قائل

1. states of affairs

2. F. R. Palmer

3. P. Portner

۴- در گونه به‌پشت از شاخه بلوچی و هورامی هورامان تخت از شاخه زازا-گورانی عناصری قیدی (به‌ترتیب *pejke* و *pfo*) مسئولیت انتقال مفاهیم وجه‌نمای مورد نظر را برعهده دارند. با توجه به اینکه هدف پژوهش حاضر بررسی افعال کمکی وجه‌نما است، از بررسی این عناصر در اینجا صرف نظر شده است. (برای دیدن شواهد و داده‌های مربوط به این دو زبان ر.ک. کوه‌کن، ۱۳۹۸).

5. auxiliation

6. subjectification

است. وی روند دستوری‌شدگی بایستن را نسبت به دو فعل دیگر سریع‌تر می‌داند، درحالی‌که توانستن در مراحل آغازین دستوری‌شدگی و شدن در مراحل میانی آن است.

هدف پژوهش حاضر کشف نقش دو مقوله دستوری‌شدگی و بینافر�یت در شکل‌گیری و گسترش افعال کمکی وجه‌نمای معادل بایستن در زبان‌های ایرانی غربی است. برای دستیابی به این هدف، از یک‌سو لازم است با توجه به مفهوم دستوری‌شدگی منابع اولیه افعال کمکی معادل بایستن در این زبان‌ها شناسایی شود. به همین منظور در اینجا از رویکردهای مختلف در دستوری‌شدگی سنتی (ازجمله تراگات و دشر^۱، ۲۰۰۲؛ هاپر^۲ و تراگات، ۲۰۰۳؛ هاینه^۳، ۱۹۹۳؛ هاینه و کوته‌وا^۴، ۲۰۰۷ و وندر‌اُورا و پلانگیان^۵، ۱۹۹۸) بهره‌برده می‌شود. ازسوی دیگر، لازم است رابطه این عبارت‌ها با منابع اولیه خود از دیدگاه بینافر�یت بررسی شود. برای این کار بینافر�یت را آن‌چنان‌که بایلو و ناتس^۶ (۲۰۱۴) معرفی کرده‌اند، به کار می‌بریم.

برای انتخاب زبان‌های ایرانی غربی در نوشتار پیش رو از رده‌بندی رضایی باغ‌پیدی (۱۳۸۸) استفاده شده است. در این رده‌بندی، زبان‌های ایرانی غربی به هشت شاخه تقسیم می‌شوند. درکنار زبان فارسی، از هر شاخه، به‌جز گروه بلوچی و زازا-گورانی، یک یا دو زبان بسته به وسعت جغرافیایی هر شاخه به‌مثابه نماینده به این ترتیب انتخاب شده‌اند: زبان‌های مرکزی: کهنگی^۷ و وفسی؛ حاشیه خزر: سمنانی و گیلکی (شفتی)؛ شمال غرب: تاتی (تاکستانی)؛ جنوب غرب: لری (بالاگریوه‌ای)؛ کردی: مرکزی (سورانی سنج) و جنوب شرقی: گراشی^۸. نکته مهم این است که در سراسر پژوهش حاضر هرچا نامی از این زبان‌ها برده می‌شود مقصود گونه خاص از هر زبان است که داخل پراتز مشخص شده‌اند، نه دیگر گونه‌های این زبان‌ها.

داده‌های جستار پیش رو ازراه پرسش‌نامه، مصاحبه و منابع کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند. پرسش‌نامه، شامل (۱۴۰) موقعیت برای تکمیل و (۸۲) جمله برای ترجمه بوده و حداقل دو و حداکثر

1. E. C. Traugott & R. B. Dasher
2. P. J. Hopper
3. B. Heine
4. T. Kuteva
5. J. Van der Auwera & V. A. Plungian
6. P. Byloo & J. Nuyts

۷- گونه‌ای از زبان‌های مرکزی که در روستای کهنک، واقع در جنوب شهرستان اردستان، استان اصفهان، به آن سخن گفته می‌شود.

۸- گونه‌ای از زبان‌های جنوب شرق که در شهرستان گراش، استان فارس صحبت می‌شود.

چهار گویشور، به شکل مصاحبه و صوتی آن را تکمیل کرده‌اند؛ سپس صحت داده‌ها در دو مرحله، یکی پس از پیاده‌سازی و دیگری پس از تکواژنویسی، به تأیید این سخنگویان رسیده است. اطلاعات گردآوری شده از گفت‌وگوهای روزمره برخی زبان‌ها و همین‌طور منابع کتابخانه‌ای موجود به تنوع داده‌های این مقاله افزود.

نوشتار پیش رو از پنج بخش تشکیل شده است. پس از مقدمه (بخش ۱) در بخش (۲)، سه مفهوم دستوری‌شدگی، بینافردیت و وجه‌نمایی آن‌چنان‌که در پژوهش حاضر به کار می‌روند، معرفی خواهند شد. در بخش (۳) و (۴)، به ترتیب این دو مفهوم درباره بایستن در زبان‌های مورد نظر بررسی شده و در بخش (۵)، جمع‌بندی مباحث ارائه شده است.

۲- مفاهیم نظری

۲-۱- دستوری‌شدگی

دستوری‌شدگی به شکل سنتی برابر است با فرایندی که در آن عناصر واژگانی به واحدهای دستوری و مؤلفه‌های دستوری به ساخت‌های دستوری‌تر بدل می‌شوند (ولوپیلای^۱، ۲۰۱۲). زبان‌ها در مسیر دستوری‌شدگی، الگوهای مشخص و محدودی را به کار می‌برند که به‌طور عمده دو ویژگی مهم دارند: همگانی و یک‌سویه‌اند؛ بدین معنا که این الگوها در تمامی زبان‌ها یکسان عمل می‌کنند و این مسیر غیر قابل بازگشت است (بایبی^۲، ۲۰۰۲).

هاینه (۱۹۹۳)، تراگات و دشر (۲۰۰۲)، ولوپیلای (۲۰۱۲) و کمایش تمامی اندیشمندانی که پیرامون دستوری‌شدگی نظریه‌هایی ارائه داده‌اند، برای آن مراحل معرفی می‌کنند که افزون بر تغییرات صوری، تغییرات معنایی و آوایی را نیز دربر می‌گیرند. براساس این الگو، معنایی که بیشتر عینی است با گذراندن مراحل معنازدایی^۳ (از دست دادن معنای متداول اولیه)، گسترش^۴ (توسعه کاربرد عنصر مورد نظر با معنای جدید در بافت‌های بیشتر)، مقوله‌زدایی^۵ (از دست رفتن یا خشی شدن نشان‌گرهای ساخت‌وازی و مشخصه‌های نحوی در مقوله‌های کاملی همچون اسم و فعل) و سایش^۶ (کاهش آوایی بر اثر کاربرد زیاد)، تبدیل به عنصری می‌شود که کمتر عینی است (هاینه و کوتاه‌وا، ۲۰۰۷: ۳۴) و در نهایت انتظار

1. V. Velupillai
2. J. Bybee
3. desemanticization
4. extension
5. decategorization
6. erosion

می‌رود که صورت زبانی مورد نظر در انتهای این مسیر یا به‌طور کامل از میان برود، یا به واحدی تبدیل شود که تعیین ارتباط آن با ریشه‌اش به‌سادگی ممکن نباشد. این مراحل همگی به‌هم مرتبط هستند و نمی‌توان برای آن‌ها مرز مطلق قائل شد.

۲-۲- وجه‌نمایی

در نوشتار پیش رو از رویکرد ناتس (۲۰۰۵، ۲۰۱۶ و در دست انتشار) و همچنین بایلو و ناتس (۲۰۱۴) برای تعریف و ارائه انواع وجه‌نمایی استفاده می‌شود. برای ایشان، وجه‌نمایی شامل وجه‌نمایی تکلیفی، معرفتی و پویا است.

وجه‌نمایی تکلیفی در تعاریف سنتی برابر است با مفاهیم مرتبط با اجازه و اجبار؛ اما در این رویکرد، یعنی «میزان مقبولیت اوضاع در پاره‌گفت از نظر اخلاقی که معمولاً توسط گوینده بیان می‌شود» (ناتس و بایلو، ۲۰۱۴: ۹۰). اخلاقی‌بودن شامل درجات/الزام اخلاقی کامل^۱، مطلوبیت^۲، پذیرفتگی^۳، عدم مطلوبیت^۴ و ناپذیرفتگی کامل اخلاقی^۵ است. هرنوع اجازه و اجبار در این رویکرد، درزمره ترغیبی‌ها^۶ جای می‌گیرد و ورای قلمروی ذهنی گوینده منجر به تغییر در جهان واقعی می‌شود؛ از همین‌روی مقوله‌ای غیر وجه‌نما و مرتبط با قلمروی برنامه‌ریزی ارتباطی است (۲-۳). با این تعریف، جمله (۱) دارای وجه‌نمایی تکلیفی است^۷:

(۱) کهنگی

be=f-ga Jo da medrese.
PFV=3SG-Modal.PST go.SINF to school

باید می‌رفت مدرسه.

وجه‌نمایی معرفتی یعنی «ارزیابی درجه احتمال وضعیت مورد نظر در جهان که معمولاً از سمت گوینده بیان می‌شود.» (بایلو و ناتس، ۲۰۱۴: ۹۰) این نوع وجه‌نمایی نیز مدرج است: /اطمینان کامل^۸ از

1. absolute moral necessity
2. desirability
3. acceptability
4. undesirability
5. absolute moral unacceptability
6. directives

۷- برای جمله (۱) می‌توان شرایطی را در نظر گرفت که افزون بر خوانش تکلیفی، معنای ترغیبی نیز داشته باشد: به‌خاطر قوانین باید در آن روز به مدرسه می‌رفت.

8. absolute certainty (that the State of affairs (SOA) is real)

واقعی بودن اوضاع، احتمال^۱، امکان^۲، نامحتمل بودن^۳ و اطمینان کامل از غیر واقعی بودن^۴ اوضاع. یکی از نقش‌های عناصر معادل باید در زبان‌های ایرانی نشان‌دادن مراحل میانی این پیوستار، یعنی احتمال یا امکان است:

(۲) باید خونه باشه، مطمئن نیستم!

نمونه کلاسیک وجه‌نمایی پویا برابر است با توانایی مشارک در انجام امور. در رویکرد مورد نظر پژوهش حاضر، وجه‌نمایی پویا انواع گوناگونی دارد. یکی از آن‌ها مشارک-ذاتی^۵ است که با توانایی یا نیاز ذاتی مشارک در اوضاع در ارتباط است. در زبان‌های ایرانی، وجه‌نمایی مشارک-ذاتی از نوع نیاز با عناصری معادل بایستن بیان می‌شود:

(۳) کردی

æfe	hær æisæ	tʃitek	bi-xw-æm	wæ-gær-næ
Modal.PRS	right now	something	SBJV-eat-1SG	and-if-not
æ-mr-im.				
IPFV-die-1SG				

باید همین الآن به چیزی بخورم، وگرنه می‌میرم.

نوع دیگر، وجه‌نمایی مشارک-تحمیلی^۶ است که دو نوع امکان و الزام را دارد. این نوع وجه‌نمایی وضعیتی را دربر می‌گیرد که در آن مشارک اول در رویداد، یا امکان انجام محمول را پیدا کرده یا ملزم به انجام آن است. در زبان‌های ایرانی، الزام مشارک-تحمیلی ازراه عناصر مطرح‌شده بیان می‌شود:

(۴) تاتی

ævæl	mo-go	dʒi	kuh	xo	bi-f-i	dʒor.
First	IPFV-Modal.PRS	this	mountain	from	SBJV-go-2SG	up

(برای اینکه بتونی بری تو اون غار) اول باید از این کوه بری بالا.

سومین نوع وجه‌نمایی پویا، وجه‌نمایی موقعیتی^۷ است که بالقوه‌گی‌ها^۸ و الزامات موجود در اوضاع را به‌مثابه یک کل دربر می‌گیرد. در این نوع وجه‌نمایی، خود اوضاع امور مد نظر است و پای مشارکی

1. probability
2. possibility
3. improbability
4. absolute certainty (that the SoA is unreal)
5. participant-inherent
6. participant-imposed
7. situational
8. potentialities

درمیان نیست. عناصر معادل بایستن در زبان‌های ایرانی، می‌توانند وجه‌نمایی پویای موقعیتی از نوع الزام را بیان کنند:

(۵) کهنگی

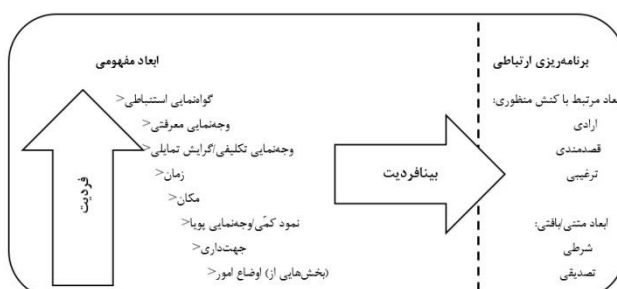
heme	belæxære	jeg	ru=mon	be-gu	mært.
All	finally	one	day=1PL	SBJV-Modal.PRS	die.SINF

بالاخره همه‌مون یه روز باید بمیریم.

همان‌طور که از تعریف‌ها و داده‌های بالا برمی‌آید، در زبان‌های مورد بحث عناصر معادل بایستن برای انتقال مفاهیم وجه‌نمایی تکلیفی (الزام اخلاقی، پسندیده و قابل قبول)، پویای مشارک-تحمیلی (الزام)، پویای موقعیتی (الزام) و وجه‌نمایی معرفتی (ازنوع احتمال) به‌کار می‌روند.

۲-۳- بینافر�یت

تراگات (۱۹۸۹) فر�یت را فرایندی می‌داند که در آن یک عنصر زبانی به‌تدریج از مفهوم مرتبط با جهان عینی فاصله گرفته و به‌معنایی تبدیل می‌شود که بیان‌گر ارزیابی گوینده یا گرایش وی نسبت به آن جهان عینی است (معنای فردی). بینافر�یت نیز فرایندی است که در آن عبارتی که پیش‌تر فردی شده، تبدیل به معنایی می‌شود که مشخص‌کننده جایگاه گوینده در برابر مخاطب است. نکته مهم درمورد بینافر�یت در این چارچوب این است که همانند مفهوم سستی دستوری‌شدگی یک‌سویه است. بایلو و ناتس (۲۰۱۴) تغییرات معنایی مورد نظر تراگات را در حوزه فر�یت و بینافر�یت در سلسله‌مراتبی باعنوان سلسله‌مراتب مقوله‌های کیفی^۱ ساده ساخته‌اند. به‌طور اجمالی می‌توان گفت این سلسله‌مراتب، بازنمود گستره معنایی مقوله‌هایی مانند زمان، نمود، وجه و وجه‌نمایی است و با میزان مشارکت گوینده در پاره‌گفت ارتباط مستقیم دارد. این سلسله‌مراتب در سمت چپ تصویر زیر قابل مشاهده است.



شکل (۱). رابطه میان فر�یت و بینافر�یت (بایلو و ناتس، ۲۰۱۴: ۹۴)

مفاهیم موجود در سمت چپ تصویر سطوح مختلف سلسله‌مراتب مفهومی و به تبع آن درجات فردیت را نشان می‌دهند. هرچه در این سلسله‌مراتب بالاتر رویم، به میزان فردیت مفاهیم افزوده می‌شود؛ ازسوی دیگر، عبارتی زبانی می‌تواند از مسیر بینافردیت، سلسله‌مراتب مورد نظر را ترک کرده و نقشی در قلمروی ارتباطی، در سمت راست تصویر، به‌عهده گیرد. همان‌طور که از تصویر بالا برمی‌آید، ترغیبی‌ها و ارادی‌ها^۱ در اینجا خارج از حوزه وجه‌نمایی‌اند و ابعادی از بخش برنامه‌ریزی/ارتباطی را تشکیل می‌دهند. این قلمرو جایی است که گوینده با بیان پاره‌گفت انتظار دارد تغییری در جهان بیرون رخ دهد یا مخاطب کنشی را متناسب با پاره‌گفت انجام دهد. در دو بخش بعدی دو مفهوم دستوری‌شدگی و بینافردیت در افعال معادل بایستن در زبان‌های مورد بحث بررسی می‌شوند.

۳- دستوری‌شدگی در افعال کمکی وجه‌نمای معادل بایستن

۳-۱- کهنگی، وفسی، تاتی و سمنانی

همه زبان‌های این مجموعه، در رسته زبان‌های کنایی دوجزئی جای دارند. در برخی زبان‌های ایرانی، کنایی دوجزئی یعنی عامل (فاعل افعال گذرا) در زمان گذشته، با واژه‌بست نشانه‌گذاری می‌شود.^۲ در کهنگی be-gu در زمان حال و be-ga در گذشته مسئول انتقال مفاهیم طرح‌شده هستند. فعل اصلی در هر دو زمان پس از این فعل کمکی به صورت مصدر کوتاه^۳ حاضر می‌شود. -ga- و -gu- ستاک حال و گذشته‌اند. پیشوند be- پیش از ستاک گذشته نمود کامل را نشان می‌دهد.^۴ واژه‌بست عاملی در هر دو زمان حال و گذشته، می‌تواند میان تکواژ-be و ستاک فعل فاصله بیندازد و فاعل/عامل را نشان دهد.

(۶) کهنگی

a. ez	jo	re	be-gu	fo.
From	this	way	SBJV- Modal.PRS	go.SINF
از این طرف باید رفت.				
b. be=f-ga	fo	da	medrese.	
PFV=3SG- Modal.PST	go.SINF	to	school	

1. volitions

۲- در برخی زبان‌ها (تاتی، وفسی و سمنانی) مشخصه کنایی منجر به حالت‌نشانی متفاوت بر فاعل فعل لازم و عامل فعل گذرا نیز می‌شود.

3. short infinitive

۴- نگارندگان در اینجا اظهار نظری درمورد ماهیت be- در کنار ستاک حال نمی‌کنند و در تکواژنویسی‌ها آن را پیشوند التزامی در نظر می‌گیرند.

باید می‌رفت مدرسه.

در وفسی، ær-go (حال) و ær-god (گذشته) عناصر معادل بایستن هستند. تکواژ ær- نمایان‌گر نمود ناکامل است. این فعل کمکی از نظر شخص و شمار برای افراد مختلف یکسان به‌کار برده می‌شود؛ شناسه فاعلی یا واژه‌بست عاملی نمی‌پذیرد و تکواژ نفی در آن پیش از تکواژ نمود ناکامل جای می‌گیرد (næ-r-go). فعل اصلی جمله پس از این فعل کمکی تصریف‌شده است (bækærom در مثال ۷):

(۷) وفسی

æ-r-go	levas-e	gærm-tær-i	tæn=om	bæ-kær-om.
IPFV- Modal.PRS	cloth-GEN	warm-COMP-INDF	body=1SG	SBJV-do-1SG

باید لباس گرم‌تری تنم کنم.

در تاتی mo-go و mo-gost(i)^۱ (به‌ترتیب در زمان حال و گذشته) عنصر معادل مفهوم مورد نظر ما هستند. mo- نمود ناکامل، -go- ستاک حال و -gost(i)- ستاک گذشته را نشان می‌دهند. شناسه فاعلی یا واژه‌بست عاملی در این فعل کمکی عمل نمی‌کند و پیشوند نفی، میان تکواژ نمود ناکامل و ستاک فاصله می‌اندازد (mo-no-go). فعل اصلی جمله تصریف‌شده است:

(۸) تاتی

gyrb-ijæ	mo-no-go	kijæ	de	gerd-ijæ.
Cat-F	IPFV-NEG- Modal.PRS	home	in	be-3SG.F

گربه نباید تو خونه باشه.

در سمنانی بایستن با mē-gi در زمان حال و mē-gija در گذشته برابر است. در این زبان نیز تکواژ mē- نمود ناکامل را رمزگذاری می‌کند و -gi- و -gija- به‌ترتیب ستاک زمان حال و گذشته هستند و بازهم فعل اصلی صورت تصریفی دارد. بار دیگر در این زبان، همانند زبان‌های وفسی و تاتی و برخلاف کهنگی، فاعل / عامل با شناسه فاعلی یا واژه‌بست عاملی روی فعل کمکی عمل نمی‌کند.

(۹) سمنانی

mē-gi	ælan	kijæ	dæ	b-u,	motm?en	n-ij-on.
IPFV- Modal.PRS	now	home	in	be-3SG,	sure	NEG-be-1SG

باید الان خونه باشن، مطمئن نیستم.

وجه اشتراک تمامی افعال کمکی بالا این است که ستاک آن‌ها، با ستاک فعل ارادی معادل خو/ستن در

۱- این فعل کمکی صورت آوایی دیگری به‌شکل mogost/mogo نیز دارد.

این زبان‌ها، چه در زمان حال و چه گذشته مشابه است. برخلاف دیگر افعال در این زبان‌ها، این افعال ارادی هم در زمان حال و هم در گذشته فاعل / عامل را با واژه‌بست نشانه‌گذاری می‌کنند:

(۱۰) کهنگی

a. to ege **gu=t** **be,** tig=et e-von-u.
2SG if want=2SG be.SINF, razor=2SG IPFV-cut-3SG

تو آگه بخوای، می‌تونی.

b. to her veqt go **ga=t,** tig=et vont-Ø.
2SG every time that want.PST=2SG, razor=2SG cut.PST-3SG

تو هروقت که خواستی، تونستی.

در کهنگی، فعل معادل *خواستن* (gu/ga)، دارای گونه مصدری نیست و برخلاف دیگر افعال موجود در این گونه، برای وجه التزامی با تکواژ be- نشان‌دار نمی‌شود؛ در عوض مصدری کوتاه از فعل bojmon (bo) به معنی بودن پس از ستاک حال (gu) و گذشته (ga) قرار می‌گیرد و به ترتیب مضارع التزامی و گذشته التزامی می‌سازد (a ۱۰). نمود کامل نیز برخلاف دیگر افعال با تکواژ be- نمایانده نمی‌شود؛ بلکه ستاک گذشته به تنهایی نمایان‌گر نمود کامل است (b ۱۰)؛ بنابراین نمی‌توان مدعی شد که صورت‌های التزامی و نمود کامل از فعل ارادی gu/ga (خواستن) به مثابه فعل کمکی تخصیص یافته‌اند؛ زیرا چنین ساخت‌هایی دست کم امروزه در این زبان وجود ندارند. در عوض، به نظر می‌آید تکواژ(های) be- در مراحل بعدی به قیاس از دیگر افعال این زبان به آن اضافه شده‌اند (مفیدی، ۱۳۹۵: ۳۵-۴۱). یا اینکه همانند دیگر افعال، این فعل نیز به وسیله تکواژهای be- برای وجه التزامی و نمود کامل نشانه‌گذاری می‌شده، اما پس از دستوری شدن این گونه‌ها و به کارگیری آن‌ها به منزله فعل کمکی، زبان راه دیگری برای رمزگذاری‌شان در این فعل ارادی یافته است. تفاوت دیگری که میان ستاک این فعل با فعل کمکی مرتبط با آن وجود دارد این است که ستاک فعل ارادی می‌تواند میزبان واژه‌بست باشد (b و a ۱۰)؛ در صورتی که چنین امکانی برای فعل کمکی مرتبط با آن وجود ندارد (به همین دلیل صورت *b-gu=m نادرستی است).

در وفسی، ستاک زمان حال در فعل ارادی goan (خواستن) تکواژ go، ستاک گذشته goa و نمود ناکامل آن ær-go و ær-goa است. با استناد به مسیر دستوری‌شدگی و با توجه به اینکه هنوز نمود ناکامل فعل ارادی goan (ærgo-ærgoa) در این زبان فعال است می‌توان فرض کرد که نمود ناکامل کاربرد خود را گسترش داده و افزون بر نمود ناکامل فعل goan، به مثابه فعل کمکی نیز استفاده می‌شود.

(۱۱) وفسی

im=ær-go b-æss-om ko=wan
1SG=IPFV-want SBJV-go.PST-1SG home=1PL

می‌خواهم برم خونمون.

در سمنانی فعل کمکی *mε-gi* با فعل ارادی *gijabijon* (خواستن) مرتبط است. ستاک این فعل نیز همانند فعل کمکی متناظر آن، در زمان حال *gi* و در زمان گذشته *gija* و نمود ناکامل آن در دو زمان حال و گذشته، به ترتیب *mε-gi* و *mε-gija* است.

(۱۲) سمنانی

daneʃændi-pi gij=eʃ ta ʒin mēhmon bu.
Scientist-from want=3SG that 3SG.F guest be.SBJV.3SG

از دانشمند خواست که مهمون اون بشه.

در اینجا نیز پیروی نظریه دستوری‌شدگی نمود ناکامل این فعل کاربرد خود را گسترش داده و به‌مثابه فعل کمکی هم به‌کار می‌رود.

رابطه‌ای مشابه در زبان تاتی نیز وجود دارد. ستاکِ زمان حال فعل ارادی *bogostæn* (خواستن)، *-go-*، در زمان گذشته *-gost-* و *mo-* تکواژ نمود ناکامل است:

(۱۳) تاتی

xak=am mo-go=ʃ i dine kije æ-gir-ije.
Sister=1SG IPFV- want=3SG one unit house PRFX-get-3SG.F

خواهرم می‌خواهد یه دونه خونه بخرد.

خواستن در این زبان‌ها ریشه در **gahu* با معنای نیازداشتن، خواستن و آرزوداشتن در ایرانی باستان دارد. این ریشه در پارتی به‌صورت *gw'nyg* مورد نیاز و خواسته‌شده (چونگ^۱، ۲۰۰۷: ۹۵)، در اوستایی (*gau-*) با معنای گناه‌کردن و رواج‌یافتن (هومباخ^۲، ۱۹۷۴: ۱۹۹) و در سغدی (*-yW*) با معنای خواستنی به‌کار می‌رفته است (زرشناس و پرتوی، ۱۳۸۹)؛ بنابراین، انتظار می‌رود، خواستن و همچنین افعال معادل بایستن در زبان‌های مورد بحث، با این ستاک‌ها در ارتباط باشند.

برپایه سازوکار دستوری‌شدگی زبان‌ها در مرحله معنازدایی برخی مشخصه‌های معنایی را یا از دست می‌دهند یا به‌قول هاپر و تراگات (۲۰۰۳) آن‌ها را بازتوزیع^۳ می‌کنند. با پیروی از این مسیر می‌توان گفت

*gaHu در این زبان‌ها دچار بازتوزیع معنایی شده است. این فعل دارای مشخصه‌های [+ارادی] و [+قصدمندی]^۱ بوده است. ابتدا کاربرد آن توسعه‌یافته و منجر شده این مشخصه‌ها از دست بروند و در عوض مشخصه‌های [+الزام] و [+امکان] را به دست آورد.

۳-۲- لری، فارسی، گراشی و گیلکی

در هر چهار زبان لری، فارسی، گراشی و گیلکی، فعل کمکی باید (با گونه‌های آوایی متفاوت) رایج است؛ اما به جز فارسی و گراشی، در دو زبان دیگر عناصر دیگری نیز به منظور انتقال مفاهیم معادل بایستن به کار می‌روند: در لری mija-st و mija و در گیلکی va و vasti به ترتیب برای زمان حال و گذشته. با وجود تفاوت‌های آوایی صورت‌های اخیر با باید در این زبان‌ها، به نظر می‌رسد همگی از خاستگاه یکسانی مشتق شده باشند و تنها روند دستوری‌شدگی در آن‌ها متفاوت باشد. اگر فارسی میانه و ریشه bajistaen را کنار گذاشته و عقب‌تر رویم، این افعال ریشه در *upā-aya-ti یا *upa-bāvyā دارند. up- پیشوند و به معنی نزدیک، -aya- ستاک حال از ریشه -ay- به معنی رفتن و bav به معنی بودن و شدن است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۴۰۳-۴۰۴ و چونگ، ۲۰۰۷: ۱۵۶). براساس این، ریشه این فعل کمکی دارای معنای سوی کسی/چیزی رفتن/بودن/شدن است.

عناصری با مفهوم بودن و شدن می‌توانند به افعال کمکی وجه‌نما با معنای الزام و امکان مشارک-درونی (پویای مشارک-تحمیلی) تبدیل شوند (وندراورا و پلانگیان، ۱۹۹۸). فعل‌های بودن و شدن از معدود افعالی هستند که برای گسترش کاربرد خود به معنای معرفتی، لازم نیست از مسیر امکان و الزام مشارک-تحمیلی پیش روند؛ بلکه این دسته از افعال می‌توانند به طور مستقیم نیز تبدیل به مفهوم وجه‌نمای معرفتی شوند؛ هرچند برای نشان‌دادن معنای تکلیفی لازم است ابتدا تبدیل به عنصری شوند که وجه‌نمایی مشارک-تحمیلی را بیان کنند و سپس معنای تکلیفی را نیز به کاربرد خود بیفزایند. برای این ریشه می‌توان شرایطی را متصور شد که -aya- (رفتن) معنای اولیه خود را که دارای مشخصه [+حرکت] بوده از دست داده و در عوض مشخصه‌های معنایی [+الزام؛ +امکان] را به دست آورده است. -bav- (شدن) نیز در مرحله معنادایی، مشخصه [+تغییر وضعیت] را از دست داده است. ترکیب فعل‌های رفتن/شدن با حرف اضافه متناسب آن‌ها در مسیر دستوری‌شدگی در نهایت فعلی به دست می‌دهد که افزون بر تغییر مقوله و تغییر معنا تا حد زیادی نیز کاهش آوایی را تجربه کرده است.

۳-۳- کردی

کیا (۱۳۹۲: ۸۸) مصدر فعل بایستن در زبان کردی را fa-jan معرفی می‌کند. این فعل مشتق از ریشه *xšāy/xšay در دوره باستان به معنی حاکم‌بودن و تسلط/داشتن (کنت^۱، ۱۹۵۳: ۱۸۱ و بارتلمه^۲، ۱۹۶۱: ۵۵۱) و نیز در اوستایی به معنی توانا بودن/توانستن (بارتلمه، ۱۹۶۱: ۵۵۱) است. با اینکه این ستاک در دیگر زبان‌های ایرانی، منبعی برای عناصر معادل توانستن است، در این زبان به شکل منحصر به فردی به مثابه عنصری برای بایستن تخصیص یافته است.

بایبی و دیگران (۱۹۹۴) بر این باورند که به طور معمول آن دسته از افعال کمکی که از افعالی معادل قادربودن و دانستن مشتق می‌شوند، مفاهیم وجه‌نمایی پویا را انتقال می‌دهند؛ بنابراین، مفاهیم پویا که عناصر معادل بایستن در زبان کردی نشان می‌دهند، از نظر تاریخی قابل تبیین و ردیابی هستند؛ افزون بر این، بایبی و دیگران (۱۹۹۴: ۱۹۴-۱۹۹) نشان می‌دهند که مفهوم توانایی می‌تواند به وجه‌نمایی ریشه‌ای^۳ (پویا و تکلیفی) و پس از آن به امکان معرفتی گسترش یابد. با این نگاه، تمامی نقش‌های وجه‌نمایی که æfe در مسیر اشتقاق از *xšāy به دست آورده، قابل تبیین است. به نظر می‌رسد اتفاقی که از نظر ویژگی‌های معنایی برای این فعل اتفاق افتاده است تا به فعل کمکی وجه‌نما در زبان کردی تغییر یابد شامل از دست رفتن مشخصه مالکیت و توانایی و اضافه شدن مشخصه امکان و الزام است.

بررسی‌های بالا نشان می‌دهند که افعال کمکی وجه‌نمای معادل بایستن در زبان‌های مورد توجه در این پژوهش، به طور عمده از سه منبع مشتق می‌شوند:

۱- زبان‌های سمنانی، وفسی، تاتی و کهنگی از *gahu؛

۲- زبان‌های فارسی، لری، گراشی و گیلکی از *upā-aya-ti؛

۳- زبان کردی از *xšāya.

۴- بینافریدیت در افعال کمکی وجه‌نمای معادل بایستن

۴-۱- کهنگی، تاتی، وفسی و سمنانی

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، بینافریدیت همانند دستوری‌شدگی، مسیری یک‌سویه است: اگر عنصری از راه بینافریدیت قلمروی مفهومی را ترک گفته و وارد قلمروی برنامه‌ریزی ارتباطی شود، دیگر امکان بازگشت به حوزه پیشین را نخواهد داشت (شکل ۱)؛ اما برخی از داده‌های پژوهش حاضر این رابطه را

1. R. Kent

2. C. Bartholomae

3. Root modality

به چالش می‌کشند. در روند دستوری‌شدگی ستاک *gahu* در ایرانی باستان، انتظار می‌رود که این فعل ابتدا تبدیل به افعال معادل خواستن در چهار زبان پیش گفته شده باشد و در مرحله بعد، گونه‌ای از این فعل، به فعل کمکی تغییر یافته باشد؛ اما مسئله اینجاست که با توجه به شکل (۱)، افعال ارادی در قلمروی برنامه‌ریزی ارتباطی جای دارند و خود از عناصر موجود در قلمروی مفهومی مشتق هستند؛ به بیان دیگر، براساس نظریه بینافردیت، این فعل ارادی معادل خواستن است که از افعال کمکی معادل بایستن در این زبان‌ها مشتق شده است؛ اما این ادعا، به‌طور کامل برخلاف نظریه سنتی دستوری‌شدگی است که در آن هیچ‌گاه یک فعل واژگانی نمی‌تواند از یک فعل کمکی مشتق شده باشد.

پیداست که محدودیت یک‌سویگی در دو مقوله دستوری‌شدگی و بینافردیت ما را در این زبان‌ها با تناقضی روبه‌رو می‌سازد که اگر براساس رویکرد دستوری‌شدگی روند معمول تبدیل فعل واژگانی به کمکی را بپذیریم، از بینافردیت و اگر اشتقاق فعل واژگانی از فعل کمکی را دنبال کنیم، از دستوری‌شدگی تخطی کرده‌ایم؛ اما برای این تناقض راهکاری را می‌توان پیشنهاد داد که هم با سنت دستوری‌شدگی مطابق است و هم با دیدگاه بینافردیت.

پیشنهاد نگارندگان این است که در این زبان‌ها رابطه خطی میان فعل ارادی و کمکی مورد بحث وجود ندارد؛ بلکه پای یک فعل اصلی، با معنای عینی در میان است. چنین منبعی در زبان‌های ایرانی باستان فعل *gahu* است با معنای اولیه خواستن، نیاز داشتن و رواج یافتن که امروزه خود از بین رفته است. افعال اصلی ارادی در زبان‌های بالا، از نظر دستوری ادامه این ستاک هستند (فعل اصلی‌اند) ولی دچار بازتوزیع معنایی شده‌اند. افعال کمکی نیز به‌طور مستقیم و مستقل از افعال اصلی ارادی، مراحل معنازدایی و مقوله‌زدایی از مسیر دستوری‌شدگی را گذرانده و مشخصه‌های [+الزام؛ +امکان] را کسب کرده‌اند. با توجه به اینکه شواهد تاریخی - زبانی در این مسیر موجود نیست، می‌توان حدس زد که این اشتقاق برای هریک از این دو دسته از افعال یا به شکل هم‌زمان، یا با فاصله تاریخی رخ داده است. (۱۴) این رابطه را نشان می‌دهد:

(۱۴)

معنای کنونی

معنای منبع (ایرانی باستان)

*gahu «خواستن، نیاز داشتن، رواج یافتن» (فعل اصلی)

gu/ga/go (فعل واژگانی با معنای ارادی)

ارادی

begu/aergo/mogo/meḡi (افعال کمکی وجه‌نما)

دسته‌ای معنای فردیتی

(۱۴) مشخص می‌کند که فعل منبع با معنای سابق امروزه در این زبان‌ها زنده نیست؛ در عوض،

جایی در تاریخ گونه‌ای از آن با معنایی محدودتر به‌مثابه فعل ارادی مشتق شده و هم‌زمان، گونه‌ای دیگر از آن به‌منزله فعل کمکی در این زبان‌ها رواج یافته است. با این راهکار از هیچ‌یک از مسیرهای یک‌سویه دستوری‌شدگی و بینافر�یت تخطی نشده است.

۴-۲- فارسی، لری، گراشی و گیلکی

در این سه زبان، عنصر منبع، با معنای اولیه رفتن، رسیدن و شدن، در پایین‌ترین سطح ابعاد مفهومی و فر�یت، یعنی /اوضاع/ امور قرار داشته است؛ اما معنای امروزی عناصر معادل بایستن در این زبان‌ها، از این سطح حداقلی فاصله گرفته و در حال طی کردن مسیر فر�یت، به سمت بالای شکل (۱) است. این عناصر در این مرحله حداقل بیان‌کننده سه نوع وجه‌نمایی پویا، تکلیفی و معرفتی هستند. در هر مرحله، با اضافه‌شدن معنای وجه‌نمای بعدی، بایستن بیشتر به سمت انتهای مسیر فر�یت حرکت کرده است. اتّفاقی که می‌توان برای این عنصر پیش‌بینی کرد این است که در مقطعی از زمان یا وارد فرایند بینافر�یت شده و از این قلمروی فعلی خارج شود، یا معنای گواه‌نمایی، به‌مثابه انتزاعی‌ترین سطح فر�یت به آن افزوده شود. در این زبان‌ها، عناصر مورد نظر روند معمول دستوری‌شدگی را پشت سر گذاشته و از مشخصه یک‌سویگی آن تخطی نکرده‌اند. هرچند از آنجاکه هنوز وارد قلمروی بینافر�یت نشده‌اند، رعایت یا عدم رعایت مشخصه یک‌سویه‌بودن آن، در موردشان صدق نمی‌کند.

۴-۳- کردی

در این زبان نیز، بار دیگر منبع اولیه (*xšāya) در حوزه ابعاد مفهومی قرار داشته و افزون بر معنای‌ای که می‌توانسته بخش‌هایی از اوضاع امور را نشان دهد، با معنای قادری‌بودن دارای معنای وجه‌نمایی پویا نیز بوده است. تنها اتّفاقی که رخ داده این است که این عنصر به سمت بالای سلسله‌مراتب فر�یت حرکت کرده و با حفظ معنای وجه‌نمایی پویا، مفهوم وجه‌نمایی تکلیفی و معرفتی را نیز به قلمروی معنایی خود افزوده است. صورت امروزی این منبع همچنان در حوزه ابعاد مفهومی باقی مانده و ویژگی یک‌سویه‌بودن دستوری‌شدگی تخطی نکرده است. در زبان کردی نیز æfe هنوز از حوزه مفهومی به برنامه‌ریزی ارتباطی پیش نرفته و به همین دلیل موضوع بینافر�یت برای آن قابل بررسی نیست.

۵- نتیجه‌گیری

هدف نوشتار پیش رو بررسی خاستگاه عناصر معادل بایستن در برخی زبان‌های ایرانی غربی نو، از دو دیدگاه دستوری‌شدگی و بینافر�یت است. مطالعات پیش‌گفته نشان دادند که در این مسیر، تنها تکیه بر

رویکرد سنتی دستوری‌شدگی، مبنی بر مشتق‌شدن افعال کمکی از افعال اصلی، در برخی موارد ناکارآمد خواهد بود؛ زیرا ممکن است منجر به نادیده‌گرفته‌شدن واقعیت تاریخی زبان‌ها شود. شواهد موجود در این مقاله، مشخص کرد که بدون توجه به موضوع (بینا) فردیت، توضیح رابطه میان افعال کمکی معادل بایستن و افعال واژگانی معادل خو/ستن در چهار زبان کهنگی، وفسی، تاتی و سمنانی باعث شکل‌گیری تحلیلی نادرست و مغایر با حقایق تاریخی می‌شود.

توجه به مقوله (بینا) فردیت، آشکار می‌سازد که ازمنظر معنایی افعال کمکی، به یک‌باره از افعال واژگانی مشتق نشده‌اند؛ بلکه افزون بر ازدست‌دادن مشخصه‌های دستوری و آوایی، پله به پله و در مسیری مشخص و قابل ردیابی، یا نقش‌های معنایی پیشین خود را ازدست داده و معانی جدیدی پذیرفته‌اند، یا قلمروی معنایی خود را در طول زمان گسترده‌تر ساخته‌اند. در هر صورت، این حرکت، از عنصری که تنها برای نشان‌دادن بخش‌هایی از اوضاع امور به کار می‌رفته، به سمت بالا در مسیر فردیت پیش می‌رود؛ هرچند در هر جای این پیوستار، عنصر مورد نظر می‌تواند از این مسیر خارج شده و وارد فرایند بینا فردیت شود.

منابع

اخلاقی، فریار (۱۳۸۶). بایستن، شدن، توانستن: سه فعل وجهی در فارسی امروز. *ویژه‌نامه نامۀ فرهنگستان (دستور)*. (۳)، ۸۲-۱۳۲.

حسن دوست، محمد (۱۳۹۳). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
داوری، شادی و مهرداد نغزگوی کهن (۱۳۹۶). *افعال معین در زبان فارسی: رویکردی دستوری‌شدگی*. تهران: نشر نویسه پارسی.

رضایی باغبیدی، حسن (۱۳۸۸). *تاریخ زبان‌های ایرانی*. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
زرشناس، زهره و آناهیتا پرتوی (۱۳۸۹). *قصه‌هایی از سغد*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
کوه‌کن، سپیده (۱۳۹۸). *رده‌شناسی وجه‌نمایی در زبان‌های ایرانی غربی نو*. رساله دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس و دانشگاه آنتورپ.

کیا، صادق (۱۳۹۲). *واژه‌نامه شخصت و هفت گویش ایرانی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
مفیدی، روح‌الله (۱۳۹۵). *شکل‌گیری ساخت واژه نمود و وجه در فارسی نو*. *ویژه‌نامه نامۀ فرهنگستان (دستور)*، (۱۲)، ۳-۶۸.

نقی‌زاده، محمود؛ منوچهر توانگر و محمد عموزاده (۱۳۹۰). *بررسی مفهوم ذهنیت در افعال وجهی در زبان فارسی*. *پژوهش‌های زبان‌شناسی*، ۳ (۱)، ۱-۲۰.

References

- Bartholomae, C. (1961). *Altiranisches Wörterbuch*. Berlin: W. De Gruyter.
- Bybee, J. L., R. Perkins & W. Pagliuca (1994). *The Evolution of Grammar: Tense, Aspect and Modality in the Languages of the World*. Chicago: University of Chicago Press.
- (2002). Sequentiality as the basis of constituent structure, in Talmy Givón and Bertram F. Malle (eds), *The Evolution of Language out of Pre-language*. Amsterdam: Benjamins, 109–34.
- Byloo, P. & J. Nuyts (2014). Meaning Change in the Dutch Core Modals: (Inter) Subjectification in a Grammatical Paradigm. *Acta Linguistica Hafniensia*. 46 (1), 85-116.
- Cheung, J. (2007). *Etymological Dictionary of the Iranian Verbs*. Leiden and Boston. Brill.
- Heine, B. (1993). *Auxiliaries: Cognitive Forces and Grammaticalization*. Oxford University Press. New York and Oxford.
- & T. Kuteva (2007). *The Genesis of Grammar: A Reconstruction*. Oxford: Oxford University Press.
- Hopper, P. J. & E. C. Traugott (2003). *Grammaticalization*. Cambridge University Press. Cambridge.
- Humbach, H. (1974). Methodologische Variationen zur arischen Religionsgeschichte. *Gs Guntert*, 193-200.
- Kent, R. (1953). *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*. New Haven, Connecticut: American Oriental Society.
- Nuyts, J. (2005). The Modal Confusion: On terminology and the concepts behind it. In: A. Klinge & H. H. Muller (Eds.), *Modality: Studies in form and function*, (pp. 5-38). London: Equinox.
- (2016). Analyses of the Modal Meanings. In: Nuyts, J & J. Van der Auwera (Eds.), *The Oxford Handbook of Modality and Mood*, (pp. 31-49). Oxford: Oxford University Press.
- (in prep). *Modality in Mind*.
- Palmer, F. R. (2001). *Mood and modality*. 2nd edition. Cambridge: Cambridge University Press.
- Portner, P. (2009). *Modality*. Oxford: Oxford University Press.
- Traugott, E. C. (1989). On the Rise of Epistemic Meanings in English. *Language*, (65), 31-55.
- (1995). Subjectification in Grammaticalization. In: D. Stein & S. Wright (Eds.), *Subjectivity and Subjectification*, (pp. 31-54). Cambridge: Cambridge University Press.
- & R. Dasher. (2002). *Regularity in Semantic Change*. Cambridge University Press: Cambridge.
- Taleghani, A. H. (2008). *Modality, Aspect and Negation in Persian*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Van der Auwera, J. & V. A. Plungian (1998). Modality's Semantic Map. *Linguistic Typology* 2, 79-124.
- Velupillai, V. (2012). *An Introduction to Linguistic Typology*. John Benjamin Publishing Company: Amsterdam/Philadelphia.

Appendix: List of Standard Abbreviations

1	first person	2	second person
3	third person	COMP	comparative
F	feminine	GEN	genitive
INDF	indefinite	IPFV	imperfective
NEG	negation, negative	OBJ	object
PFV	perfective	PL	plural
PREFX	derivational prefix	PRS	present
PST	past	PTCP	participle
SBJV	subjunctive	SG	singular
SINF	short infinitive	=	boarder for clitic